



مشاور املاک ERA Justin Realty

“Successful Mother-Daughter Team”

Fara Espandi

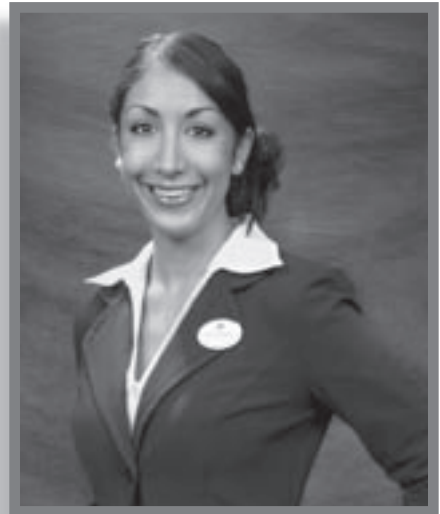


office: 201.939.7500 x250

cell: 201.259.0499

E-mail: Fara.Espandi@ERA.com

Haleh Hamzeh



office: 201.939.7500 x271

cell: 201.259.0489

E-mail: Haleh.Hamzeh@ ERA.com

مشاور املاک شما در هر نقطه نیوجرسی

برای پاسخ به هر نوع سؤال در مورد خرید و فروش املاک و مستغلات در نیوجرسی با ما تماس بگیرید.

If you or someone you know is in need of real estate assistance,
please contact us

website: www.ERAJustin.com

118 Jackson Avenue, Rutherford, NJ



اجازه دهید تیم موفق ما شما را به منزل دلخواهتان رهنمون شود

Discount Air Fares

1 (800) 830 - 9212

Ace Vacations Ltd.

468 N.Camden Drive, Suite 200, Beverly Hills, CA. 90210

From NEW YORK

Tehran.....	\$ 799
Business Class	\$ 2799
Dubai.....	\$ 789
Business Class	\$ 3399
Amsterdam.....	\$ 489
Moscow.....	\$ 599
London.....	\$ 299
Paris.....	\$ 469
Frankfort.....	\$ 399
Istanbul.....	\$ 499
Toronto	\$ 299

From TEHRAN

New York.....	\$ 769
Business Class	\$ 2529
Washington.....	\$ 769
Business Class	\$ 2529
Chicago.....	\$ 799
Los Angeles.....	\$ 809
Denver.....	\$ 949
San Francisco.....	\$ 809
Detroit.....	\$ 789
Toronto.....	\$ 799
Vancouver.....	\$ 989

قبل از خرید بلیط با ما مشورت کنید

نرخ های استثنایی به تهران و دیگر نقاط جهان از آمریکا و کانادا

فروش سرویس **C.I.P**

نرخ های استثنایی از تهران به آمریکا و کانادا با دفاتر فروش در قلب تهران
تورهای تفریحی، کوروز و نرخهای مخصوص اروپا

Discounted Eco & Business Class Air Fares are available from 124 cities
In North America to: Tehran, Dubai, Istanbul, Amman,.....



Toll Free: (800) 830-9212

USA: (310) 860-4712

Tehran: (021) 88849083

www.DiscoverPersia.com

Conditions apply. Fares are USD per person for return travel unless otherwise stated.
Prices are subject to availability at advertising deadline and are for Select departure date and
subject to change without any notice. Taxes are not included. Fares valid for 01 April-15 May 2008

COLOR BY COLOR FRAMING, Inc.

Quality Conservation Framing

We preserve your piece's pristine appearance for generations to enjoy.

Fine Arts

Needlework

Calligraphy

Tapestries

Photographs

Oil Paintings



Tannaz Ebadollahi, GCF

*337 Prospect Pl #4A
Brooklyn, NY 11238*

Phone: (917) 622-8698

Fax: (866) 259-7056

E-mail: colorbycolorframing@yahoo.com

WWW.COLORBYCOLORFRAMING.COM



Jamshid S. Irani

Attorney At Law



دفتر وکالت دکتر جمشید ایرانی

وکیل رسمی دادگاههای نیویورک، فدرال و دیوانعالی آمریکا

عضو فعال کانون وکلای نیویورک

عضو فعال کانون وکلای مهاجرت آمریکا

نامی شناخته شده و مورد اطمینان در جامعه ایرانی

هموطن عزیز هرگز تنها و بدون وکیل به دادگاه نروید



پروندههای فدرال

- اتهامات تروریستی و OFAC
- تبعیض و دعاوی ملیتی علیه ایرانیان

امور جنائی

- اتهامات دزدی از فروشگاهها
- رانندگی تحت تأثیر الکل، زد و خورد
- حمل، مصرف و فروش مواد مخدر

امور بازرگانی

- تنظیم قراردادهای تجارت و شراکت
- تشکیل، ثبت و انحلال شرکتها
- ادعای خسارت از شرکتها بیمه

امور مهاجرت (سراسر آمریکا)

- PERM, H-1B, EB-5 Visas
- Citizenship و معافیت از امتحان
- تمدید و تعویض هرگونه ویزا
- پناهندگی سیاسی، مذهبی و Appeals
- جلوگیری از اخراج در سطح فدرال

تصادفات

- صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل
- حوادث ناشی از کار، زمین خوردگی
- خسارات وارد بر اموال شخصی
- دفاع از شکایات

347 Fifth Avenue, Suite 908
New York, New York 10016

Tel: (212) 683-7700

Fax: (212) 725-1772

IRANIESQ@AOL.COM



219 Paterson Avenue
Little Falls, NJ 07424

24 Sheridan Avenue
Ho-Ho-Kus, NJ 07423



Shahla Kiarashi
Senior Loan Officer

973-200-3223

برای گرفتن هر نوع وام خانه
و تعویض وام خود به وام با بهره بهتر در اسرع وقت با

شاهلا کیارشی
تماس بگیرید

Shahla's financial services include:

- No-Income Verification.
- No-Income No-Asset Verification.
- Purchase/Refinance.
- Investment Properties.
- **No Cost Refinancing.**
- As Little As 5% Down Payment to Qualified Buyers.
- FHA / VA Loans.
- New Construction.
- We Work With Credit Problems.

Call SHAHLA For Prequalification

1-800-908-0005

E X T E N S I O N 7 1 4 3

Cell: 201-805-1756

Fax: 973-812-4789

Licensed Mortgage Banker States of New Jersey, New York, Connecticut, Maryland, Virginia, Florida & Pennsylvania

Persian Rugs Services Inc.

قالیشویی و مرکز تعمیر فرش



فرش‌های نفیس و ارزشمند خود را جهت شستشو و تعمیر
به دست متخصصین توانای ایرانی بسپارید

PERSIAN RUGS SERVICES SPECIALTIES INCLUDE:

ANTIQUE RUG CLEANING, REPAIR AND RESTORATION , SPOT AND STAIN REMOVAL,
CUSTOM FIT PADDING, RUG RE-WEAVING, MILDEW CONTROL, WATER DAMAGE RESTORATION
COLOR BLEEDING, MOTH DAMAGE, PET DAMAGE RESTORATION, HOLE PATCHING
ADD OR CUT OUT FRINGES, CORNER RESTORATION
REPAIR OF SLITS, RIPS, AND TEARS, RE-WARP BINDING ON SIDES

سرویس‌ها:

کلیه خدمات رفو، تعمیر و مرمت ریشه‌ها، پارگی، ساییدگی و بید خوردگی، ...
لکه‌برداری، از بین بردن رنگ دواندگی و تنظیم رنگ فرش
شستشو، ضد عفونی و خوشبو کردن کلیه فرش‌ها

با سرویس دریافت و تحویل در محل

PHONE:

516.708.1629

516.708.9697

83 STEAM BOAT ROAD, GREAT NECK, NY. 11024

دکتر احمد موسوی

درمان رگهای مبتلا به واریس • درمان رگهای به اصطلاح عنکبوتی
لیزر درمانی رگهای ورم کرده • قبول اکثر بیمه درمانی

EVLT

EVLT is a safe and effective treatment that uses laser energy to close the vein and make you look and feel better fast! The benefits of this procedure are the relief of heaviness in the legs, in addition to overall health and wellbeing. You will have the confidence to show off your legs, regardless of weather or season.

EVLT is a minimally invasive, clinically proven treatment that is effective and safe.

- Treatment in less than an hour
- Performed as a day procedure, return to activity immediately
- Immediate relief of symptoms
- No general anesthesia or hospitalization
- No scarring
- Cost Effective
- Covered by Most Insurance Carriers

Sclerotherapy

Sclerotherapy involves an injection of a solution (generally sodium chloride) directly into spider and reticular veins. The solution irritates the lining of the vessel, causing it to swell and stick together, and the blood to clot. Over time, the vessel turns into scar tissue that fades from view. Sclerotherapy is a well-proven procedure that we use to treat varicose veins.

Ambulatory Phlebectomy

Ambulatory Phlebectomy is a highly effective treatment for superficial varicose veins. Patients have very little "down time" and virtually no problems after this procedure.

- Performed in the doctor's office
- Minimally invasive procedure with no side effects.

Before & After



THE MAJORITY OF INSURANCE
COMPANIES INCLUDING MEDICARE
APPROVE THESE PROCEDURES!

Dr. Ahmad Mossavi
Nari Medical Association LLC
Sunset Commons
3200 Sunset Avenue, Suite 107 Ocean, NJ 07712



Dear Subscribers of Persian Heritage Magazine
if you wish to continue to receive your complementary copy of

Persian Heritage Monthly Newspaper

please complete the form below and submit your payment to cover postage and handling.

Thank you for your continued support

Persian Heritage

مشترکین عزیز فصلنامه میراث ایران چنانچه علاقمند می‌باشید

نشریه سراسری میراث ایران ماهانه

را همچنان رایگان دریافت نمایید، لطفاً فرم زیر را تکمیل نموده همراه مبلغ مورد نظر،
که برای تأمین هزینه پست و بسته‌بندی است، به آدرس ما ارسال نمایید.

با تشکر از حمایت همیشگی شما

میراث ایران

We are only able to add you for the monthly paper subscription if you are currently a subscriber to the magazine please pay the following fees.

☐ \$6 for one year receiving Monthly Paper

☐ \$12 for two years receiving Monthly Paper

Name _____

Address _____

City _____ State _____ Zip _____

Please clip and return with payment to:

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Ave., Passaic, NJ 07055

Tel: 973 471 4283

Fax: 973 574 8995

www.persian-heritage.com

e-mail: mirassiran@aol.com

۱۰	شاهرخ احکامی	سخنی با خوانندگان
۱۳		نامه به سردبیر
۱۶		خبرها
۱۹	شاهرخ احکامی	معرفی کتاب
۲۳		برخورد آرا
۲۵	شعاع شفا	خانه ما، این نقطه آبی کم‌رنگ
۲۷	بدوح سمنانی	خلیج فارس
۲۸		اران یا آذربایجان، یا اران و آذربایجان؟
	باقر علوی	
۳۱		راستادهای بانوان ایرانی در گذشته و امروز
	منصور راستین	
۳۲		نامه‌ای از تاجیکستان
۳۴	علی آرمین ترابی	تاریخ استعمار (بخش سوم)
۳۵	غوغا خلعتبری	کویر
۳۷	شاهرخ احکامی	گفتگو با دکتر حسین عمومی
۴۰	شاهرخ احکامی	گفتگو با اردشیر لطفعلیان
۴۳	شاهرخ احکامی	به یاد اردشیر محمص
۴۴	هرمز بصاری	فرخی یزدی، سراینده لب دوخته
۴۵	ماهرخ پورزینال	برون ریز آنچه، تو داری!
۴۶		نقش گیلان در استقرار دوباره مشروطیت
	دکتر عباس بابک	
۵۰	اصلان غفاری	افسانه اسکندر
۵۱	سعید فروزان	شیخ ابوالحسن خرقانی
۵۲	مریم انصاری	تاج بالدار
۵۴	هوشنگ بافکر	زمستان قوچان
۵۶	نوشا ذکایی	نروک



Persian Heritage

www.persian-heritage.com

Persian Heritage, Inc.

110 Passaic Avenue

Passaic, NJ 07055

E-mail: mirassiran@aol.com

Telephone: (973) 471-4283

Fax: (973) 574-8995

مدیر و سردبیر: شاهرخ احکامی

زیر نظر شورای دبیران مرکب از:

دکتر مهدی ابوسعیدی، شیرین احکامی
رئیس‌زاده، دکتر طلعت بصاری، محمدهادی
حکمی، دکتر کامشاد رییس‌زاده، فرهنگ
صادق‌پور، محمد صدیق، محمدباقر علوی،
دکتر مهوش علوی نائینی، اردشیر لطفعلیان،
ک. ناوی، و دکتر دیوید یگلی.

مدیران داخلی: هاله نیا و عباس حبیبیان

تألیفات: هاله نیا، عباس حبیبیان و تری روسو

طرح آرم میراث ایران: هما پیروز

خط: استاد محمد احصائی

میراث ایران نشریه‌ای است مستقل،
فرهنگی، ادبی تاریخی، غیر سیاسی و
غیر مذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران بیانگر
آراء نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب
نظرات گردانندگان نیست.
میراث ایران از نوشته‌ها و اظهارنظرهای
خوانندگان گرامی استقبال می‌کند ولی به
سبب زیادی نامه‌ها و مقالات رسیده، از اعلام
وصول آنها معذور است.
نظر به اقتضای ضرورت خود را در حک و
اصلاح و تلخیص مقالات آزاد می‌داند.
مقالات و عکس‌های رسیده به فرستندگان
آنها بازگشت داده نخواهد شد.
نقل مطالب مندرج در میراث ایران با ذکر
مأخذ مجاز است.
نامه‌ها به سردبیر باید از طریق پست، فاکس یا
پست الکترونیک به آدرس یا تلفن بالا ارسال شوند.

تک شماره: ۶ دلار آمریکا

اشتراک: آمریکا ۲۴ دلار، دیگر کشورها ۳۰ و ۵۰ دلار

حروفچینی و صفحه‌آرایی: انتشارات طلیعه



سخنی با خوانندگان

اعتماد به شخص نیز اهمیت دارد.

شگفتی در این است که هیجان و جنبش برای انتخاب اوباما، حتی بر روی کودکانی به سن و سال رایان شش ساله و سوفی هفت ساله تأثیر گذاشته بود. اهمیت این جنبش و پیروزی اوباما از آن حیث است که در کشوری اتفاق می‌افتد که در آن، تا چهل سال پیش سیاه و سفید، دستشویی‌های جداگانه داشتند؛ سیاه و سفید در اتوبوس‌ها و اماکن عمومی حق نشستن در جوار یکدیگر را نداشتند؛ و کودکان، زنان و مردان سیاه از محروم‌ترین طبقات جامعه به حساب می‌آمدند. و امروز، به حسب جبر زمان، یا رشد فکری و اجتماعی مردم، در طول سال‌ها، مردی جوان با رنگ پوست سیاه به ریاست جمهوری همان کشور برگزیده می‌شود. این پیروزی و تحول بی‌شک نتیجه فداکاری و جانبازی مارتین لوتر کینگ‌ها و مالکم ایکس‌هاست که منجر به امضاء حقوق برابر اجتماعی فارغ از رنگ و نژاد برای همه شهروندان ایالات متحده آمریکا توسط پرزیدنت جانسون شد. ولی همان‌طور که همه می‌دانیم، امضای یک سند نمی‌تواند تحقق عملی و فرهنگی یک قانون را تضمین نماید. به همین دلیل تلاش و مبارزه فعالان اجتماعی، هنری و سیاسی نظیر بیل کاسی‌ها، جسی جکسون‌ها و محمدعلی کلی‌ها و دیگران تا امروز، در تشویق جوانان و نوباوگان رنگین پوست به تحصیل و پیشرفت در همه امور علمی، ورزشی، هنری و فرهنگی از اهمیت بالایی برخوردار می‌گردد.

باراک حسین اوباما، جوانی شایسته از پدری آفریقایی و مادری سفید از یک خانواده زحتمکش آمریکایی است که با طی مدارج بالای تحصیلی از بهترین دانشگاه‌های آمریکا، امروز بر اریکه ریاست جمهوری آمریکا تکیه خواهد زد و تقریباً سلطان بی‌رقیب جهان خواهد گردید. امید تغییری که پرزیدنت اوباما و یارانش در فکر و ذهن پیر و جوان آمریکایی و حتی کودکانی نظیر رایان و سوفی ایجاد نمودند، فقط در چهارچوب مرزهای جغرافیایی آمریکا باقی نماند. آرزوی تغییر، راه خود را به همه دل‌ها در سراسر دنیا گشود و به دورافتاده‌ترین نقاط جهان در اروپا، آسیا، آفریقا و حتی نیوزلاند سفر کرد. و چنین بود که اعلام پیروزی این جوان سیاه‌پوست در روز انتخابات، میلیون‌ها نفر را در گوشه و کنار دنیا به رقص و شادی درآورد. همه این‌ها نشانگر آن است که اگر رهبری بتواند با درستی و صداقت اعتماد مردم را جلب کند و به آنان جهت و مسیری را نشان دهد که تغییر و تحول نابسامانی‌ها را نوید دهد، مردم با علاقه و از خودگذشتگی از آن رهبر و عقیده و برنامه‌اش پشتیبانی خواهند کرد. میزان پولی که مردم عادی از حقوق ناچیز هفتگی خود، جهت کمک به این انتخابات صرف کردند، باعث شگفتی و حیرت تمام خبرگان امور انتخاباتی بود.

این تحولات مرا به یاد روزی انداخت که یکی از بیمارانم در حضور همسر و فرزندش جهت تزریق واکسنی به مطب من آمده بود. این خانم

شماره زمستانی، فرصتی است جهت آرزو کردن تعطیلات خوب و خوش برای آنانی که به کریسمس و اعیاد مسیحی اعتقاد دارند و تبریک و تهنیت برای سال نو و آرزوی صلح و آرامش، آسودگی و رفاه مالی و فکری، سلامتی و تندرستی برای همه مردم جهان.

در چند ماه گذشته در نتیجه وخیم‌تر شدن بحران اقتصادی که به سقوط ناگهانی ارزش‌های مالی و ورشکستگی بانک‌ها و مؤسسات معتبر بانکی و بیمه‌ای و سقوط دور از انتظار قیمت مستغلات منجر شد، تمام کشورهای غربی و آسیایی و حتی دنیای سوم در تلاطم بسر می‌برند و چه بسیار مردم بی‌گناهی که با از دست دادن اجباری خانه و کاشانه خود، به زندگی در زیر چادر و یا داخل اتوموبیل‌هایشان رانده شده‌اند.

میزان بیکاری همچنان رو به افزایش است و اخراج کارمندان و کارگران روز به روز زیاده‌تر گشته و بسیاری از خانواده‌ها را بشدت نگران فردای‌شان نموده است. مردان و زنانی که برای دوران بازنشستگی و تقاعدشان روزشماری می‌کردند، با از دست دادن شغل خود، یا قبول اجباری کاهش حقوق و دستمزدشان، بشدت دچار نگرانی و اضطراب شده‌اند. فشار بر حقوق‌بگیران آنقدر زیاد شده که برای ادامه حیات خود، چاره‌ای جز تن دادن به هر شرایط ناعادلانه، از کاهش حقوق و دستمزد گرفته تا کاهش و حذف تمام مزایای شغلی ندارند و هوس و آرزوی بازنشستگی را از سر بیرون می‌کنند. آنانی که با درآمد ماهانه خود و کمک سودهای بانکی و یا درآمد ناشی از ذخایر چندین ساله‌شان به اشکال مختلف، با صرفه‌جویی و احتیاط زندگی می‌کردند، با سقوط ناگهانی درآمدهایشان، حتی جهت خرید دوا و درمان و پرداخت حق بیمه درمانی‌شان، با دشواری‌های بسیار جدی روبرو گشته‌اند.

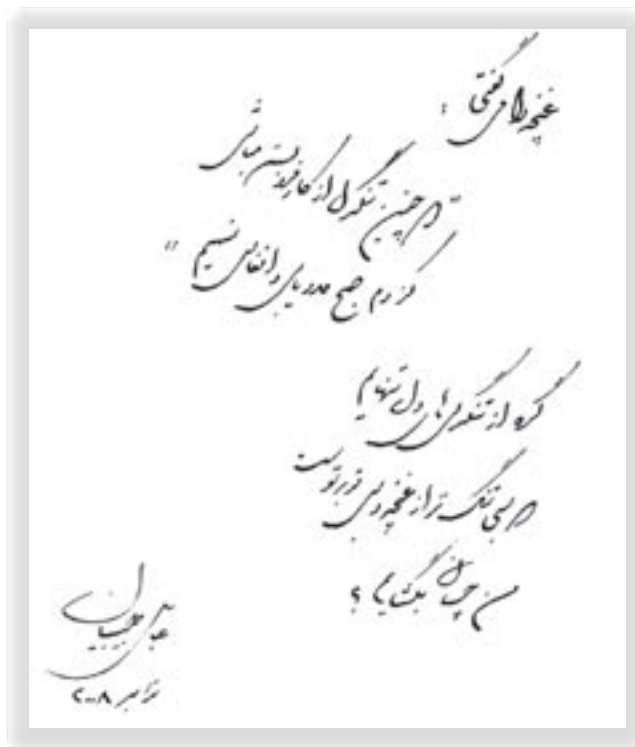
از این مصیبت مالی و اقتصادی که در چند ماهه اخیر مانند رعد و برق و طوفان همه را به اضطراب انداخته است بگذریم، شاید بزرگ‌ترین واقعه‌ای که حادثه‌ای تاریخی و تحسین‌آور نام گرفت، انتخاب آقای باراک حسین اوباما به ریاست جمهوری آمریکا بود. فردای روز انتخابات، وقتی از نوه شش ساله‌ام رایان پرسیدم آیا می‌دانی رئیس‌جمهور انتخاب شده آمریکا کیست؟ در جوابم گفت اوباما. و ادامه داد که من و مادرم به او رأی دادیم. از او پرسیدم چرا به اوباما رأی دادی. گفت برای آنکه اولین رئیس‌جمهوری آمریکا با پوست سیاه است. از او پرسیدم، آیا به خاطر رنگ پوستش به او رأی دادی؟ گفت نه، اوباما دارای خصوصیات خوب زیادی بود به این علت به او رأی دادم. پرسیدم. چرا به آقای مک‌کین رأی ندادی؟ گفت، چون مک‌کین پیر بود. از او پرسیدم من هم که پدر بزرگ هستم پیر هستم. اگر کاندیدای ریاست جمهوری بودم، به خاطر سن و سالم به من رأی نمی‌دادی؟ در جوابم گفت، به تو رأی می‌دادم. با خود اندیشیدم شاید سن و سال تنها دلیل این انتخاب نیست، بلکه

که از فواره خارج شد دیگر به آن برنمی‌گردد. بایستی از گذشته عبرت بگیریم و با برنامه و اصول به آینده بنگریم. اگر خواهان تغییر و تحولی هستیم، مرور هر روزه گذشته‌های تلخ و شیرین، نتیجه‌ای جز تلف کردن وقت و عقب ماندن از برنامه‌ریزی درست و ساختن پایه‌های محکم برای آینده نخواهد داشت.

بیاییم از گذشته‌های تلخ و شیرین عبرت بگیریم و به نسل‌های آینده‌مان همان راهی را نشان دهیم که مردم غیرتمند و پیشرو آمریکا نه تنها به خود بلکه به جهانیان نشان دادند. مردم آمریکا کوشیدند تا درد ناشی از زخم‌ها و شکاف‌های عمیق نژادی و اجتماعی را فراموش کنند و با این پیروزی دنیا و آینده‌ای درخشان و شیرین را برای نسل حاضر و آینده تضمین نمایند. مردم آمریکا، فردای پیروزی پرزیدنت اوباما و یارانش، مخالفان خود و آنانی را که نظیر آنها فکر نکرده بودند و انتخاب دیگری داشتند، تحویل زندان‌ها و چوبه‌های دار نکردند. شکست‌خوردگان این انتخابات نیز، از فردای آن روز به جای انگشت نشان دادن به گروه دیگر و آغاز دشمنی، از یک سو سعی در سازندگی کشورشان دارند و از سوی دیگر با درس گرفتن از اشتباهات خود در این انتخابات، از هم‌اکنون خود را برای انتخابات چهار سال دیگر آماده می‌کنند.

به امید آنکه همه مردم جهان در هر گوشه و کنار دنیا، بتوانند با آزادی و برابری صرف‌نظر از عقاید دینی، سیاسی، فکری و امکانات مالی در کنار یکدیگر زیست نمایند.

سازمان



موقع تزریق، چنان ترس و وحشتی از خود نشان داد و آخ و اوخ راه انداخت که مرا به حیرت واداشت. پس از تزریق، ناگهان شوهر به طرف خانم آمد و با بالا بردن پیراهن او، پشت همسرش را به من نشان داد. در پشت او مقدار زیادی خالکوبی دیده می‌شد. چند لحظه‌ای دلیل حرکت شوهر و بالا بردن پیراهن همسرش برایم مبهم بود و در فکر که این خالکوبی‌ها چه ربطی به تزریق واکسن دارد. تا اینکه همسر خانم با لبخند و تمسخر خاصی گفت: ببین دکتر، خانمم برای این تزریق چنان هیاهویی راه انداخت که حتی فرزندمان را هم ترساند، در حالی که در موقع این همه خالکوبی و دریافت هزاران سوزن، ساعت‌ها آرام زیر سوزن خالکوب بود و صدایش هم در نمی‌آمد و هیچ خمی هم به ابرو نمی‌آورد.

این مثال بسیار گویا است و آن این که اگر انسان‌ها هدفی داشته باشند و تغییری را بخواهند، حاضر به هر گونه فداکاری و تحمل درد و سختی هستند و تا به مقصود غایی خود برسند و از آن درد و رنج ابایی ندارند، اما اگر چیزی را بخواهند، تحمل کم‌ترین فشار و دردی را نخواهند داشت.

اعمال زور و فشار، بالاخره روزی انسان را به صدا و عکس‌العمل وامی‌دارد. مردم آمریکا پس از سالیان دراز نارضایتی از نابرابری‌ها و سختی‌ها که خلاف افکار ترقی‌خواهانه و آزادی‌طلبانه آنان است، به صدا درآمدند و با همدستی و هم‌گامی غیرقابل‌تصور، نه تنها به حاکمان کشور خود، بلکه به جهانیان نشان دادند که آمریکایی‌ها، با همه تفاوت‌هایی که از نظر نژادی، قومی و بومی، فرهنگی و آداب و رسوم با یکدیگر دارند، مردمی هستند آگاه، آزاده، خواهان برادری و برابری، خسته و متنفر از تفاوت‌های رنگی و نژادی و طبقاتی.

باید گفت برنده واقعی این انتخابات مردم آمریکا بودند، و چه سرفراز و شایسته. مردم کشوری که تا یک ماه پیش به خاطر سیاست‌های بد حاکمان کشورشان، منفور مردم کشورهای دیگر دنیا بودند، حالا با سربلندی و افتخار و نشان دادن احساسات میهن‌پرستانه و انسان‌دوستانه خود بار دیگر شایسته احترام و تحسین جهانیان گشته‌اند. و این همان امری است که «میراث ایران» در طی بیش از پانزده سال است در این صفحات گفته است. «میراث ایران» سعی کرده است تا به مردم کشورهای میزبان، که به ایرانی‌های ساکن این کشورها، به خاطر اوضاع و احوال سیاسی حاکم در ایران با نگاهی منفی می‌نگرند، بفهماند که لازم است حساب ملت‌ها را از دولت‌ها جدا کنند، همانگونه که مردم جهان نشان دادند که دولت حاکم آمریکا را دوست ندارند نه مردم آن را. مردم همیشه مردم هستند، اما دولت‌ها می‌آیند و دیر یا زود می‌روند. آنان که خادم مردم هستند و برای خوبی، سلامتی، رفاه و آسایش، ترقی و پیشرفت مردم‌شان و برای صلح جهانی و مراوده و ارتباط به همه مردم دنیا کار کنند، نام‌شان به نیکی و خوبی برای همیشه در خاطرها خواهد ماند. اما جباران و آنانی که دچار جنون قدرت شده و به مردم خود فشار آورده و خفقان، زور و قلدری را به ملت خود روا داشته‌اند، و از سر جنگ و خونریزی با مردم سایر کشورها برآمده‌اند، یا به خواست و اراده ملت‌ها سرنگون می‌گردند و یا نفرت و کینه مردم و تاریخ‌نویسان نصیب آنان شده و نام و اعمال منفورشان برای همیشه ضبط تاریخ می‌گردد.

یکی از خصوصیات ما این است که همیشه در گذشته زندگی می‌کنیم و مدام زمزمه می‌نماییم که «چو آید سال نو، گوئیم دریغ از پارسال». عزیزان عقربه ساعت به عقب باز نمی‌گردد، گذشته‌ها گذشته. آبی



آرتروز

دیسک کمر و گردن

دردهای مفصلی

سردردهای میگرن

Medical Physicians

Onsite X-Rays & Diagnostics

Chiropractic Physicians

Physical Therapy

Pain Management



زیر نظر:
دکتر علی مازندرانی

MOST INSURANCE PLANS ACCEPTED

**Bring in this page and receive a
FREE PAIN EVALUATION AND ONE TREATMENT**

Valid for 10 patients. New Patients Only. \$150 value. Offer excludes any additional services expanded or detailed medical evaluations, x-rays or diagnostic imaging, other medical treatment, physical therapy evaluation, other therapies, up to \$975 value.

MedWell, L.L.C. Pain Relief & Physical Therapy

33 Central Ave., Midland Park, N.J.

201 848 8000

www.MedWellNJ.com

نامه به سردبیر

چند توضیح بر گفته‌های «گفتگوی» شماره گذشته

با سپاس بی‌پایان از اینکه مصاحبه خودتان را با بنده در فصلنامه پرمحتوای «میراث ایران» شماره ۵۱ منعکس فرموده‌اید، تمنا دارد شرح زیر را در تکمیل بعضی از پاسخ‌ها که کوتاه و نارسا بوده امر به درج فرمایید. در مورد آشنایی بنده با زنده‌نام استاد بهروز، باید یادآور شوم که بنده ایشان را در سال ۱۳۱۱ خورشیدی ملاقات و بعدها در سال ۱۳۱۶ در دانشکده افسری افتخار شاگردی ایشان را در درس ریاضیات عالی داشتم و سپس از سال ۱۳۲۲ به بعد تا آخرین روز زندگی با ایشان در ارتباط بودم. ایشان تا زمان بازنشستگی در کتابخانه باشگاه افسران مورد احترام و مراجعه افسران ارتش در هر رده و دوستان، و اغلب پاسخگوی مسایل و مشکلات تاریخی و علمی بودند.

در پاسخ راجع به تقویم ایران باید متذکر شوم که سال یازده هجری قمری سال جلوس یزدگرد آخرین شاه ساسانی نیست و این سال، سال رحلت پیامبر اسلام است چه بیشتر مورخان نوشته‌اند که در این سال یزدگرد پادشاه نبوده است. در مورد نقش برجسته مهر یا میترا در حال کشتن گاو، کشتن گاو در آئین مهر یک نماد رازآمیز داشته که باید در این باره نوشتار جداگانه نوشت و این سخن بگذار تا وقت دیگر.

اما در مورد دفن مأمون در آرامگاه پدرش هارون و امام رضا در شهر مشهد، مسعودی، مورخ مشهور در کتاب «مروج الذهب» می‌نویسد: مأمون در «بدیدن» در شام فوت کرد و این در حالی بود که عزم جنگ با روم را داشت و می‌گوید پس از فوت نش او را به «طرسوس» (شهری در کنار دریای مدیترانه) برده و در آنجا دفن کردند.

اصلاح غفاری (تگزاس)

آقای سردبیر محترم

با درود و آرزوی سلامتی و شادکامی‌تان. در مجله شماره ۴۴ عکسی از دیدار ایرانیان افعال! سیاسی با خانم سناتور آمریکایی عضو حزب دمکرات دیدم که باور کنید اگر عکس آنها را با آیت‌الله خمینی دیده بودم، اینقدر ناراحت و مشمئز نمی‌شدم. خصوصاً که عامل این ملاقات ادعا دارد که (جامعه ایرانی با نزدیک شدن به سیاستمداران آمریکا موقعیت خود را (دقت بفرمایید) و فرزندان را در آمریکا مستحکم می‌کنند!!) براستی باعث خجالت است که عاملین این ملاقات برای حفظ موقعیت خود و فرزندانشان با دشمنان قسم خورده ایران و ایرانی دیدار می‌کنند و کشور و مردم ایران را به یاد فراموشی می‌سپارند. مگر در زمان کارتر و همین حزب به ظاهر دمکرات نبود که میهن عزیز ما را به دست ملاها سپردند و مردم ما را به این روز سیاه نشاناد؟

دکتر هرمز پایدار (میشیگان)

تقاضای کمک برای یک کار فرهنگی

نشریه محترم «میراث ایران»

با احترام به استحضار نشریه می‌رسانم، اینجانب دکتر مریم سلیم دندانپزشک بازنشسته مشغدی هستم و شوهرم سبزواری است من هم مانند پدرم به کار

تربیت کودکان و فعالیت‌های فرهنگی است علاقه‌مندم. به همین دلیل وقتی پس از ۱۵ سال به ایران بازگشتم، تصمیم گرفتم کار تخصصی خود را که دندانپزشکی بود، رها کنم و هم خود را در راه تعلیم و تربیت نوباوگان این مملکت صرف نمایم. ... به کودکان و مدارس ابتدایی سر زدم، در دبستان‌های پایین شهر مشهد برای یک سال تحصیلی با همکاری کادر دانشکده دندانپزشکی مشهد به بچه‌ها صبحانه دادم و علاوه بر آن کتاب‌های داستان برای بچه‌ها را برایشان می‌بردم. ... افزون بر این‌ها در تابستان ۲۰۰۳ سه واحد درسی در کالج اختیار کردم تا مطالعه خود را در این زمینه افزایش دهم. این مطالعه مربوط به تربیت بچه‌های زیر سه سال بود. در همان سال کتاب سه‌شنبه‌ها با موری، را که یک کتاب تربیتی است، ترجمه کردم ... با این حال چون امکان مالی نداشتم، نتوانستم اندیشه‌های تربیتی خود را چنان که باید پیاده کنم. سال ۲۰۰۵ برای خانم‌ها هفته‌ای یک روز کلاس کتاب‌خوانی در آزمایشگاه شوهرم دایر کردم. ... هنوز بعضی افراد که به کلاس کتابخوانی می‌آیند، کتاب نمی‌خوانند. برای علاقه‌مند کردن آنها، بعضی کتاب‌ها را مانند زندگی‌نامه خانم درودی صفحه به صفحه در کلاس خواندیم و بحث کردیم. همین‌طور از بعضی کتاب‌ها دو سه نسخه می‌خریم تا به کسی که نمی‌تواند بخرد، امانت بدهیم. به این ترتیب این کلاس‌ها خیلی پیشرفت کرده است تا جایی که به کتابخانه نیاز داریم.

در پایان از آن نویسندگان محترم و بخصوص از آقای دکتر شاهرخ احکامی، همشهری عزیز خواهشمندم علاوه بر اینکه این شرح را در نشریه خود امر به درج خواهید فرمود، نسبت به تأیید و توسعه این کار فرهنگی و به خصوص در مورد جلب ایرانیان مقیم آمریکا اقدام متقاضی معمول فرمایید.

با تقدیم احترام، دکتر مریم سلیم

درباره آیین مهری بیشتر بنویسید

دانش فرزانه گرامی دکتر اصلان غفاری درباره آیین مهری فراوان و آنچه در شماره ۵۱ «میراث ایران» آمده اندک است. من درخواست می‌کنم که چند نوشتار در میراث ایران در آن باره بدهند.

زرتشت آزادی (کالیفرنیا)

افتخار قوچانی‌ها

دوست و همشهری و هموطن عزیزم، درباره ارادت من به جنابعالی و الطاف گذشته جنابعالی نسبت به این خدمتگزار فکر می‌کنم شک و تردیدهایی به وجود آمده باشد که نمی‌دانم علت چیست. من که هر چه فکر می‌کنم سبب آن را نمی‌دانم. شما به کلی ارتباط خودتان را با بنده قطع کرده‌اید و آن این است که چندین بار به کالیفرنیا و لس‌آنجلس مسافرت کرده‌اید، حتی از تلفن کردن نیز به بنده دریغ فرموده‌اید. اگرچه نشریات فصلی و ماهانه جنابعالی به آدرس حقیر می‌آید البته نه به نام خودم بلکه به نام خانم من ... آنها را می‌خوانم و لذت می‌برم. تصور شما ممکن است این باشد که من با شما قطع ارتباط کرده‌ام، حال اینکه این طور نیست. مجلات جنابعالی را که می‌بینم در کالیفرنیا مخصوصاً رونق فراوان یافته است. بسیار خوشحال هستم اگر خوب دقت بفرمایید به واسطه کوشش‌های این بنده نیز بوده است. بهر حال من شما را و فامیل شما را که باعث افتخار ما قوچانی‌ها هستید صمیمانه دوست دارم و بی‌لطفی شما که فکر می‌کنم سوءتفاهمی باشد، اثری در ارادت من به شما و دوست داشتن‌تان نخواهد داشت. به پیوست مطلبی را که خاطره‌ای از زنده یاد دکتر جهانشاه صالح است، تقدیم می‌کنم. اگر پسندید در مجله ارزشمند خودتان به چاپ برسانید.

دکتر جهانشاه صالح که خود در جراحی و زایمان زنان استادی برجسته و با مهارت بود و سالیان طولانی در مقام وزارت بهداشتی و ریاست بیمارستان زنان و استادی دانشگاه و ریاست دانشگاه تهران را بر عهده داشت، اشعار حکیم فردوسی را در باب زادن رستم دستان، پهلوان نام‌آور ایران بخوبی از حفظ داشت. به روایت فردوسی رودابه مادر رستم هنگامی که رستم را باردار بود بزرگی و درشتی اندام

تو رادمرد مبارز،

تو مرد میدانی

شناسایی من با دکتر شاهرخ احکامی با مصاحبه تلفنی درازی آغاز شد. پنداشتم عزم آن دارد تا با انتشار تصویر شاعری گمنام که به مصداق قول معلم من صدیق، پا در کفش بزرگ مردی همچون خیام می‌کند و اشعار فلسفی او را همگام با زمان خویش نمی‌یابد، می‌خواهد بر محتوای مطالب مندرج در «میراث ایران» بیافزاید.

این سروده موشح زاده آن مصاحبه و اندیشه خام است که سال‌ها در جُنگ اشعارم در غبار فراموشی نهفته بود.

امروز در جستجوی شعری، نگاهم بر آن نشست. عزم آن دارم پیش از آنی که چشم از جهان فرو بندم، آن را به دوستداران «میراث ایران» هدیه دهم. باشد تا به گنجینه میراث ایران بیافزاید!

با سلام و محبت فراوان

ماهرخ پورزینال (لس آنجلس، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۸)

تو رادمرد مبارز، تو مرد میدانی

شکوه و جلوه میراث خاک ایرانی
بشارتی همه از عشق و عهد و پیمانی
اشاره‌ای همه از واژه ادب هستی
افسانه‌های اصیل، از پی نیاکانی
هراس از تو نخیزد ز موج و طوفان‌ها
چو نوح رهبر امواج و خشم طوفانی
ره تو، راه همه وادی خطرناک است
تو رادمرد مبارز، تو مرد میدانی!
خموشی از تونیايد، تو مکتب سخنی
زبان خسته دلان را، چه خوب می‌دانی
انیس و مونس افتادگان در راهی،
نگاه خواهش هر خسته پريشانی
حقوق و عز زنان را، عزیز می‌داری،
به دادگاه عدالت، تو خود، نگهبانی!
کتاب خواندنِ داستانِ غم هستی
نهالِ رویش اندیشه‌های انسانی
اگر چو یوسف کنعان به چاهت اندازند
ز بند و بست و بلایا، کجا هراسانی؟
من این مدیحه‌نسا زم به عشق صد دینار
نظیر سعدی و حافظ، نظیر خاقانی!
یاری چه می‌طلبی از جهان کز رفتار
جانا چو «دُر دری» پایمال خوکانی!

دُر دری: زبان پارسی. خوکان: حاکمان.

طفل در شکم مادر سبب اذیت و آزار مادر شده بود و فردوسی در این باره، این چنین بارداری مادر رستم را در شاهنامه آورده است:

بسی بر نیامد برین روزگار
که آزاده سرو اندر آمد به بار
شکم فربه گشت تن شد گران
شد آن ارغوانی رخس زعفران
چنان شد کزو رفت یک روز هوش
از ایوان دستان برآمد خروش
به بالین رودابه شد زال زر
پر از آب رخسار و خسته جگر
شبستان همه بندگان کنده موی
برهنه سر و موی تر کرده روی
همان پر سیمرغش آمد به یاد
بخندید و رودابه را مژده داد....
یکی مجمر آورد و آتش فروخت
وزان پر سیمرغ لختی بسوخت
هم‌اندر زمان تیره‌گون شد هوا
پدید آمد آن مرغ فرمان‌روا
چنین گفت سیمرغ کاین غم چراست
به چشم هژبر اندرون نم چراست
از این سرو سیمین بر ماهروی
یکی کودک آید ترا نامجوی
از آواز او اندر آید ز چای
دل مرد جنگی پولاد خای
بیاور یکی خنجر آبگون
یکی مرد بینادل و پُر فسون
نخستین به می ماه را مست کن
ز دل بیم و اندیشه را پست کن
تو بنگر که بینادل افسون کند
ز پهلوی او بچه بیرون کند
شکافد تهی‌گاه سرو سهی
نباشد مر او را ز درد آگهی
وز آن پس بدوزد کجا کرد چاک
ز دل دورکن ترس و اندوه و پاک
بدین‌کار دل هیچ غمگین مدار
که شاخ برومند آید به بار
بیامد یکی موبد چیره دست
مرآن ماهروی را به می کرد مست
شکافید بی‌رنج پهلوی ماه
بتابید سر بچه را سر ز راه
چنان بی‌گزندش برون آورد
که کس در جهان این شگفتی ندید

علی مولوی (کالیفرنیا)

کمال تشکر و امتنان از شما دارم که روزنامه‌ها و مجله خواندنی و پر محتوا و وزین خود را برای من ارسال داشتید. آرزو دارم در تمام شئون زندگی خوشحال و سعادت‌مند باشید. از موفقیت شما احساس شادمانی و افتخار فراوان دارم و شما را به خداوند بزرگ می‌سپارم که همیشه یار و یاورتان باشد.

آذر هژبر (کالیفرنیا)

SOUSAN ALEMANSOUR, ESQ
Attorney at Law

دکتر سوسن آل منصور
وکیل

قیمومیت فرزندان - نفقه - تقسیم اموال طلاق
امور جنائی مربوط به نوجوانان

AREAS OF PRACTICE
FAMILY LAW
JUVENILE CRIMINAL LAW

ADMITTED IN:

Federal Courts of the United States of America
United States District Court– Central District
United States Tax Court
All Courts of the State of California

Telephone: (949) 253-4090

Email: esq@ix.netcom.com

www.lawwiz.com

S. A. Myaskovsky
A Professional Corporation
2 Corporate Park, Suite 210
Irvine, CA 92606

خبرها

رفسنجانی می گوید ایران بدترین نوع مدیریت را دارد

صدای آمریکا: یک مقام عالی رتبه جمهوری اسلامی، با انتقاد از رویکرد دولت، مجلس شورای اسلامی و قوه قضاییه به «سند چشم انداز ۲۰ ساله» گفت: «ایران بدترین نوع مدیریت» را در استفاده از ثروت های کشوری دارد.

اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس مجلس خبرگان رهبری در «دومین سمپوزیوم بین المللی ایران ۱۴۰۴» در تهران، با اشاره به رسیدن قیمت نفت به رکورد ۱۴۷ دلاری در ماه ژوئیه گفت: «اکنون خوب مشخص شد که حتی اگر نفت بشکهای ۱۴۰ دلار هم باشد، اتفاقی نمی افتد، جز این که در این مدت به قیمت های بالا وابسته شدیم».

اشاره آقای رفسنجانی به انتقاداتی است که اقتصاددانان و کارشناسان به نحوه مصرف درآمدهای نفتی در دولت جمهوری اسلامی دارند. شماری از اقتصاددانان می گویند، دولت محمود احمدی نژاد، درآمدهای نفت را به جای صرف در امور زیربنایی، صرف واردات کالاهای مصرفی و تزریق نقدینگی به اقتصاد ایران کرده است که افزایش تورم را در پی داشته است. صادرات نفت خام حدود ۸۰ درصد درآمد دولت ایران را تشکیل می دهد. هاشمی رفسنجانی در بخش دیگری از سخنانش با اشاره به نبود آسایش و آرامش در ایران گفت اگر آسایش خاطری در کشور نباشد، استعدادها به خارج از کشور فرار می کنند. وی در ارتباط با مسائل زنان نیز گفت زنان ایران باسواد شده اند اما در مدیریت و بیرون از خانواده آن ها را در کشور جدی نگرفته ایم. دختران بیش از ۶۰ درصد پذیرفته شدگان کنکور دانشگاه های ایران را تشکیل می دهند.

پیشتر محمود احمدی نژاد و رسانه های حامی او، دولت های قبلی را به فساد مالی متهم کرده بودند.

یک «میلیارد» وزیر کشور شد

جانشین علی کردان، صادق محصولی است. مجلس به او رأی داد: از میان ۲۷۳ کارت توزیع شده، ۱۳۸ کارت سفید نصیب محصولی شد. ۱۱۲ رأی منفی و ۲۰ رأی ممتنع بوده است. رئیس جمهور، محمود احمدی نژاد برای معرفی محصولی در مجلس حضور داشت. صادق محصولی جانشین علی کردان، وزیر کشور سابق دولت احمدی نژاد می شود که چند هفته پیش به دلیل ارائه مدرک تقلبی، در مجلس استضیاح و از این مقام برکنار شد.

احمدی نژاد بخش دفاع از صادق محصولی، را با ذکر این موضوع آغاز کرد که «بنده از سال ۵۶ در دانشگاه و از دوران انقلاب و صحنه های سنگین ایشان را می شناسم. ایشان در طول این دوران همواره در خط مستقیم انقلاب حرکت کرده است.» احمدی نژاد در همین جا به نقش او در جریان انقلاب فرهنگی اشاره کرد و گفت: «در دورانی که افراد مسئله دار و سرانگشتان بیگانه در مقابل انقلاب ایستادند، ایشان جزء عناصری بود که در خط مقدم مقابله با آنها در دانشگاه و بیرون از دانشگاه قرار داشت و بعد هم در دوران دفاع مقدس حضور تعیین کننده ای داشت.»

یکی از نمایندگان مخالف وزارت سید صادق محصولی حشمت الله فلاحت پیشه بود. نماینده اسلام آباد غرب نکته ی عمده ی مطرح در مورد صادق محصولی را چنین بیان کرد: «مساله اصلی در خصوص آقای محصولی خطرناک بودن پیوند ثروت و قدرت است.» وی در ثروت محصولی چنین گفت: «آقای محصولی شما که سال ۱۳۶۸ به خدمت پرافتخار خود در سپاه پاسداران پایان دادید و شروع به کارهای اقتصادی کردید و در سال ۱۳۷۲ صحبت از ثروت ۵۰۰ میلیون تومانی می کردید و از این مبلغ ۳۶۵ میلیون تومان آن را در بخش آب سرعین سرمایه گذاری کردید به اعتقاد من آن ۳۶۵ میلیون تومان به حساب امروز ۱۷ میلیارد تومان است. مگر شما در آن زمان چقدر پول داشتید که این گونه سرمایه گذاری می کردید؟»

حشمت الله فلاحت پیشه در سخنرانی خود به گوشه ای از شیوه ی ثروت اندوزی محصولی خطاب به خود او این چنین اشاره کرد: «شما غیر از خودتان اشخاصی را نام ببرید که امتیاز سوآپ نفت را گرفته باشند. این کار ممنوع است و طبق قانون فقط وزارت نفت می تواند این امتیاز را داشته باشد.»

احمدی نژاد در نطق خود در دفاع از صادق محصولی به صورتی غیر مستقیم به ثروتمندی او پرداخت و آن را به قدرت برنامه ریزی او برگرداند. وی گفت: «مهندس محصولی یک نیروی توانمند و با سابقه کاری در وزارت کشور و در سطوح بالا و مدیریت های کلان کشور است. آن دوره ای هم که به دلایلی از مدیریت های دولتی کناره گیری کرده در زندگی شخصی خود فردی مصمم و برنامه ریز بوده است.»

صادرات زعفران متوقف شد

تابناک، ۲۹ آبان ۱۳۸۷: جلیل مغازه ای، رئیس اتحادیه صادرکنندگان زعفران از توقف صادرات زعفران در پی افزایش ناگهانی قیمت این محصول خبرداد. وی در گفت و گو با برنا، احتکار زعفران و کاهش تولید را عمده ترین عوامل گرانی زعفران اعلام کرد. مغازه ای با اشاره به این که قیمت سه میلیون تومانی هر کیلو زعفران موجب عدم استقبال بازارهای جهانی نسبت به زعفران ایرانی شده است افزود: احتمال احتکار ۵۰ تنی زعفران وجود دارد؛ چرا که قیمت زعفران به دلیل این احتکار به یک باره بالا رفته است. مغازه ای با اشاره به وضع عوارض برای صادرات

رئیس جمهور، صادق محصولی را به وزارت کشور انتصاب کرد.

نیک آهنگ کوثر





ایجاد کند. نفر نخست این لیست «شیلا بر» (Sheila Bair) رییس یکی از موسسات مالی بزرگ آمریکاست.

سعیده قدس که هم اکنون برای دیدار فرزندانش در آمریکا به سر می برد، می گوید که از همان اوایل راه اندازی «محک» هیچ توقعی از سازمانهای دولتی

نداشته است و برای همین هم با به دست آوردن چنین عنوانی انتظار وقوع اتفاق خاصی را ندارد. خانم قدس می گوید: «هیچ وقت فکر نکردم که اگر این افتخار آمده کسی باید کاری بکند یا من باید کاری بکنم. این یک اتفاقی است که حاصل همه ی آن کاری است که تو یک عمر کردی. کار اجرایی بسیار فرساینده و کشنده ای که دردش را حس نمی کردم، چون خودم با بیماری بچه ام بیمار بودم. من فکر می کنم که وقتی چنین اتفاقی می افتد، فقط خستگی خودم درمی رود، انرژی می گیرم و به یک نحوی فکر می کنی که خب این کار اینقدر که تو فکر می کردی مهم بوده است و ارزشش را داشته است که تو زندگی ات را روی آن گذاشته ای.»

مستحکم ترین فوم فلزی جهان توسط محقق ایرانی ساخته شد

افسانه ربیعی، محقق برجسته ایرانی دانشگاه کارولینای شمالی، فوم فلز جدیدی ساخته است که در عین سبکی و استحکام خیره کننده، کاربردهای وسیعی در صنایع مختلف، سیستم های نظامی و پزشکی زیستی خواهد داشت و صنعت را دچار تحول خواهد کرد. به گزارش مهر، سایت خبری و معتبر علمی Live Science در توصیف این محقق ایرانی نوشته است: دکتر افسانه ربیعی استادیار ایرانی مهندسی هوا - فضا و مکانیک دانشگاه کارولینای شمالی به سه زبان زنده تسلط کامل دارد.

وی روند تحصیلات علمی خود را از تهران آغاز کرده و در ادامه سر از توکیو در آورده و پس از آن در ماساچوست آمریکا تحصیلات و تحقیقات جالب توجه خود را ادامه داده است. تحقیقات این محقق ایرانی در نهایت به ابداع فلزی منحصر بفرد منتهی شده است که بسیار سبک و در عین حال قدرتمند است، به طوری که می تواند انقلابی تاریخی در دانش طراحی و ساخت سیستم های مختلف از سپر خودرو گرفته تا سیستم های مرتبط با پزشکی زیستی ایجاد کند.

این فلز جدید در حقیقت فوم فلزی ترکیبی فوق العاده قدرتمندی است که بر اساس گزارش Live Science می تواند به صرفه جویی های قابل توجه در زمینه مصرف انرژی و همچنین نجات جان انسان ها در حوادث مختلف بیانجامد.

به گزارش مهر، دکتر ربیعی درخصوص این فلز جدید گفت: اساساً این فلز جدید ماده ای نوین به حساب می آید که ضریب ایمنی در طیف وسیعی از سیستم های کاربردی در زندگی های روزمره را افزایش خواهد داد. اختراعی که دکتر ربیعی ارائه کرده است، نخستین فوم فلزی ساخته شده در جهان به حساب نمی آید. با این حال به گفته وی، این فوم قوی ترین فوم فلزی ساخته شده در جهان محسوب می شود. در حال حاضر فوم های فلزی که در موارد مختلف به کار گرفته می شوند، دارای نقاط ضعف متعددی هستند که از آن جمله می توان به متغیر بودن اندازه سلول های موجود در آنها اشاره کرد اما فوم فلزی که دکتر ربیعی ابداع کرده است، دارای شبکه سلولی استاندارد است و از این جهت، استحکام و سبکی خیره کننده تری نیز دارد.

به گزارش مهر، دکتر ربیعی بیش از ۲۰ سال است که بر روی مواد با عملکرد عالی فعالیت می کند. در این راستا وی طیف گسترده ای از مواد را مورد بررسی های دقیق قرار داده است. دکتر ربیعی تحصیلات دانشگاهی خود را از دانشگاه صنعتی شریف آغاز کرد و سپس راهی دانشگاه توکیو در ژاپن شد و مدرک دکترای خود را از این دانشگاه اخذ کرد. تحقیقات ویژه وی درخصوص فوم های فلزی نیز از زمانی که به عنوان محقق پسا دکترا به دانشگاه هاروارد پیوست آغاز شده است.

فلهای زعفران گفت: این عوارض نیز در مقطعی مانع صادرات زعفران شد. وی با اشاره به این که کل محصول زعفران سال جاری به ۱۰۰ تن نیز نمی رسد، افزود: خشکسالی در کنار احتکار موجب افزایش قیمت زعفران شد به طوری که قیمت زعفران با ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تومان نوسان کیلویی ۳ میلیون به فروش می رسد. مغازه های عمده ترین بازارهای صادراتی ایران را مربوط به کشورهای اروپایی دانست و افزود: هم اکنون صادرات ایران به این کشورها به دلیل افت ۵۰ درصدی تولید متوقف شده است.

تخریب سقف آرامگاه کورش، شایعه یا واقعیت

خراسان: مدیر بنیاد پژوهشی پارسه پاسارگاد، در حالی موضوع ریزش سقف آرامگاه کورش را شایعه بی اساس می خواند که برخی از کارشناسان و شاهدان عینی می گویند سقف آرامگاه کورش به دلیل مرمت غیرعلمی به شدت تخریب شده است. محمدحسین طالبیان در گفت و گو با مهر در این باره گفت: عملیات مرمت این اثر تاریخی با مسؤولیت استاد «راهساز» یکی از کارشناسان مرمت سنگ برجسته کشور و همکاری مرمتگران بومی شهرستان پاسارگاد فارس صورت گرفته و گزارش آن را نیز به یونسکو ارسال کرده ایم.

با این همه مشاهدات عینی برخی از کارشناسان از آرامگاه کورش حاکی از آن است که مرمتی که در این آرامگاه صورت گرفته باعث تخریب سقف آرامگاه شده است. یکی از این افراد که از کارشناسان سازمان میراث فرهنگی است و به دلیل موقعیت شغلی خود حاضر به افشای نامش نیست به مهر می گوید: اتفاقی که هنگام بازسازی این بنای تاریخی رخ داده است حتی وقوع حوادثی نظیر باد و توفان هم نمی توانست باعث تخریب مقبره کورش شود.

وی درباره مرمتگر این بنا چنین ادعا کرد: استاد «راهساز» مرمتگری را به طور تجربی آموخته است و در این زمینه تحصیلات علمی و دانشگاهی ندارد و پس از رفتن گروه متخصص ایتالیایی از تحت جمشید، مسؤولیت مرمت آرامگاه کورش را بر عهده گرفته است. مدیر بنیاد پژوهشی پارسه پاسارگاد با رد این مدعا می گوید: اگر مشکلی در امر مرمت وجود داشت به طور حتم یونسکو این موضوع را به ما اعلام می کرد اما چنین نشده است و آن دسته از افرادی که این شایعه را مطرح کردند، اشخاص مغرضی هستند که باید دید چند سال سابقه کاری در این خصوص داشته اند. یکی دیگر از کارشناسان سازمان میراث فرهنگی نیز می گوید: اگر عملیات مرمت سقف آرامگاه بر اساس شیوه های درست علمی صورت می گرفت باید دست کم این امر ۲ سال دیگر به پایان می رسید. این در حالی است که این امر یک ماهه انجام شده و قسمت هایی از سنگ تاریخی مقبره با قدمت ۲۵۰۰ سال برداشته شده و سنگی جدید جایگزین آن شده است.

بنیانگذار موسسه «محک»، یکی از زنان برتر سال ۲۰۰۸

دوپیچه وله: دهم نوامبر، روزنامه ی «وال استریت ژورنال» فهرستی را منتشر کرد که در آن ۵۰ زن برتر سال ۲۰۰۸ از دید این روزنامه، معرفی شده بودند. نکته ی قابل توجه، مشاهده نام «سعیده قدس» پایه گذار موسسه ی خیریه ی «محک» در جایگاه ۴۵ است. «برای انتخاب پنجاه زن برتر سال ما به دنبال کسانی هستیم که در صنعت یا تجارت نقشی کلیدی ایفا کرده اند.» این گفته ی «لارنس روت» سردبیر ژورنال زنان روزنامه ی «وال استریت ژورنال» است؛ روزنامه ای بنام و پرتیراژ که در فهرست ۵۰ زن برتر سال ۲۰۰۸ در مکان ۴۵ نام سعیده قدس را جای داده است؛ بانوی ۵۷ ساله ی ایرانی و بنیانگذار موسسه ی «محک» که تشکیلی غیردولتی ویژه حمایت از کودکان سرطانی در ایران است.

در معرفی کوتاه «وال استریت ژورنال»، از سعیده قدس به عنوان الگویی برای زنان جوان ایرانی نام برده شده است که مایل اند در جامعه نقشی فعال داشته باشند. این زن ایرانی در سال ۱۳۷۰ پس از بهیودی فرزندش که مبتلا به سرطان بود، تصمیم گرفت تا مرکزی را برای حمایت از کودکان سرطانی در ایران



مفرغی و کاسه‌های سفالی نیز کشف شده است.

شاهدان عینی که در ساعات ابتدایی کشف این گورها قادر به دیدن آنها شدند، اظهار می‌دارند که یکی از این قبرها مربوط به یک پادشاه می‌باشد. این جسد به صورت سالم در یک تابوت قرار داده شده که لایه‌ی بیرونی آن را سرب و ساروج و لایه‌ی داخلی آن طلاکاری شده است. طول این تابوت دقیقاً به اندازه‌ی طول جسد می‌باشد. در کنار سر این جسد یک (یا دو) جعبه‌ی طلایی و با محتویات اشیایی از جنس طلا، در کنار آن یک نیزه و در روی سینه و میانه‌ی بدن آن دو شئی، یکی به شکل ماهی و دیگری به شکل عقاب قرار دارند. روی این دو صفحه کلماتی به زبان میخی حک شده است. همچنین در پشت سر جسد و بر دیواره‌ی تابوت، تصویری حک شده دیده می‌شود.

نکته‌ی قابل توجه در این جسد، سالم بودن جسم است. این جسد حتی به شیوه‌ی مومیایی‌های کشف شده در پارچه‌ی قرار داده نشده و با این وجود تمام نقاط آن کاملاً سالم مانده‌اند.

تصاویر مربوط به چهار جسد دیگر در تلویزیون محلی کردستان پخش شده، اما تصویر مربوط به این پادشاه تاکنون در تلویزیون جمهوری اسلامی و شبکه‌ی محلی کردستان پخش نشده است.

به گفته‌ی مردم محلی، با توجه به اینکه سرقت آثار تاریخی کردستان همواره از سوی مسئولین نظام صورت گرفته است، این نگرانی وجود دارد که این جسد نیز همچون موارد دیگر به سرقت برود.

قبرستان کشف شده در فاصله ۵۰۰ متری تپه باستانی زاگرس سنندج قرار دارد که در فهرست آثار ملی ثبت شده است. (www.iranpressnews.com)

«آواز گنجشک‌ها» نامزد ایران در اسکار

هیأت انتخاب فیلم‌های ایرانی، فیلم «آواز گنجشک‌ها» ساخته مجید مجیدی را به عنوان نماینده سینمای ایران در اسکار انتخاب و معرفی کرده است. این فیلم از میان چهار فیلمی انتخاب شده که از سوی این هیأت برای شرکت در هشتمین یکمین دوره نامزد شده بود.

رضا ناجی در فیلم «آواز گنجشک‌ها»، نقش یک کارگر مزرعه پرورش شترمرغ را در یکی از روستاهای نزدیک به تهران ایفا می‌کند که به خاطر فرار کردن یک شترمرغ از کار بیچار می‌شود و دست تقدیر او را برای مسافرتی با موتور به تهران می‌کشاند. او هر روز از تهران اجناس اسقاطی به خانه‌اش می‌آورد و در اندک زمانی تپه‌ای از اجناس دست دوم در گوشه حیاط خانه‌اش درست می‌کند و یک روز از بالای آن وسایل سقوط می‌کند و بستری می‌شود. رابطه او با همسر و فرزندانش نیز محور دیگری از فیلم را تشکیل می‌دهد. او هر روز نشانه‌هایی از شترمرغ را می‌بیند تا این که یک روز خبر می‌آورند که شترمرغ بازگشته است و می‌تواند سر کار برگردد.

اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا و جزایر سه گانه در خلیج فارس

دکتر مجید تفرشی، چگونگی دسترسی به اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا را به رادیو فردا گفت: مطابق سنت آرشیو و قوانین موجود در بریتانیا، اسناد تاریخی معمولاً بعد از ۳۰ سال تمام از تولیدشان آزاد می‌شوند.

یعنی اولین روز سال جدیدی که از تولید آن ۳۰ سال تمام گذشته باشد. اسناد مربوط به اعاده حاکمیت جزایر سه گانه به ایران باید در پایان سال ۲۰۰۱ و آغاز سال ۲۰۰۲ آزاد می‌شد، زیرا در سال ۱۹۷۱ اتفاق افتاده است. بنابراین باید در اولین روز کاری سال ۲۰۰۲ طبق قانون آزاد می‌شد.

وقتی من و شاید دیگران برای دسترسی به این اسناد مراجعه کردیم، اعلام شد که چون این اسناد حساس هستند و موضوع تمام نشده، ممکن است انتشار این اسناد کفه ترازو را به نفع یکی از طرفین دعوا سنگین کند. لذا این اسناد حداقل تا ۱۰ سال دیگر آزاد نمی‌شود.

به نظر من، این ادعای بی‌جایی بود و از همان زمان به تدریج یک شکایت حقوقی را آغاز کردم و به خصوص بعد از تصویب قانون آزادی دسترسی به اطلاعات در حکومت آقای تونی بلر، تلاش خود را تشدید کردم و موفق شدم با نامه‌نگاری‌های مختلف اجازه استفاده از حدود ۳۵۰۰ صفحه از این اسناد را بگیرم که دو ماه پیش این اسناد در اختیار من قرار داده شد. البته این اسناد هنوز هم برای عموم آزاد نشده است. من از همه آنها عکسبرداری کرده‌ام و امیدوارم به زودی و ظرف یک ماه آینده برای عموم نیز آزاد شود.

نتیجه‌گیری دکتر تفرشی از وضعیت کنونی این جزایر چنین است: ... نکته‌ای را بر اساس این اسناد می‌توان به آن رسید و اصل فرض کرد، این است که مسأله جزایر سه گانه به طرز عجیبی با حاکمیت و منافع ملی ایران گره خورده است و هیچ دولتی در ایران نمی‌تواند از حاکمیت کشور خود بر این جزایر صرف نظر کند؛ چه بخواهد و چه نخواهد. بنابراین مسأله جزایر علیه منافع ایران غیر ممکن است که حل شود. (برگرفته و کوتاه شده از «بی‌بی‌سی»)

موفقیت در خشان یک دانش‌آموز ایرانی آمریکایی

کیان عاملی، دانش‌آموز هفده ساله مقیم لاس‌وگاس با یکی دیگر از دانش‌آموزان لاس‌وگاس جزو ۱۶۲ دانش‌آموزی است که در میان ۴۱۰ هزار محصل در سرتاسر آمریکا، بالاترین نمره را کسب کرده است. این امتحان ACT، شامل زبان انگلیسی، خواندن، علوم و ریاضیات است. علاوه بر ACT کیان عاملی در امتحان SAT (ریاضیات و علوم و نوشتن) از ۲۴۰۰ نمره حداکثر، ۲۳۶۰ نمره گرفته است. معدل نهایی کیان در دبیرستان ۴۰۷۶ بوده است. کیان عاملی قهرمان شمشیربازی و جزو نخبگان برگزیده سال می‌باشد. کیان در نظر دارد به دانشگاه استنفورد و یا پرینستون برود و رشته مورد علاقه‌اش روابط بین‌الملل است. کیان عاملی جهت مناظره و مباحثه (جزو تیم مدرسه) تا به حال به کشورهای چین و فرانسه دعوت شده است.



جسد پادشاه سه هزار ساله در سنندج کشف شد

در حین عملیات تعریض جاده مسیر شهرک حسن آباد - سنندج، ۵ قبر تاریخی کشف شدند.

مسئولان سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کردستان طبق کارشناسی‌های اولیه، قدمت این قبرها را ۳ هزار سال تخمین زدند. در این قبرستان که مردگان به صورت چمباتمه‌ای دفن شده‌اند، اشیائی همچون نیزه‌های جنگی، دست بند



شاهرخ احکامی

احمد شاملو، شاعر بزرگ آزادی

بهمن مقصودلو
شرکت کتاب

بهمن مقصودلو، این کتاب را به برادرش بهروز مقصودلو، که تازگی دارفانی را وداع گفت، هدیه کرده است و در حقیقت توضیح‌نامه‌ای است درباره گرفتاری‌ها و مشکلات بهمین مقصودلو درباره فیلم شانزده میلیمتری رنگی و سیاه و سفید، و ۶۰ دقیقه‌ای که در سه مرحله بالاخره با خون جگر زیادی به اتمام رسانده و آن را در دسترس علاقمندان احمد شاملو، شاعر بزرگ زمانه ما، قرار داده است.

مقصودلو در ابتدای کتاب توضیح می‌دهد که این فیلم، فیلم‌نامه‌ای نداشته و کار با نسخه‌ای شروع می‌شود که مورد موافقت احمد شاملو نبود. در این مورد او به تفصیل راجع به درس‌هایش با فیلمبردار تدوین اول سخن می‌گوید که گویا محسن مخملباف او را به بهمین مقصودلو معرفی می‌کند.

به هر حال، نتیجتاً تهیه‌کننده (مقصودلو) در دو تدوین جدید دیگر در تهران و نیویورک، ساخت جدیدی به کار داد و فیلم‌نامه آمده در این کتاب از روی آخرین نسخه تدوین شده در نیویورک پیاده شده است. این کتاب شامل دو بخش فارسی و انگلیسی است که شامل بخش‌های همکاران فیلم، احمد شاملو، شاعر، سال شمار زندگی و کار احمد شاملو، چگونگی فیلم «احمد شاملو، بزرگ شاعر آزادی» ساخته شد، نامه احمد شاملو به تهیه‌کننده فیلم، شعری به مناسبت درگذشت شاملو، فیلم‌نامه و کپی‌رایت، می‌باشد. بخش انگلیسی هم تا حدودی ترجمه قسمت فارسی کتاب است. نویسنده درباره مرگ برادرش بهروز مقصودلو می‌نویسد: نیمه دیگر من، یار و یاور همیشگی‌ام، بهروز بهتر از جانم، شتابان و بی‌خبر خود، به آن سوی دیوار ابدی که فراپیش مأمین همه ما خواهد بود سفر کرده است....

مقصودلو درباره احمد شاملو می‌نویسد: احمد شاملو تحسین شده‌ترین شاعر معاصر ایران، از نظر عموم منتقدین، هنرمندان و روشنفکران شانه به شانه شاعران سرشناس جهان می‌ایستد. احمد شاملو در سال ۱۳۰۴ زاده شد و در سال ۱۳۷۹ پس از شصت سال زندگی ادبی درگذشت. تا سال چهارم دبیرستان بیشتر نخواند. اما احمد شاملو، شاعر، روزنامه نگار، نمایشنامه‌نویس، مترجم و برنامه‌گذار رسانه‌ای بود.

بهمین مقصودلو معتقد است که تا کنون آکادمی سوئد جهت دادن جایزه ادبی نوبل توجهی به ادبیات ما نداشته است، زیرا که اغلب کتاب‌های ادبی ما به زبان‌های زنده دنیا ترجمه نشده‌اند... آرنه روت منتقد و نویسنده برجسته ادبی سوئد هنگام اهدای جایزه «استیک داگرن» به شاملو می‌گوید: «شاملو یکی از مهم‌ترین نویسندگان ایران است که در نیم قرن اخیر و حتی بیش از آن با وجود تمامی مشکلاتی که آزادی بیان در ایران به وجود آورده از فعالیت باز نایستاده و به تلاش‌های خود ادامه داده است. شاملو یک نویسنده جهانی است که حق نیست تنها ایرانی‌ها و کسانی که فارسی می‌دانند با آثار وی آشنا باشند.» شاملو در جواب سؤال که چه کسی شما را به سمت شعر سوق داد؟

می‌گوید: ... من توی خانواده‌ای به دنیا اومدم که بشدت تنهایی کشیدم. به دلیل اینکه هیچ هم‌سخنی نداشتم. حتی در عالم بچگی در عالم، در عوالم نمی‌دانم ۵، ۶، ۷ و ۱۰ سالگی من هیچ هم‌سخنی نداشتم. هیچ هم‌دائقه‌ای نداشتم و در نتیجه سؤال می‌کردم بی‌جواب می‌موند، حرف می‌زدم بدون شنونده می‌موند. ما باید با خودمون حرف بزیم وقتی که هیچ هم‌زبانی گیر نمی‌یاریم هیچ هم‌سخنی، همدلی، همراهی، هم نمی‌دویم دائقه‌ای گیر نمی‌یاریم ناچار می‌شیم با خودمون حرف می‌زنیم. یعنی اولین قدم‌ها رو به طرف جنون برمی‌داریم و جنون مقدسیه. ممکنه مقدس باشه، ممکنه هست که دیگه به طور کلی منحرف کننده باشد و سر از دارالمجانین درآورند....

تازیان و ریشه‌های کشتار و ویرانگری نوشته: دکتر حسن رهنوردی

دکتر حسن رهنوردی چهره‌آشنای ورزش ایران است. او در رشته وزنه‌برداری، هم‌زمان با محمود نامجو و سلماسی در عرصه هالتر و وزنه‌برداری شهرت جهانی داشتند. دکتر رهنوردی در مسابقات جهانی صاحب دو مدال نقره و سه مدال برنز و در مسابقات آسیایی برنده سه مدال طلا گردید. وی در رشته دندانبازشی از دانشکده پزشکی تهران فارغ‌التحصیل شد و از دانشگاه تولین نیواورلئانز دکتری بهداشت گرفت. دکتر رهنوردی سه دوره نمایندگی مجلس و چند بار معاونت وزارت بهداشت و آموزش و پرورش و ریاست سازمان تربیت بدنی را به عهده داشت. ویراستاری دومین کتاب دکتر رهنوردی را دکتر ناصر انقطاع عهده‌دار بوده است.

در پیشگفتار کتاب آمده است: ادعای نویسندگی ندارم ولی سعی خواهم کرد تا آنجا که قدرت فکری و بدنی‌ام اجازه می‌دهد در راه مبارزه با جهل و خرافات و پشتیبانی از خردگرایی و انسان‌خدایی فعالیت نمایم... سرنوشت این بود که روزی استاندار استان یزد بشوم. آرزو داشتم که نامه حضرت علی به مالک اشتر را به عنوان دستورالعمل اخلاقی به تمام فرمانداران و بخشداران استان یزد ابلاغ کنم تا آن را چراغ راه مسئولیت خود بکنند و با مراجعین خود آنطوری که شایسته است با مهر و محبت برخورد کنند....

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: صادق خلخالی در دانشکده فردوسی مشهد گفت... فردوسی از رستم خیالی و پادشاهان تعریف کرده، در حالی که در کتاب خود یک کلمه هم از انسان و انسانیت و یا خراسانی رنج‌دیده نامی نبرده است. او گفته «شاهنامه فردوسی، شاهنامه نیرنگ و دروغ و سرگرم‌کننده مردم بدبخت است!» دکتر رهنوردی در حکومت امویان با تعصب عربی می‌نویسد: ... اعراب برای اداره کشورهای وسیعی که غارت کرده بودند احتیاج به افراد صاحب‌نظر و خردمند و کاردیده داشتند که اعراب آنان را موالی می‌خواندند. ناچار مجبور شدند دست نیاز به سوی موالی دراز کنند و برتری موالی را اذعان نمایند. یک خلیفه مغرور و خودخواه اموی می‌گوید: «از این ایرانی‌ها شگفت دارم، هزار سال حکومت کردند و ساعتی به ما محتاج نبودند و ما صد سال حکومت کردیم و لحظه‌ای از آنها بی‌نیاز نشدیم....»

در «پایداری ایرانیان در برابر تازیان» می‌خوانیم: «... دلیر کسی است که از دادن آزادی گفتار و اندیشه نمی‌ترسد و دلیرتر کسی است که در مقابل هر گونه قدرتی می‌ایستد و راست می‌گوید.» بالاخره در قسمت‌های پایانی کتاب می‌خوانیم: «دانشمندان و محققین، امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که نیاپستی فرزندان را مجبور به قبول دینی که پدر و مادر دارند نمود... ایرانی بایستی اول ایرانی باشد و بعد هر دینی را که می‌خواهد انتخاب کند.»

تاریخچه‌ی هواپیمایی بازرگانی در ایران، از آغاز تا امروز

عباس عطروش

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران

با خلخال، فردوسی، عماد خراسانی، آق معلم، میرزا رضا کرمانی، رضاشاه، محمدرضا شاه، ... دکتر مصدق ... فرخی یزدی، اسدالله لاجوردی... و بالاخره صدام حسین ملاقات می‌کند.

در برخورد با خلخال از او درباره اعدام‌هایش و کشتاری که کرده بود سؤال می‌کند و او در پاسخ می‌گوید تمام این قتل‌ها را به دستور امام انجام دادم و من مأمور و معذورم... بعد نتیجه می‌گیرد که آنچه در دنیای شماها رخ می‌دهد خودتان مسؤول هستید و شخص دیگری را نمی‌شود متهم کرد، چون اینجا این حرف‌ها خریدار ندارد... پس از دیدار با فردوسی و سؤال درباره رابطه او با سلطان محمود، به سراغ سعدی، حافظ، شهریار، توتلی و بالاخره عماد خراسانی دوست و همشهری‌اش می‌رود و پادی از خاطرات گذشته می‌کنند. عماد با خنده به وی می‌گوید: آنچه نوشیدی گناه و تنبیه‌اش با آن همراه بود. می‌نوشیدی و از خود بی‌خود می‌شدی یعنی شعور و بینش‌ات را از دست می‌دادی. آیا این تنبیه کافی نبود که چون موجود لاشعوری به علت مستی به گوشه‌ای افتاده باشی؟... از عماد می‌خواهد «آهنگ جنون» را با صدای شیرین همیشگی‌اش زمزمه کند:

باز آهنگ جنون می‌زنی ای تار امشب
گویمت رازی و در پرده نگهدار امشب
آنچه ز آن تار سر زلف کشیدم شب و روز
مو به مو جمله کنم پیش تو اظهار امشب
آتش است این نه سخن بس کن از این قصه عماد
ورنه سوزد قلمت دفتر اشعار امشب

در برخورد با رضاشاه می‌گوید: ... خواننده‌ای که چه نسبت‌ها به من دادند؟ چقدر املاک دیگران به نام من شد، چقدر با کمال بی‌شرمی مرا بزرگ‌ترین سرمایه‌دار خاورمیانه ساختند؟ کدامیک از این املاک همراه من از ایران خارج شد و آن ثروت بی‌انتها به دست چه کسی افتاد. آنها که مرا مأمور انگلیس می‌دانند اطلاع چندانی از سیاست ندارند. انگلیس دشمن من بود و بدون رعایت هیچیک از قوانین بین‌المللی مرا اسیر کرده و با خود بردند. اگر من رعایت سیاست دلخواه آنها را کرده بودم، هرگز آن رفتار با من صورت نمی‌گرفت... در برخورد با محمدرضا شاه می‌گوید: ... آزرده خاطر از اینکه کسی نفهمید و نتوانست یا نخواست درک کند که من چقدر عاشق مملکت‌م بودم.

در برخورد با دکتر مصدق می‌گوید: ... من زندگی خودم را مرهون محمدرضاشاه می‌دانستم و واسطه شد که پدرش رضاشاه از مرگ من بگذرد و من همیشه این مطلب را به خاطر داشتم و حتی چندین بار هم شفاهاً یادآوری کردم که بهتر است اعلیحضرت سلطنت کند و کار مملکت را به من واگذار کند. یک سلطان دمکرات و وجودی که فقط سلطنت می‌نماید خودش را از دسترس مردم و بدگویانش نگه می‌دارد و همچون پادشاهانی نظیر انگلیس، سوئد، هلند و غیره آزادمردی است که همه او را می‌پرستند و احترام می‌گذارند....

جهان و زندگی

عبدالحسین البرزی

جناب البرزی، نویسنده این کتاب جالب، با لطافت و محبتی خاص، این کتاب را به خاطر به دنیا آوردن نوه ایشان، به سردبیر «میراث ایران» اهدا نموده است. جهان و زندگی حاوی پنج بخش است، بخش نخست از آیین‌های جهانی ... تا زاد و بوم؛ بخش دوم از آراستگی جهان... درمان بیماری روانی و ... تا یگانه راه؛ بخش سوم از زندگی طبیعی و مصنوعی ... تا آموزشگاهی بزرگ؛ بخش چهارم از زندگانی مصنوعی، کم‌کاری‌های مخ و دست و پای انسان... تا بازگشت به نهاد خویش؛ و بخش پنجم از دیار روشنایی تا نیایش و پوزش به درگاه پروردگار، تدوین

عباس عطروش تاریخ نویس هوایمایی ایران، نویسنده کتاب «تاریخچه هوایمایی بازرگانی در ایران»، نخستین کتابی که در ارتباط با تاریخ هوایمایی در ایران نوشته شده، و یکی از مدیران پیشین هوایمایی ملی ایران «هما» است. او پس از اتمام دوران دبیرستان در زادگاهش آبادان از دانشگاه شیراز فارغ‌التحصیل و پس از چند سال خدمت در آبادان و شیراز، از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۵ به عنوان رئیس هوایمایی ملی ایران «هما» در لبنان، پاکستان، انگلستان و یونان خدمت کرد و در سال ۱۹۷۵ به تهران آمد و در سمت‌های گوناگون و بالاخره قائم مقام معاون بازرگانی، مدیرعامل و مدیر شعب داخلی و خارجی «هما» بود. او پایه‌گذار گروه کارکنان پیشین «هما» در خارج از کشور است.

در این کتاب شرح مبسوطی از تاریخ هوایمایی جهان و تحولات و تکامل آن و بعد داستان‌های اسطوره‌ای پرواز جمشید و کیکائوس و قالیچه‌های پرند ایرانی، از هوا کردن نخستین‌بالت در ایران در زمان ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶) توسط یک آمریکایی و بعد روایت دیگری از یک هوانورد فرانسوی به منظور نمایش پرواز بالت که در زمان ناصرالدین شاه (اواخر سلطنت ۱۸۹۱) به ایران می‌آید.

نخستین پروازهای غیرایرانی در آسمان ایران در سال ۱۹۱۳ در زمان احمدشاه، این هوایما از روسیه آمد. خلبان آن هم یک نفر روسی به نام کوزمینسکی بود. هوایما سپس روی شهر تهران در ارتفاع پایین پرواز کرد و صدای غرش موتور این مرغ آهنین (که درحقیقت آهنین هم نبود، چون این هوایما در سال ۱۹۰۹ ساخته شده که هنوز از فلز در ساختن بدنه‌ی هوایما استفاده نمی‌شد) توجه مردم را جلب می‌کند و آنها را با شتاب و هیجان غیرقابل وصفی برای تماشای این پرندگی ناآشنا به حیاط و بام خانه‌ها و کوچه و بازارها می‌کشاند. این هوایما چند دقیقه‌ای به پرواز روی شهر ادامه داد و از آن جا که در آن زمان تهران شهر کوچکی بوده و باندی برای نشستن هوایما نداشت، در میدان مشق دیویزیون قزاق (محل فعلی وزارت خارجه و شهرداری کل کشور) که در مرکز شهر واقع بود فرود آمد....

از زمانی که ایران در سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) دارای نخستین هوایما شد تا سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) زمان نگارش این کتاب، حمل و نقل هوایی و هوایما در ایران هشت دوره را طی کرده است....

دوره نخست از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶، پایه‌گذاری و آغاز نیروی هوایی ایران؛ دوره دوم از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۱ انجام پروازهای بازرگانی منظم هوایمایی یونکرز (ایران)؛ دوره سوم از سال ۱۳۱۱-۱۳۱۸ سرویس هوایمایی بازرگانی در ایران وجود نداشت؛ دوره چهارم از سال ۱۳۱۸-۱۳۲۵ پایه‌گذاری و فعالیت هوایمایی وزارت پست ایران؛ دوره پنجم از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۴۱ شرکت هوایمایی ایران؛ دوره هفتم از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱ شرکت واحد هوایمایی ایران؛ دوره هشتم از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) هوایمایی ملی ایران (هما)؛ دوره هشتم از سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) به بعد، دوره شرکت‌های متعدد هوایمایی در ایران.

خاطرات یک مرد

دکتر محمد سنجر

از هم‌ولایتی خوب و ندیده‌ام دکتر محمد سنجر، کتاب خواندنی «شاهزاده محبوب من» را قبلاً با خوانندگان «میراث ایران» بررسی کرده بودیم که در آن کتاب از وفاداری خود را به والا حضرت شمس که دکتر محمد سنجر را به عنوان دامپزشک اختصاصی و مواظبت سگ‌های مورد علاقه‌اش به مسافرت‌های فراوان خود می‌برد یاد کرده بود....

در پیشگفتار جالب این کتاب می‌خوانیم: ... با چند هفته درد و ناراحتی و دکتر و دوا و بیماری سلطان او را از پای درمی‌آورد به مأمورین کمپانی متوفیات تحویل داده می‌شود و بالاخره پس از مراسم عزاء و تشییع جنازه، جنازه‌اش را دفن می‌کنند، در زمانی که منتظر نکیر و منکر بوده، صدایی به او می‌گوید که از این لحظه برای مدت نامعلومی آزادی که در قسمت‌های مختلف این آسمان‌ها گردش کنی، آدم‌های مختلف را ببینی و با تمام آنها هم‌صحبت شوی در این مسیر و احوال

شده است.

در آیین زیستن و مردن می‌خوانیم: ... آنچه که نرها و ماده‌ها را به هم نزدیک ساخته و آنان را به مهر و همبستگی، تلاش، جوشش و ساختن لانه و خانه و تهیه خواروبار و لوازم زندگی وادار می‌سازد، غریزه جنسی است این غریزه اگر در راه برپا ساختن کانون خانواده و ادامه نسل به کار برده شود، جانداران را به هم وابسته و پیوسته ساخته از دشمنی و لجام گسیختگی آنها جلوگیری نموده و خانواده‌ها تندرست و نیرومند و کشورها را پر بار و آبادان می‌سازد، اما اگر در راه شهوت‌پرستی و انحرافات جنسی به کار گرفته شود، دشمنی و پراکندگی و بیماری و ویرانی برپا خواهد ساخت.

در بخش کشاورزی و دامدای نیز می‌نویسد: ... بجای تراکتور و خودرو که زمین و هوا را آلوده نموده و منابع زمین را نابود می‌سازد از چارپایانی که همه جور کاری را انجام داده و هر ساله بچه‌ای نیز برایشان می‌آورند استفاده می‌نمایند، بهره‌برداری از نیروهای طبیعی رایگان هزینه زندگی آنان را بسیار کم و ارزان ساخته است.

و بالاخره در سرزمین آرزوها کارخانجات خودکار صنعتی و سرمایه‌داران و فروشگاه‌های بزرگ را از بین برده‌اند تا کارگاه‌های کوچک دستی و خورده‌پا جای آنها را گرفته و از بیکاری و گرسنگی جلوگیری نمایند....

درباره درمان بیماری روانی، نویسنده معتقد است: .. افکار مالیخولیایی را ناچیز دانسته و از آنها نترسیم و آزادشان گذاریم تا در سر ما پیدا شده و سپس خود به خود از میان بروند این وضع شبیه آن است که سگی به ما حمله نماید. در این موقع اگر ما بترسیم و بگریزیم سگ بیشتر حمله خواهد کرد، اما اگر نترسیده و در جای خود بایستیم و یا ما حمله نماییم، سگ خواهد گریخت.

گلستان سعدی، The Gulistan, Rose Garden of Sa'di

گلستان سعدی، به دو زبان فارسی و انگلیسی

ترجمه ویلر ام. تاکستون

ناشر Ibx Publishers, 301-718-8188

ویلر ام. تاکستون، Wheeler M. Thackston استاد زبان فارسی (مکالمه) دانشگاه هاروارد است. از وی کتاب‌های زیر تا کنون منتشر شده است: An In-troduction to Persian, A Millennium of Classical Persian Poetry, An Introduction to Koranic and Classical Arabic, and An introduction to Syriac

مترجم در مقدمه کتاب می‌نویسد: گلستان سعدی یکی از پرخواننده‌ترین کتاب‌هایی است که تا به حال منتشر شده است. تقریباً از زمان نوشتن گلستان، اولین کتابی بود که کودکان دبستانی در سرتاسر کشورهای فارسی زبان جهان

از قسطنطنیه تا بنگال و از آسیای مرکزی تا شرق آفریقا خوانده می‌شد. مثل‌ها و گفته‌های گلستان، نظیرگفته‌های شکسپیر در انگلیسی در سرتاسر کشورهای فارسی زبان به کار می‌رفت. امروزه که زبان فارسی مثل سابق بین‌المللی نیست، گلستان به زبان‌های عربی، بلوچی، کردی، ترکی، قزاقی و اوقور ترجمه شده است. در اروپا، گلستان اولین کتابی بود که از ادبیات شرقی ترجمه شد، در فرانسه در سال ۱۹۳۴، در آلمان ۱۶۳۶ و ۱۶۵۴ و اولین ترجمه انگلیسی توسط استفن سولیوان در سال ۱۷۷۴ انجام شد

با هم دو نمونه از این حکایت‌ها را که در کتاب به هر دو زبان آمده است، می‌خوانیم:

عبدالقادر گیلانی (رحمة‌الله علیه) را دیدند در حرم کعبه روی بر حصاء نهاده، همی گفت ای خداوند بخشای و گویند هرآینه مستوجب عقوبتم، در روز قیامت نابینا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم.

روی بر خاکِ عجز می‌گویم
هر سحرگه که باد می‌آید
ای که هرگز فرامشت نکنم
هیچت از بنده یاد می‌آید

در آداب صحبت:

بزرگی را پرسیدند که با چندین فضیلت که دست راست را هست خاتم در انگشت چپ چرا می‌کنند؟ گفت ندانی که اهل فضیلت همیشه محروم باشند؟

آنکه خط آفرید و روزی سخت
یا فضیلت همی دهد یا بخت.
این کتاب هدیه زیبایی برای دوستان غیرفارسی زبان است.

ظهور (حکایت من و امام زمان)

هوشنگ معین‌زاده

ناشر: انتشارات آذرخش

Moinzadeh@gmail.com

از هوشنگ معین‌زاده تا به حال کتاب‌های: خیام و آن دروغ دلاویز (بهشت)، هفت‌خوان آخرت (دوزخ)، آن سوی سراب، آیا خدا مرده است، بشارت، خدا به زادگاهش باز می‌گردد، را خوانده‌ایم. هوشنگ معین‌زاده در مقدمه کتاب می‌نویسد:

ایران متعلق به من و هموطنان من است. امام زمان یا هر امام دیگر، اگر به دنبال مملکتی می‌گردد، بهتر است به همان کشوری برود که در آنجا زاده شده است.... او می‌نویسد: تمام ادیان و مذاهب هر کدام یک مهدی موعود در مسایل ایمانی برای پیروان خود در نظر گرفته‌اند. وظیفه و مسؤولیت او نیز مانند خدا، از یک سو مدرسانی به انسان‌های فرومانده در مشکلات‌شان می‌باشد و از سوی دیگر در رفع ظلم و ستم یار و یاور انسان‌ها قلمداد می‌شود. با این تفاوت که او برخلاف خدا که این مسایل را به روز قیامت و دوران پس از مرگ حواله داده است، ظاهراً در زمان حیات و در دنیای خاکی انسان انجام خواهد داد.

در جای دیگر دوباره می‌نویسد: ... مهدویت در همه ادیان و مذاهب وجود دارد. پیروان همه مذاهب در اعماق وجود خود و در زمانی که از دست ظالمان و ستمگران کارد به استخوان‌شان می‌رسد، آرزوی ظهور یک منجی را می‌کنند.

و بالاخره در «پایانه» کتاب می‌نویسد آنچه در این دفتر خواندید یک حکایت بود، حکایتی که در گوشه دورافتاده غربت و تنهایی و در اوج نگرانی از آینده مبهم میهنم، در عالم خیال با بهره گرفتن از اندیشه‌های آرمان‌خواهی خود بدان پرداخته و برای هم‌میهن‌انم نوشته‌ام.... سعی و کوشش من این بود که راهی هر چند خیالی به پیشگاه ملت ایران ارائه کنم، با این امید که شاید از مسیر این خیال‌پردازی‌ها کوره‌راهی به سوی واقعیت گشوده شود.

Tel: (516) 482-0004

Fax: (516) 487-8729

GREAT NECK CHEMISTS

داروخانه گریت نک

سفارشات گریت نک رایگان ارسال می‌شود!

FREE DELIVERY

in the Great Neck Area

665 Middle Neck Rd., Great Neck, NY 11023

www.greatneckchemists.com

درگذشت شاهرخ قائم مقامی را به عزیزان گرامی الهه قائم مقامی مؤید قرشی، سنج قائم مقامی، سعید مؤید قرشی، و سایر اعضای خاندان محترم قائم مقامی و مؤید قرشی صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهید و شاهرخ احکامی، «میراث ایران»

درگذشت ناپهنگام و دردناک خانم مریم کازرونیان جوادى، زن هنرمند و پابند به بنیادهای خانوادگی و عاشق خانواده را به خانواده‌های جوادى، کازرونیان، کوثرى، معتبر، صرفى، نصرتى، ایرج، پورکى و قوامى صمیمانه تسلیت می‌گوییم.

ناهد و شاهرخ احکامى، میراث ایران

برخورد آرا

خلیج پارس نه خلیج فارس

آقای محمدتقی سبط طی نوشته جالب و آموزنده‌ای در دفاع از نام خلیج فارس در بخش برخورد آرا شماره ۵۱ «میراث ایران» به مقاله اینجانب تحت عنوان «خلیج فارس یا خلیج عربی، چرا ما ایرانیان نام صحیح این خلیج را به کار نمی‌بریم» که در شماره قبل چاپ شده بود، اشاره کرده بودند. چون این عنوان برای افرادی که اصل مقاله را نخوانده‌اند، ممکن است گمراه‌کننده باشد و برایشان این توهم ایجاد شود که نویسنده از عنوان معمول خلیج عربی دفاع کرده است، لازم دانستم این تذکر مختصر را بدهم.

به طوری که در نوشته فوق‌الذکر به تفصیل توضیح داد شده است نام واقعی این آبراه بزرگ بین‌المللی طبق مدارک متعدد در طول زمان همیشه خلیج پارس ذکر شده و در همه زبان‌های زنده دنیا نیز به همین ترتیب آمده است. منتهی مورخین عرب، و آن دسته از ایرانیانی که مشاهدات و نظریات خود را ترجیح می‌دادند، بنا به اقتضای زمان، یا به قصد تفاخر، عربی بنویسند، آن را «خلیج فارس» ذکر کرده‌اند. آن هم به یک علت خیلی ساده. یعنی چون در کتابت عربی حرف «پ» وجود ندارد ناچار «ف» جانشین آن شده است. واقعاً درود به روان آن دسته از دانشمندان پاک نژاد ایرانی که در گذشته حروف «پ» و «ژ» و «چ» و «گ» را به خط عاریتی عربی که اکنون مورد استفاده ما است اضافه کردند و ما را از رویارویی با تنگنای خط عربی نجات دادند، زیرا در غیر این صورت ما نیز مجبور بودیم مثلاً پنتاگون را البنتاغون، سنگاپور را سینغافوره، چرچیل را تشریشیل، ژنو را جلیف، رگان را ریغن و... امثالهم بنویسیم.

بهرحال در نظر نگارنده هیچگونه شکی وجود ندارد که نام صحیح این آبراه بزرگ خلیج پارس است و کشورهای عرب با عنوان کردن نام معمول خلیج عربی عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند.*

* با الهام از شعر حافظ:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست
عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
شعاع شفا (واشنگتن)

پاسخ‌هایی درباره نوسازی فرهنگی، پالایش و نوسازی زبان پارسی

در شماره ۵۱ «میراث ایران» برگ ۲۳، یکی از خوانندگان ارجمند (امضا محفوظ) درباره‌ی نوشتار من که در شماره ۵۰ «میراث ایران» آمده بود پرسش‌هایی کرده است. اینک به آنها پاسخ می‌دهم.
۱. واژه‌ی پارسی برای صبحانه، ناشتایی است. با داشتن این واژه نیازی به ساختن واژه‌ی دیگری نداریم، ولی می‌شود خوراک بامدادی و به کوتاهی بامدادی هم گفت. چنانکه شامی هم داریم. شامی نخست خوراک‌هایی بوده که در شام می‌خورده‌اند. با گذشت زمان دیگر شده و اکنون معنی خوراک ویژه‌ای دارد. آش نخست معنی خوراک (غذا) می‌داد. سپس‌ها دیگر شده و اکنون نام خوراک ویژه‌ای است که نام دیگرش شله است.

۲. پیش از ظهر، در زبان پارسی، پیشین است و بعد از ظهر، پسین. در ادب پارسی، پسینگاه هم آمده است. یک ترانه‌ی روستایی می‌گوید:

پسینگاهی که درکار نمازم

ز دروازه دراومد سرو نازم

۳. شامگاه برابر غروب و نیز به معنی مغرب است. مغرب در عربی نام زمان و جا (اسم زمان و مکان) است که بر وزن مفعّل و مفعّل می‌آید و معنی زمان غروب و جای غروب هر دو را می‌دهد، چنانکه مسلمان‌ها نماز مغرب دارند.

۴. معترض نام کننده (اسم فاعل) است. برابر دستور زبان پارسی بجای آن می‌توان واژه‌های چخ‌گر، چخ‌کننده و چخ‌شده را از واژه چخ ساخت. به جای «جمله معترضه» می‌توان گفت «نکته یگر» یا «نکته‌ی افزودنی».

۵. واژه‌ی پارسی برابر «نافذ» عربی «درای» یا «درآمد» است. درآمد معنی‌هایی چند دارد که یکی هم این است. در آغاز دستگاه‌های موزیک

هم درآمد داریم. بجای نافذ گاهی می‌توان کارساز یا کاری یا کارگر هم گفت. این معنی‌ها برای مؤثر نیز هستند.

۶. بخش دیگر نامه‌ی خواننده، فلسفی و بر من ناروشن است. اینکه واژه‌ای با دیگر واژه‌ها در جمله‌ای جا بیفتد، بستگی به این دارد که آن واژه از خود زبان باشد و برابر دستور خود زبان ساخته شده باشد و با دریافت همگان هم‌آشنا باشد. اگر دو ویژگی نخست را داشته باشد ولی ویژگی دیگر را نداشته باشد باید چندی بگذرد تا مردم با آن خو بگیرند.

من باورم را درباره‌ی نیاز به کاربرد واژه‌های پارسی و دستور زبان پارسی در نوشتاری که دادم آورده‌ام. خواننده‌ی گرامی هم گفته است که خود می‌کوشد به اندازه‌ی توانش واژه‌های پارسی به کار ببرد. بنابراین ما همانندی داریم و هر دو در یک راهیم. خواهشی که من از او دارم این است که آن کار را دنبال کند و بر توان خود نیز بیفزاید.

زرتشت آزادی (کالیفرنیا)

مطلب جالبی درباره زندگی گی‌دوموپاسان

در شماره اخیر (شماره ۵۱) مجله «میراث ایران» به مقاله جالبی برخورددم درباره گی‌دوموپاسان توسط آقای شهریار صالح. از آنجایی که من همیشه مجذوب نوشته‌های این نویسنده بزرگ، که او را «پدر داستان‌های کوتاه» نامیده‌اند. بوده‌ام، بهتر دیدم مطلب جالبی را از زندگی این نویسنده شرح دهم. گی‌دوموپاسان در اواخر زندگی کوتاهش (۴۳ سالگی) دچار یک ناراحتی عصبی می‌شود که بتدریج منجر به مرگ او می‌شود. از روی شرحی که نویسنده راجع به مراحل مختلف بیماری خودش، در یادداشت‌هایش نوشته، نتیجه گرفته شده که او بدون شک دچار بیماری سیفلیس شده بوده که مرحله آخر این بیماری به سیفلیس عصبی (Neurosyphilis) منتهی می‌شود.

در قرن نوزدهم این بیماری کشنده بخصوص در بین هنرمندان و نویسندگان که زندگی نسبتاً بی‌بند و باری داشتند، شایع بود. از جمله یکی از موسیقیدانان بزرگ ایتالیایی، دُنیزتی (Donizetti) سازنده چندین اپرای معروف، در سن حدود پنجاه سالگی دچار اختلال روانی و عصبی می‌شود که به جنون کامل و مرگ او می‌انجامد. او نیز مراحل اولیه بیماری خودش را در یادداشت‌هایش شرح داده است. جالب است که آخرین اپرای این موسیقیدان بزرگ به Don Pasquale که یک اپرا کمیک است، پس از شروع بیماری روانی عصبی او تنظیم شده است.

نقاش معروف گوگن، دوست و همکار وُن‌گوگ، نیز مبتلا به این بیماری بود و می‌گویند او که چند سالی از عمر خود را در جزایر جنوبی اقیانوس آرام، در نواحی تاهیتی بسر برده، از جمله کسانی بوده

دیانت ایرانی، که اکثراً اطلاعات درباره آن به فارسی است از یک روزنامه مصری کسب اطلاعات می‌کند و حقایق آن را در محک آزمایش نمی‌گذارد و یا از بهاییان فارسی زبان نظرخواهی نمی‌کند.

چرا «میراث ایران» با این هم مقالات علمی و تحقیقی از دانشمندان درجه اول، این پدیده عظیم را از زمان مشروطیت نادیده گرفته است؟ وقتی روزنامه‌های ایران که تحت کنترل کامل حکومت هستند، یک‌طرفه و بدون مدرک این همه دروغ درباره دیانت بهایی چاپ می‌کنند، چرا در روزنامه «میراث ایران» در حفظ این میراث شجاعت، آزادگی و انصاف در این کشور آزاد درباره تعلیم و امورات بهایی با ارائه مدرک مطلبی نمی‌نویسند و از آنها نمی‌خواهند که بنویسند؟

اخیراً تعدادی از نویسندگان شجاع برعلیه مظالم علیه بهاییان در ایران قلم زدند. مجله «میراث ایران» به پاس نامش باید در خط اول حفظ این میراث باشد. این اقدام ممکن است تعدادی از مشترکین متعصب و تنگ‌نظر را خوش نیاید، ولی من مطمئن هستم که تعداد زیادی از مشترکین جدید و آزاده فارسی و انگلیسی زبان را اضافه خواهد کرد. من می‌خواهم که اولین آنها باشم.

با تقدیم احترام، ایرج اقدسی (ماساچوست)

خود خارج نشده بود. این عصر طلایی "Belle Epoque" خالی از وقایع تراژیک نبوده است.

دکتر ناصر تجارتچی (نیویورک)

چرا این قدر ترس و چرا این همه افترا؟
چطور شد که دیانتی در ایران پیدا شد، در تمام کشورهای دنیا گسترش پیدا کرد، پیشرفته‌ترین دستورات اجتماعی را پیشنهاد کرد، ولی پیروان آن در ایران کشته شدند، جاسوس خوانده شدند، مال و اموالشان تاراج شد و جوانان آنان از تحصیلات عالیه محروم شدند. فرض کنیم این به علت نفوذ گروه معدودی است، ولی چطور شد بزرگواری اکثر نویسندگان و آزاداندیشان مجلات ایرانی که درباره ایشان بنویسند و انتقاد کنند، مدرک ارائه کنند و اگر محق بودند تمجیدشان نمایند، چرا این قدر ترس و چرا این همه افترا؟

روزنامه «ایران تایمز» چندین سال پیش مجموعه مقالاتی در مورد دیانت بهایی از یک روزنامه مصری ترجمه و چاپ کرد. مطالب مثل خیلی مقالات روزنامه‌های خاور نزدیک و میانه غیرعلمی و شامل مطالب بی‌اساس بود.

این مقاله باعث دل‌شکستگی من شد. چرا یک روزنامه فارسی زبان در مورد دیانت بهایی، یک

که بیماری سیفلیس را که تا آن وقت در آن نواحی وجود نداشته به آنجا وارد کرده است.

در آن وقت بیماری سیفلیس و مراحل آن شناخته شده بود، ولی درمان مؤثری برای آن وجود نداشت. گوگن جزئیات ناراحتی روانی خود را که بیشتر در هنگام شب بروز می‌کرده، شرح داده است و بعد اضافه می‌کند که گاهی در هوای خوب وقتی که در خیابان‌های پر رفت و آمد پاریس قدم می‌زده سعی می‌کرده به خود تسلی بدهد که بیماریش یک ناراحتی روانی ست و سپری خواهد شد. ولی ناراحتی‌ها روز به روز بدتر می‌شود، به طوری که او تصور می‌کند که هیولایی روحش را تسخیر کرده و می‌خواهد او را وادار به خودکشی کند و چون در آن روزها یک کشتی بازرگانی ترکی (از ترکیه عثمانی) در رودخانه سن در نزدیکی‌های خانه او لنگر انداخته بود، تصور می‌کند که آن هیولای تصویری (Horla) توسط این کشتی به آن نواحی آمده است! زندگی گی‌دوموپاسان پس از نوشتن "Le Horla" دیری نپاییده و سپری می‌شود.

جالب است که اواخر قرن نوزدهم، در اروپا مصادف با پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای در رشته‌های فرهنگی، نویسندگی و هنری بود، ولی گرچه با وجود پیشرفت‌های صنعتی هنوز زندگی از حالت طبیعی

دکتر رویا فتح‌اللهی

متخصص داخلی از دانشگاه نیویورک (NYU)

تلفن مطب:

(212) 686-4657

333 E 34th St., Suite 1F
New York, NY 10017

خانه ما، این نقطه آبی کم رنگ

شعاع شفا (واشنگتن)



نسبت به ساکنین گوشه دیگر که آنها را نمی‌توان از یکدیگر باز شناخت مرتکب شده‌اند بیاندیشید. چقدر سوء تفاهم‌ها عمیق است و مردم چه اندازه مشتاق به نابودی یکدیگر هستند. نفرت آنها از یکدیگر بی‌حد و مرز است.

افتخارات ذهنی ما، تمام حس خودپرستی ما، تصوراتی که ما از موقعیت ممتاز خود در پهنه گیتی داریم، مربوط به این نقطه کم‌رنگ است که به علت ناچیزی آن مورد تردید قرار می‌گیرد. سیاره محل سکونت ما فقط نقطه گم‌شده‌ای در تاریکی‌های بی‌پایان جهان است. در این تیرگی‌ها و عظمت بی‌پایان هیچ نشانی نیست که کمکی از جایی برسد و ما را از شر خودمان در امان بدارد.

زمین ما تنها جایی است که برای پذیرفتن حیات آمادگی دارد. حداقل در آینده نزدیک بشر نمی‌تواند به نقطه دیگری نقل مکان کند. مشاهده، بلی، سکونت هنوز خیر. فارغ از آنکه بپذیریم یا نه، زمین ما تنها جایی است که می‌توانیم در روی آن به زندگی خود ادامه دهیم.

گفته شده که آشنایی با کیهان، تجربه‌ای در راه فروتنی و شخصیت‌سازی است. شاید هیچ تصویری بهتر از این عکس گویای خودپرستی ابلهانه بشر در دنیای کوچک خودش نباشد. برای من این تصویر گویای آن است که ما باید در برخوردهای خود با یکدیگر مسؤول‌تر و مهربان‌تر باشیم. این نقطه کوچک آبی کم رنگ را بهتر حفظ کنیم و از بودن در آن احساس شادمانی کنیم زیرا اینجا تنها خانه‌ای است که می‌شناسیم.»

هنگامی که HOMO SAPIENS (انسان هوشیار) در حدود یکصد و شصت هزار سال پیش در اثر تحول حیات در روی زمین به وجود آمد، چون نوسانات مغزی وی با سایر موجودات فرق داشت و می‌توانست درباره مسایل مختلف ذهن خود را به کار اندازد، همیشه در جستجوی علل پیدایش خویش بود و پاسخی برای این سؤال پیدا نمی‌کرد. بنابراین بناچار برای خود تصورات و توهّمات زیادی آفرید. این موجود ابتدایی، چون خودش سازنده بود، یعنی برای تهیه غذا و پوشاک و مسکن و امثال آن از وسایلی استفاده می‌کرد که خود ساخته بود و از طرف دیگر دائماً در معرض حملات و تعرضات هم‌جنسان خود و حیوانات دیگر بود به این نتیجه رسید که طبیعت اطراف او نیز ساخته دست موجوداتی است که قدرتی بالاتر از او دارند و در این زمینه کم‌کم خدایان بی‌شماری که آفریننده عوامل طبیعی از قبیل باد و باران و آتش و امثال آنها بودند در ذهن او به وجود آمدند که هر یک نمادی از قبیل چوب، سنگ، حیوان، درخت و از این قبیل داشتند. بتدریج که اجتماعات وسیع‌تری در جوامع بشری پیدا شد، تعداد این خدایان از لحاظ کمی و کیفی تغییر یافت و انسان هوشمند به این فکر افتاد که با دست خود خدایانی بسازد و به پرستش آنها بپردازد و اعتقاد پیدا کرد که انسان مقهور دست خدایانی است که در

در سال ۱۹۹۰ سفینه فضایی آمریکا Voyager از فاصله ۴ میلیارد مایلی زمین عکسی برداشت که برای اولین بار وضع این کره را در تاریکی‌های جهان بی‌کران نمایان می‌ساخت و آن یک نقطه بسیار کوچک آبی رنگ بود که حتی از یک Pixel (مخفف Picture Element) که مجموع آنها پایه گرافیک‌ها و عکس‌های دیجیتال امروزی جهان را تشکیل می‌دهند، تجاوز نمی‌کرد و این در حالی است که توربین سفینه فضایی فوق‌الذکر به واسطه نور فوق‌العاده خورشید که حجم آن طبق محاسبات دانشمندان فضایی یک میلیون و سیصد هزار بار (1,300,000) از زمین بزرگ‌تر است نتوانست از آن عکس‌برداری کند و اصولاً برنامه‌ای هم در این باره نداشت. متأسفانه چون زمینه عکس سیاه است و فقط یک نقطه بی‌نهایت کوچک آبی رنگ، که زمین ما است، در وسط آن قرار گرفته، چاپ آن نمی‌تواند بیش از آنچه گفته شد به تجسم خواننده کمک کند. ولی چندی بعد کارل سیگن دانشمند فضایی برجسته آمریکایی مطالبی در این زمینه نوشت که شهرتی جهانی یافت. کارل سیگن یکی از محبوب‌ترین چهره‌های اواخر قرن بیستم بود، و وی که در اواخر آن قرن در سن شصت و دو سالگی پس از یک دوره بیماری سخت و دردناک در گذشت، از این جهت شهرت یافته بود که نه تنها یک دانشمند فضایی برجسته بود و کتاب‌ها و مقالات مفصلی در باره فضا و جهان عرضه کرده بود، بلکه پژوهش‌های فضایی را که برای همه مردم قابل فهم نیست، به صورت ساده و عامه‌پسندی از تلویزیون ارائه می‌داد و طبق آمار، برنامه‌های او در سرتاسر جهان ۶۰۰ میلیون بیننده داشت که با علاقه‌مندی تمام آنها را تعقیب می‌کردند.

کارل سیگن در آخرین اثر خود به نام «این نقطه کوچک آبی» در توصیف زمین، محل سکونت ما چنین می‌نویسد: «دوباره به این نقطه نگاه کنید. همینجاست، خانه اینجاست. ما اینجا هستیم. تمام کسانی که دوستشان دارید، تمام کسانی که آنها را می‌شناسید، تمام کسانی که تا به حال درباره آنها مطالبی شنیده‌اید، تمام کسانی که وجود داشته‌اند، در اینجا زندگی کرده‌اند. حاصل تمام خوشی‌ها و رنج‌های ما در این نقطه جمع شده است. هزاران مذهب پرداز، عقاید مختلف و دکترین‌های اقتصادی، تمامی شکارچیان، و جویندگان خوراک، قهرمانان، ترسوها، تمامی آفرینندگان و ویران‌کنندگان تمدن، تمامی پادشاهان و رعایا، جوانان عاشق، پدران، مادران، کودکان امیدوار، مخترعان و مکتشفان، معلمین اخلاق، سیاستمداران فاسد، تمامی «سوپر استارها»، تمام رهبران بزرگ، قدیسان و گناهکاران تاریخ در اینجا زیسته‌اند، در همین ذره غبار که در فضای بی‌کران گیتی در اشعه خورشید شناور است.

زمین ذره‌ای ناچیز در مقابل عظمت عالم هستی است. به جوی‌های خون که توسط امپراتورها و ژنرال‌ها جاری شده‌اند تا آنان فاتحان موقت قسمتی از این نقطه باشند، بیاندیشید. به خشونت‌های بی‌پایانی که ساکنین گوشه‌ای از این نقطه

حقیقت ساخته تصورات خود او بودند و ما اکنون از آنها به عنوان بت نام می‌بریم. این بت‌ها در اجتماعات عقب‌افتاده غالباً صورت‌های وحشتناکی داشتند و بعدها در اجتماعات پیشرفته‌تر از قبیل یونان و رم به پیکره‌های هنری و افسانه‌های جالبی تبدیل شدند (میتولوژی‌های یونان و رم).

تعداد این خدایان بسیار کمتر از خدایان عناصر طبیعی، و قدرت آنان خیلی بیشتر از آنگونه خدایان بود. ولی بهر حال چون انسان خود را برگزیده خدایان در روی زمین می‌دانست و جایگاه خود، یعنی زمین را مرکز جهان هستی فرض می‌کرد، اینگونه خدایان افسانه‌ای نیز قدرت خود را از دست دادند و فقط داستان‌هایی از آنان باقی ماند و در اینجا دو عامل در مقابل یکدیگر قرار گرفتند: زمین و آسمان. زمین محل سکونت این انسان خاکی و آسمان جای خداوند خالق جهان.

این موجود هوشمند سپس افرادی از بین خود برگزید (و در حقیقت افرادی خود را برگزیدند) تا با خداوند تماس بگیرند، با او صحبت کنند، و حتی به ملاقات او نایل آیند و درباره مسایل مختلف با او چانه بزنند. زمین نیز کماکان مرکز جهان خلقت محسوب می‌شد تا فرد ملعونی (!) به نام کوپرنیک در قرن شانزدهم اعلام کرد این زمین است که به دور خورشید می‌چرخد و نه خورشید به دور زمین. کوپرنیک بیچاره از ترس کلیسا و داغ و درفش‌های مذهبی صبر کرد و کتاب خود را درباره این اصل که کفرگویی محض تعبیر می‌شد، زمانی منتشر ساخت که دیگر کلیسا نمی‌توانست بدن نحیف او را برای این گناه نابخشودنی به توده‌های آتش بسپارد، زیرا مرغ از قفس پریده بود و کوپرنیک دیگر حیات نداشت.

فرد دیگری که بعداً چوب معاصی کبیره کوپرنیک را خورد، گالیله بدبخت بود که راه پر معصیت نفی زمین به عنوان مرکز جهان هستی را پیش گرفت و نتیجه مصیبت بار آن را نیز دید.

گالیله بدون شک یکی از بزرگ‌ترین پیشگامان امور فضایی در نیمه دوم قرن شانزده و نیمه اول قرن هفده میلادی بود که برای اولین بار تلسکوپ را در عالم نجوم مورد استفاده قرار داد و به کمک آن به لکه‌های خورشید و مراحل حرکت سیاره زهره پی برد و دریافت که کره مشتری دارای اقمار است. تلسکوپ در اواخر قرن شانزده میلادی توسط یک دانشمند هلندی اختراع شده بود، ولی گالیله نخستین کسی بود که برای تحقیقات فضایی آن را مورد استفاده قرار داد و از این دستگاه بهره فراوان برد. وی به جرم پیروی از نظریات ضد مذهبی کوپرنیک و ادعای گردش زمین به دور خورشید، مورد غضب کلیسا قرار گرفت و کار به محاکمه او کشید. کلیسا مایل بود او را طعمه آتش سازد، منتهی معذرت‌خواهی گالیله از ارتکاب این معصیت بزرگ و لطمه‌ای که از این بابت به اصول ابدی مذهبی وارد ساخته است، او را از محکومیت نهایی که مرگ با شعله‌های آتش بود، نجات داد و مجازات تبدیل به حبس خانگی شد. جالب آن که گالیله پس از استماع حکم کلیسا و رهایی از چنگال عفريت مرگ خطاب به دوستان خویش که در انتظار دانستن سرنوشت او بودند گفت: معذک زمین می‌چرخد! (Eppure la Terra Gira) و این گفته اکنون ضرب‌المثل شده است.

شاید بی‌مورد نباشد گفته شود که کلیسا پس از قریب چهار صد سال بالاخره در اواخر قرن بیستم از گالیله اعاده حیثیت کرد که این امر به نوشدارو پس از مرگ سهراب بی‌شابهت نیست!

دانشمندان بزرگ دیگری از قبیل کپلر (آلمانی)، کانت (آلمانی)، هرشل (آلمانی)، نیوتن (انگلیسی)، و هنری لومتر (بلژیکی) در قرون گذشته به کمک تلسکوپ‌ها و وسایل پیشرفته، اطلاعات ذی‌قیمتی از وضع جهان را در اختیار بشر قرار دادند، به طوری که در نیمه اول قرن بیستم که اینشتاین فرضیه نسبیت خود را عنوان کرد، بر هیچکس پوشیده نبود که زمین مرکز عالم خلقت نیست و سیاره‌ای از منظومه شمسی است که در آن سیارات بزرگ و کوچک دیگری نیز قرار دارند، منتهی تا زمانی که ادوین هابل، دانشمند برجسته آمریکایی ثابت نکرده بود، میلیاردها کهکشان در عالم وجود دارد که کهکشان راه شیری محل منظومه شمسی ما نیز یکی از آنهاست، فرض غالب بر آن بود که همه ستارگان آسمان متعلق

به راه شیری هستند. ولی هابل، که تلسکوپ فضایی آمریکایی به نام اوست، این نظر را رد کرد و جهانی را به ما عرضه داشت که حتی تصور وسعت آن نیز برای بشر امکان‌پذیر نیست.

مطالعات علمی ثابت کرد که فرضیه زمین و آسمان به طوری که قرن‌ها به بشر تلقین شده است، صحیح نمی‌تواند باشد و اصولاً آنچه را ما آسمان می‌پنداریم و از آبی بودن آن لذت می‌بریم، آتمسفر زمین است که خود به لایه‌های مختلفی تقسیم می‌شود. به عبارت دیگر گفته‌های شیخ اجل سعدی شیراز مبنی بر این که:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

فقط از زیبایی و فصاحت کلام برخوردار است، والا هر کدام از این عوامل وصف علیحده‌ای دارند و از این جهت ایجاد نشده‌اند که ما نانی به کف آریم و به غفلت نخوریم!!

عطار نیشابوری، عارف و شاعر بزرگ قرن ششم هجری که قبل از سعدی می‌زیسته، قطعه دلنشینی دارد که بیشتر با اطلاعات امروزی ما از وضع کائنات تطبیق می‌کند:

بسی کوكب كه بر چرخ برين است

صد و ده بار مهرت از زمين است

ببايد سي هزاران سال از آغاز

كه تا هر يك بجای خود رسد باز

اگر سنگي بياندازی بر افلاك

به پانصد سال افتد بر سر خاك

زمين در جنب اين نه طاق مينا

چو خشخاشی بود بر روی دريا

از اين نه چار طاق پر ستاره

بتو نرسد مگر لختی نظاره

شیخ محمود شبستری، عارف بزرگی که بعد از عطار می‌زیست نیز با عاریت گرفتن یک بیت از قطعه فوق چنین می‌گوید:

زمين در جنب اين نه طاق مينا

چو خشخاشی بود بر روی دريا

تو خود را بين از اين خشخاش چندی

سزد گر بر بروت خود بخندی

جالب آنکه تمام این مطالب قبل از کشفیات کوپرنیک و گالیله بیان شده است. گرچه اعداد ذکر شده در قطعه عطار امروز به نظر ما بچگانه می‌آید، ولی باید توجه کنیم که این قطعه مربوط به چه زمانی است. البته سه قرن قبل از میلاد یک دانشمند یونانی به نام آریستارکوس نظر داده بود که زمین به دور خورشید می‌چرخد، ولی این نظریه در آن زمان گسترش پیدا نکرد و چون صنعت چاپ وجود نداشت، کمتر کسی متوجه آن شد. بهر حال فرض آنکه عطار از این نظر مطلع بود، بکلی منتفی است.

ما که در عصر پیشرفت‌های چشم‌گیر فضایی زندگی می‌کنیم. در این زمینه حتی از نایفه بزرگ قرن بیستم اینشتاین نیز بیشتر با اوضاع فلکی آشنایی داریم. زیرا به کمک تکنولوژی‌های پیشرفته با سطح بسیاری از کرات منظومه شمسی آشنایی پیدا کرده‌ایم و حتی می‌دانیم در زیر قشرهای خارجی کره مریخ آب منجمد وجود دارد که شاید میلیاردها سال قبل یک حیات ابتدایی را در خود پرورانده باشد. یک انسان معمولی در زمان حاضر آگاه است که وی و موجودات زنده دیگر در سیاره کوچکی زندگی می‌کنند که با سرعتی بیش از ۱۰۷ هزار کیلومتر در ساعت به دور خورشید در حال گردش است، و خود خورشید با مجموعه سیارات خویش با سرعتی قریب ۹۰۰ هزار کیلومتر در ساعت (۲۴۴ کیلومتر در ثانیه) دور

مرکز کهکشان راه شیری می‌چرخد و همه کهکشان‌ها با شتابی غیرقابل وصف به سوی مقصدی نامعلوم در حال حرکت هستند. فرضیه BIG BANG بر این اساس بود که جهان در اثر انفجار ناگهانی به وجود آمده و اجزاء ناشی از این انفجار منطقاً روزی شتاب گریز از مرکز را از دست خواهند داد و جذب قوه مرکزی خواهند شد و زمینه را برای یک بیگ بنگ دیگر فراهم ساخت.

ولی این فرضیه اکنون با محاسبات جدید دانشمندان فضایی جذابیت خود را از دست داده است. زیرا معلوم شده کهکشان‌ها از زمان بیگ بنگ به بعد، تحت تأثیر نیروی نامعلومی، که اصطلاحاً انرژی تیره Dark Energy نام گرفته، مرتباً با سرعت بیشتری از مرکز دور می‌شوند و علم امروز هنوز به ماهیت این نیرو، که ۷۲ درصد انرژی جهان را تشکیل می‌دهد، پی نبرده است و علاوه بر آن، ۲۳ درصد جهان ما را ماده تیره Dark Matter تشکیل می‌دهد که ماهیت آن نیز برای دانشمندان

فضایی معلوم نیست. بنابراین آنچه را ما می‌بینیم و درباره آن اطلاعاتی داریم، فقط درباره پنج درصد این جهان بی‌کران است.

جالب آنکه در محافل دانشمندان فضایی، غوغای تازه‌ای راه یافته و نظریاتی بر وجود جهان‌های موازی پیدا شده که اگر مورد قبول واقع گردد، مبنای فکری ما درباره عظمت جهان بکلی عوض خواهد شد.

به قول خیام:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

بهر حال، این نقطه آبی کم‌رنگ، تنها جایی است که جهان هستی به ما عرضه کرده است و متأسفانه بشر بجای آن که محل سکونت خود را خوب نگهداری کند، با اعمال ناشایست خویش کوشش دارد آن را غیرقابل زیست سازد.

خلیج فارس

بدوح سمنانی



پراوازه و بر هر جریده عالم نوشته بود
بر همگان آشکار و نه رازی نهفته بود
نقش تو چون مهر و امضای نامه بود
و هم نشانی از آن میراث و پهنه بود
و مظهری از هویت ایران کهنه بود
از بهر غارت نفت و تاراج و لُفت و لیس
با بهره از روش «تفرقه انداز و حکومت نما»
تخم نفاق و فتنه نشاند و نامت نشانه کرد
وندربی شعار ناصر مصر و قاسم* ز روی کین
از بهر جعل و تحریف نام تو با جریزه شد
اندر حفاظت میراث و نام خلیج فارس
روباه حيله‌گرز خشنودی و شادی هلهله کرد
با هر وسیله و هر حربه و با چنگ آهنین
طومار شکوه بهر کون و مکان رسان
بهر توقف این فتنه بکوش و مدد بجو
ویران کند بنای هر اخوت و توحید و اتفاق
نیرنگ و نقشه ظالمان جهان را بر آب کن
نابحر دانه به میراث نمادین من متاز
رها ز بند توطئه ملت خویش و بارفاق سر کنی
تا که بکاهند ز قدرت اتحاد و اقتدار ما
با جرم فتنه و سیاهی یک خدعه و دروغ

از عهد نوح نام تو ای آب نیلگون
از دیر باز نشان تو ای معبر حیات
در پای هر نقشه و سند ز ایران پر شکوه
کرانه‌ات سر حد تاریخ پر از افتخار
نام خلیج فارس بر جهانیان چه آشنا
لیکن اسف که روبه پیری ز انگلیس*
با تکیه بر تبحر تزویر و با حربه ریا
ترغیب ارتقاء قوم عرب را بهانه کرد
زان پس به جنبش نژادی اعراب ساده‌بین
قوم عرب به دام فتنه فتاد و وسوسه شد
با غفلت و سکوت نابجای مقامات قوم پارس
کرم فتنه گه و گاه سر به در آورد و ولوله کرد
ای هموطن تورا ست حفاظت میراث و سرزمین
فریاد اعتراض خویش به گوش جهان رسان
از سازمان ملل رفته و تا دفتر اعراب کینه‌جو
کین نطفه‌ای بهر تخاصم است و محمل نفاق
قوم عرب به درک این دسیسه تلاش و شتاب کن
حرمت بدار مرا و بر هویت دیرین من متاز
بر توست تابه خود آیی و نفاق را ریشه کن کنی
کین دام دیگری است که نهادند از برای ما
خواب و خیال است پوشاندن خورشید پر فروغ

* خبرگزاری فارس در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۸۷ (روز ملی خلیج فارس) گزارش داد که به موجب تحقیقات انجام شده توسط مهدی آقا جعفری کارشناس حوزه خلیج فارس در ایران، سر چارلز بلگراو (Sir Charles Belgrave) نماینده سیاسی انگلیس در بحرین اولین کسی بود که در سال ۱۹۶۰ نام مجعول خلیج عربی را به کار برد. سپس در دوران پان عربیسم، جمال عبدالناصر از مصر و عبدالکریم قاسم از عراق در ترویج آن کوشیدند و در حال حاضر با اوج مجدد نژادپرستی در میان برخی از اعراب که حاصل توطئه‌های قدرت‌های بزرگ در دامن زدن به شکاف در منطقه است، شاهد تلاش‌های دوباره در این خصوص می‌باشیم.

اران = آران = آلان = الان، سرزمینی است در شمال باختری ایران و مغرب دریای خزر، در قفقاز که روس‌ها در سال ۱۹۱۸ بدان نام «آذربایجان شوروی» دادند. شهرهای عمده‌ی آن عبارتند از باکو، گنجه، شماخی، دربند، آبروان و نخجوان. نیز از شهرهای کهن آن «بردعه» (بردوا) است و اکنون ویرانه‌های آن پیداست. یونانیان و رومیان باستان آن را (آلبانیا، Albania) و ارمنیان «آغواناک» خوانده‌اند. تازیان نام پارسی آن «آران» را تغییر داده «آران» (بر وزن شداد) نامیدند و استاد دهخدا می‌نویسد: اران (اژرا) اقلیمی است در آذربایجان، همانجا که امروز از راه تسمیه‌ی جزء به اسم کل، روس‌ها بدان نام آذربایجان داده‌اند.» صاحب برهان قاطع گوید:

«ولایتی است از آذربایجان که گنجه و بردع از اعمال آنست. گویند کان‌های زر و سیم در آنجاست و آن ولایتی است کثیرالاطراف، در شمال باختری رود «ارس» و آنکه این سوی رود «ارس» باشد، مقابل اران، «ایخاد» نامند و آن ولایتی است بزرگ که بردع، گنجه، شمکور و بیلقان از شهرهای آن است. بین آن و آذربایجان، رود ارس جاری است و امروز بخشی است از قفقازیه روس، مشتمل بر دو شهر آبروان و نخجوان که در سال ۱۸۲۸ زایش ترسای، روس‌های تزاری بر آن ناحیه تسلط یافتند. این شهر به دست سلمان ابن ربیع‌الباهلی به سال ۲۵ هجری فتح شد و در اواخر سده‌ی پنجم در قلمرو حکومت سلجوقیان درآمد و در میانه‌های سده‌ی ششم، گرجی‌ها، برخی از شهرهای آن را تصرف کردند و در پایان سده‌ی ششم پهلوانان بر

آن تسلط یافتند. تاتارهای گرجیان متناوباً بر آن می‌تاختند تا به سال ۶۲۰ هجری، جلال‌الدین بر آن چیره شد. ابن‌الاثیر گوید: زلزله‌ی شدیدی به سال ۵۳۴ هجری بسیاری از بناهای این ولایت را خراب کرد و گروهی زیاد حدود ۲۰۰ هزار تن هلاک گردیدند. دمشق در نخبه‌الدهی نیز شرحی از آن نوشته است. نویسنده‌ی حدود‌العالم گوید: ناحیتی است که شهر بردع قصبه‌ی آنست و شهرک بیلقان و بازگاه و شهر گنجه و شمکور و ناحیه‌ی خان و شهر وردوقیه و قلعه و تفلیس و شکی و ده‌مبارکی و شهر سوق‌الجبل و سنباطمان و ناحیه‌ی صنار و شهر بردیج و ناحیت شروان و خراسان و لیزان و شهرک کردوان و شاوران و دربند شروان و دربند خزران از این منطقه است و آن منطقه‌ای است پر نعمت با آب‌های روان و میوه‌های نیکو و از آنجا کرم قرمز، شلواربند، زیله‌های قالی مانند، ابریشم، توت، روناس، شاه‌بلوط، قندز، جامه‌های پشمین و نفت خیزد.

یاقوت حمدی می‌نویسد: «آران به فتح و تشدید «راء» و «الفنون»، نامی است اعجمی (فارسی) که به ولایتی وسیع و بلاد (شهرهای) بسیار اطلاق شود از جمله «جنزه» که عامه آن را گنجه گویند و بین آذربایجان و اران نه‌ری است که آن را ارس گویند و مواضعی که در مغرب و شمال آن واقع شده، جزو آران محسوب می‌شود و آنچه در مشرق قرار گرفته، جزو آذربایجان است. و نصر هم می‌نویسد: اران از اصقاع (اطراف) ارمنیه (ارمنستان) است که با نام «سیسبحان» ذکر شود.

سروده‌هایی چند موجود است که از اران نام برده شده است و ما تنها چند بیت از آنها را می‌آوریم

اران یا آذربایجان، یا اران و آذربایجان؟

باقر علوی (اوکلاه‌ما)



و از این رهگذر به شفافیت درمی‌یابیم نام جدید آذربایجان، دروغین و مجعول است!

یکی دیگر به آران رفت و ارمن

فکند اندر دیار روم شیون

(ویس و رامین)

همه اقلیم اران تا به ارمن

مسخر گشته در فرمان آن زن

(حکیم نظامی)

پس از جنگ‌های ایران و روسیه در روزگار سلطنت فتح‌علی شاه قاجار و عقد قرارداد مشهور به ترکمانچای در سال ۱۸۲۶، رود ارس مرز میان ایران و روسیه شناخته شد و سراسر قفقاز که سده‌ای بخش عمدای آن جزو ایران بود، به تصرف امپراتوری روسیه درآمد. (دخالت‌های مزورانه‌ی امپراتوری بریتانیای بزرگ آن دوران، که در پی هدف‌های حساب‌شده‌ای، طرح‌ریزی شده بود، موجب از دست رفتن بخش‌های مهمی از سرزمین ما گردید. آری آنها در این مورد

به یاری دولت تزاری روس برخاستند.) ترک زبانان مسلمان قفقاز که از نتایج جنگ‌های ایران و روس، ناخرسند بودند و همچنین به سبب ناتوانی حکومت ایران، از پشتیبانی این کشور سخت نومید می‌نمودند، به امپراتوری عثمانی که در آن روزگار کشوری نیرومند بود، روی آوردند.

در اواخر سده‌ی نوزدهم، اوایل سده‌ی بیستم، در عثمانی که در اوج نیرومندی‌اش بود، دو جریان فکری پا گرفته بود که نخست آن، در اندیشه‌ی اتحاد جهان اسلام بود و دوم آن که در پی وحدت بخشیدن به جامعه‌های ترک‌ها (که گروه مشهور به «ترکان جوان» ترویج دهندگان جریان اخیر به شمار می‌آمدند.) این گروه خواستار اتحاد

همه‌ی ترک زبانان جهان بودند، در سال ۱۹۰۷، حزبی را بنیاد نهادند که نام آن «حزب اتحاد و ترقی» بود. دولت عثمانی که عنوان امپراتوری را یکد می‌کشید، هم ترک زبان بود و هم مدعی خلافت اسلامی و البته رهبری مسلمانان جهان و ازینرو این دو جریان اندیشه‌ای را درهم آمیخته و به خدمت گرفته بود.

پس از شکست ایران و پیوستن سراسر قفقاز به امپراتوری روسیه، نخستین جنبش بزرگی که در این خطه به وقوع پیوست، قیام مردم داغستان (در شمال خاوری قفقاز) بود به رهبری مردی بزرگ به نام شیخ شامل. جنگ‌های بی‌امان شیخ شامل با نیروهای روسی که سال‌ها به درازا انجامید و سرشار بود از پردلی‌ها و قهرمانی‌های شگفت‌آور وی، که

صحنه‌هایی از آن را لئون تولستوی (نویسنده نامدار روس)، در کتاب مشهور خود زیرفرنام «حاجی مراد» آورده است، سرانجام به سبب نیروهای نابرابر، به ناکامی شیخ شامل انجامید و وی ناگزیر تن به جلای میهن داد و به حجاز رفت و در آنجا معتکف شد و در سال ۱۸۷۱ در مدینه درگذشت.

قیام شیخ شامل که از سوی ارتش امپراتوری روسیه درهم شکسته شد، بیشتر جنبه‌ی کیشی داشت، ولی از آن پس در تمام جنب و جوش‌ها و فعالیت‌های محدود یا گسترده‌ای که در قفقاز علیه استیلای روس‌های تزاری به عمل آمد، کفهی سیاسی بر جنبه‌های مذهبی می‌چربید و بیشتر نیز از سوی عثمانی پشتیبانی می‌شد، که مهم‌ترین تشکیل حزب اسلامی و دموکرات مساوات به سال ۱۹۱۱ در باکو بود. بنیانگذارانش مانند رسول‌زاده، شریف‌زاده، و کاظم‌زاده خواستار اتحاد کشورهای اسلامی در زیر پیشوایی امپراتوری عثمانی بودند. آن حزب که در

فوریه ۱۹۱۷ (در بحبوحه‌ی جنگ جهانی نخست)، از سقوط تزاریسم و تشکیل جمهوری دموکراتیک روسیه، استقبال کرده بود، پس از آنکه در میانه‌های همان سال با حزب فدرالیست‌های ترک ائتلاف کرد و نام خود را به «حزب دموکراتیک فدرالیست‌های مساوات ترک» تغییر داد و روزنامه‌ای را به نام «استقلال» به صورت ارگان رسمی این حزب انتشار داد، درصددبرآمد که با استفاده از اوضاع و احوال مساعد سال‌های آخر جنگ جهانی قدرت را در منطقه‌ی قفقاز قبضه کند.

انتخاب نام آذربایجان برای دولتی که در قفقاز علم استقلال برافراشته بود، به ظاهر بنا به خواست ترکان بود، که سده‌ها چشم به آذربایجان ما داشتند و اکنون درصدد بودند که با دست این دولت ساخته و پرداخته‌ی خود، هدف‌های خود را برای جدا کردن استان آذربایجان‌مان از ایران، به مرحله‌ی اجرا بگذارند. در واقع تا آن هنگام هیچ بخشی از منطقه‌های قفقاز به نام آذربایجان شناخته نمی‌شد و از جمله منطقه‌ای که اینک به نام آذربایجان شوروی معروف است در روزگار کهن آلبانیا نام داشته و در قرن‌های اخیر به اران معروف بوده است.

در اکتبر ۱۹۱۸ که سپاهیان انگلیسی به فرماندهی ژنرال تامسون باکو را اشغال کردند و لشکریان ترک را از منطقه بیرون راندند، برای رویارویی با بلشویک‌ها، دست به ترکیب دولت آذربایجان نزدند و این دولت توانست دو سال بر منطقه‌ی قفقاز حکومت کند، تا اینکه واحدهای ارتش سرخ سرانجام به حکومت مساوراتی‌ها پایان دادند و در منطقه‌ی قفقاز، جمهوری‌های متعددی به وجود آوردند، که یکی از آنها همچنان با نام جعلی «جمهوری» آذربایجان باقی ماند!

این واقعیت، یعنی عنوان آذربایجان برای منطقه‌ای از قفقاز را که پس از انقلاب کبیر اکتبر به کار گرفته شده است، حتی آقای بارتولد، تاریخ نگار نامدار شوروی نیز انکار نکرد. او افزوده بود: «انتخاب آن نام مجعول بدین سبب به عمل آمد که شاید در یک فرصت مناسب جاذبه‌ی آن بتواند آذربایجان ایران را به آسانی به خود جلب کند! نقشی باقراق (رهبر آذربایجان شوروی) در دوران استالین، تهیه و تدارک زمینه‌ی مساعدی برای این الحاق بود، بالاخص که در فاصله‌ی آذر ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵ به مدت یک سال فرقه‌ی دموکرات به پیشوایی سیدجعفرپیشه‌وری به آذربایجان حکومت می‌کند. شوروی‌ها چندی پس از آزاد شدن آذربایجان، پیشه‌وری را با یک سانحه‌ی ساختگی به قتل رساندند.

کسروی می‌نویسد: شگفت است که اران را اکنون آذربایجان می‌خوانند، با آنکه آذربایگان یا «آذربایجان» یا «آزادیگان» نام سرزمین دیگری است که «زبان پهلوی اران و شناستر از آن می‌باشد و از دیرین زمان که آگاهی در دست است، همواره این دو

سرزمین از هم جدا بوده‌اند و هیچگاه نام آذربایجان بر «اران» گفته نشده است. تا کنون ندانسته‌ایم که برادران ارانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود بر پا کرده و می‌خواستند نامی بر آنجا بگذارند، برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده، دست یغما به سوی آذربایگان دراز کرده‌اند؟ و چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بوده‌اند؟ این خرده‌گیری نه از آن است که ما برخاسته از آذربایجانیم و تعصب بوم و میهن خود را نگه می‌داریم. آذربایگان را از این کار هیچگونه زبان نیست، بلکه از اینست که بردران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی و آزاد خود پشت به تاریخ و گذشته‌ی سرزمین خود می‌زنند و این خود زبانی بزرگ است و تاریخ مانند چنین کار شگفت را سراغ ندارد.

وی همین مطلب را در «تاریخ هجده‌ساله‌ی آذربایجان» (که در حقیقت جلد دوم کتاب مشروطیت ایران است)، آنجا که قیام خیابانی را شرح می‌دهد، یک بار دیگر پیش کشیده و چنین یادآور شده است: «در همان روزهای نخست خیزش حاج اسمعیل آقا امیرخیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی می‌بود، پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوشش‌ها کرده و آزادی را برای ایران، او گرفته، نامش را «آزادیستان» بگذاریم! در این هنگام نام آذربایجان یک دشواری پیدا کرده بود، زیرا پس از بهم خوردن امپراتوری روس، ترک‌زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامون‌ها، جمهوری کوچکی پدید آورده و آن را جمهوری آذربایجان نامیده بودند. آن سرزمین، نامش در کتاب‌ها «اران» است و ولی چون این نام از زبان‌ها افتاده بود، و از آن سوی، بنیادگذاران آن جمهوری امید و آرزویشان چنین می‌بود که با آذربایجان یکی گردند، ازینرو نام آذربایجان را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانی‌های ما که به چنان یگانگی خرسندی نداشتند، و از ایران‌گرایی خود چشم‌پوشی نمی‌خواستند، از نامگذاری چنانی، از قفقازیان سخت رنجیدند و چون آن نامگذاری انجام شده و گذشته بود، کسانی می‌گفتند: بهتر است ما نام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» از این راه بوده است.

با این سوابق، آنهایی که آذربایجان را به شمالی و جنوبی تقسیم می‌کنند، باید اول برادری شان را ثابت کنند، بعد ادعای ارث و میراث داشته باشند. به استناد مدارک تاریخی و پیشینه‌های جغرافیایی، آذربایگان هرگز مثل کره، مانند آلمان و مثل یمن و برخی از کشورهای دیگر، به دو بخش نشده است، که حالا آذربایجان شمال رود ارس، آذربایجان جنوب رود ارس را پاره‌ی جداشده‌ای از خود بداند! در معاهده‌ی تحمیلی ترکمانچای هفده شهر آباد با صدها ده و دهکده‌ی معمور را از ایران جدا کرده، جای تردید نیست، ولی این دو منطقه‌ی معروف به اران و نخجوان

بوده‌اند نه بخشی از آذربایجان.

نزدیک به هزار سال بعد «ابن فقیه همدانی» در کتاب معروف (البلدان) خود می‌نویسد: «مرز آذربایجان از یک سو ارس و از سوی دیگر مرز زنجان است و سپس شهرهای آن را برمی‌شمارد، که عبارتند از سلماس، مغان، خوی، وردان، مراغه، تبریز، نیریز، شاپورخواست، برزه، خونه، میانه، مرند، کولسره و برزند که هیچیک از آنها در آن سوی رود ارس نیستند.

چهار سده بعد یاقوت حمدي بغدادی در کتاب معجم‌البلدان خود می‌نویسد: اران دارای سرزمین‌های فراخ و شهرهای بسیار است که یکی از آنها «جنبزه» است و این همانست که مردم آن را گنجه گویند. میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس نامند. آنچه در شمال و باختر این رودخانه است، از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته، از آن آذربایجان است و سرانجام بارتولد تاریخ نگار نامدار معاصر شوروی (که اینک فروپاشیده است) و در سطور پیشین از او نام بردیم نیز می‌نگارد: «رود ارس که اکنون آذربایجان را از قفقاز جدا می‌سازد، از روزگاران کهن مرز قومی و نژادی قاطع بوده میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا، که تفاوت‌های قومی و نژادی و قاطع حتی در دوران چیرگی اسلام نیز از بین نرفت. بنابراین با تغییر نام اران، واقعیت‌ها تغییر پیدا نمی‌کند و آذربایجان به دو نیمه‌ی شمالی و جنوبی تقسیم نمی‌گردد، که ارانی‌ها اکنون زرمزه ساز کنند:

هر کسی کودور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

زیرا بر فرض که جنگ‌های ایران و روس نیز روی نمی‌داد و سرزمین‌هایی که بخشی از مهد تمدن و فرهنگ ایران به حساب می‌آید از ایران جدا نمی‌گشتند، آن ارانی که در کنار آذربایجان قرار داشت، آذربایجان نمی‌شد و یا حاضر نبود اران را بخشی از آذربایجان بشناسند.

مردم آذربایجان نیز به فارسی (به گویش آذری) سخن می‌گفتند، اما ترکان غز که بر آن بخش از کشور شبیخون زدند، مَصّر بودند تا همه‌ی آنان به ترکی تکلم کنند. یعنی به زبان خود مهاجمان! اما چون این خواسته آنهم در مدتی کوتاه امکان عملی نداشت، آنان بنا بر خوی استبدادی و سنت قبیله‌ای‌شان در زمانی اندک بیش از ۲۸ هزار تن از مردم را کشتند. سرانجام مردی دلیر و استوار که چند زبان و گویش ترکی را هم می‌دانست، به شیوه خردگرایی سردرسته‌های مهاجمان را هشدار داد چنانچه شما تا آخرین نفر را از دم تیغ بی‌دریغ بگذرانید، نه تنها این معضل حل نمی‌گردد، بلکه بر دشواری هدف و خواسته‌تان می‌افزاید. شما به تمام پیشه‌وران، کشاورزان، آهنگران، کارگران و انسان‌های آزموده و حرف‌های سخت نیازمندید و نبود این صنف‌ها و این هنرمندان و بنّایان، همگی را

ترکی می‌دانستید و اندکی در آن غور می‌کردید، درمی‌یافتید از هر ده واژه لااقل دو سه واژه اوستایی در این زبان وارداتی وارد شده است. از زبان آذری و فارسی، واژگانی چند در زبان ترکی آذربایجانی به وجود آمده. ازینرو زبان ارانی و زبان ترکی مردم ترکیه با زبان ترکی آذربایجان ما چه از لحاظ واژگان و چه گویش‌ها، تفاوت‌هایی نمایان دارد. تازه جالبست بدانید که در زبان ترکی مردم ترکیه لغت‌های فارسی و نیز عربی کم نیست، و به ویژه که زبان دربار پادشاهان عثمانی (ترکیه کنونی) فارسی بوده است. سلطان سلیم معروف، همو که بخش بزرگی از کردستان ما را در جنگ چالداران از سرزمین ما جدا کرده، خود او به خوبی به فارسی سخن می‌گفت و شعرهایی به فارسی نیز می‌سروده است.

خاستگاه‌ها:

لغت‌نامه استاد دهخدا

فرهنگ اعلام استاد دکتر معین

عقلا بر خلاف عقل، استاد علی دشتی

مجله یغما، سال ۱۳۵۱ و از صفحه ۵

ماهنامه روزگار نو سال هفتم دی ماه ۱۳۶۸

نوشتاری از دکتر عنایت‌الله رضا

نوشتاری از پیر مطبوعات، اسمعیل پوروالی «بامشاد»

یکی از کسانی که من سراغش رفتم تا او را بپزم و بدین دستاویز که ما می‌باید به فکر آذربایجان بزرگ باشیم و لاغیر، تا احساسات قومی‌اش را تحریک کنم، مردی متنفذ بود به نام سرهنگ وُرهرام (یعنی سهپید بعدی). من به او گفتم که من و شما هر دو آذربایجانی هستیم و هر دو به آذربایجان دلبسته‌ایم و بی‌گمان خوشبختی و نیک روزی مردم خود را می‌خواهیم. اگر شما از این فارس‌ها بگسلید و به ما بپیوندید، ما ملتی بزرگ خواهیم شد. اما او در پاسخ من اینگونه توی دهانم زد که اندیشه‌ی خوبی است. ما باید به یکدیگر بپیوندیم، اما آذربایجان ما نزدیک پنج میلیون جمعیت دارد ولی شما به دو میلیون هم نمی‌رسید. از سوی دیگر مناسبات شما با روس‌ها، نه اینکه دیرینه نیست، بلکه از دید نژادی و کیشی هم به کلی ناجور است. شما این پیوند ناجور و ناهنجار را بگسلید و با ما بپیوندید. آن زمان می‌نشینیم و باهم مشورت می‌کنیم و روش اداره خود را برمی‌گزینیم.

با اطمینان می‌توان گفت تیمسار وُرهرام عرق میهن‌پرستی داشت. در آن مجلس موقعیتی پیش آمد که من در مورد زبان ترکی از ایشان پرسش‌هایی کردم. وی تأکید کرد آنچه خوانده‌اید و پژوهش کرده‌اید کاملاً صحیح است و آذربایجانی‌ها از مادها و آریایی‌اند و زبان ترکی بر آنها تحمیل گردیده است و اگر شما

با مشکلاتی درازمدت مواجه می‌سازد. انجام این مهم (فراگیری زبان) به وقت و شکیبایی نیاز دارد. کودکان و نوجوانان به خلاف بزرگان و میانسالان به فاصله‌ای اندک قادر به یاد گرفتن زبان و تکلم به آن خواهند شد و مترجمان ما خواهند شد.

این رهنمود درست و منطقی که با راستی و صمیمیت ادا شده بود، جلوی خونریزی نابخردانه‌ی بیشتر را گرفت. بدینگونه زبان ترکی بر آذربایجانی‌ها تحمیل گردید. اما جالب خواهد بود تا بدانیم اولاً در بخش‌های دورافتاده، زبان آذری تا حدی ملموس از زبان ترکی مصون مانده است و بنا به گفته‌ی دکتر هومن که فارغ‌التحصیل گویش‌های بختیاری از دانشگاه پراگ (لهستان) بود و نویسنده حدود چهار دهه‌ی پیش وی را در خوزستان ملاقات کرد و چهار روزی مهمان من بود. او در مورد گویش‌های آذری و کردی اطلاعات خوبی داشت.

استاد فقید اسمعیل پوروالی (بامشاد) در نوشتاری زیر فرنام «در گردباد این زمین گرد» در ماهنامه‌ی روزگار نو شماره ۱۲ بهمن ماه ۳۶۸ در این باره چنین می‌نویسد: آقای دکتر جهانشاهلو در کتاب سرگذشت خود چنین تعریف می‌کند: ژنرال تاکشی‌اف افسر برجسته‌ی آذربایجان شوروی وقت برایم نقل کرد که در جریان رویداد آذربایجان ایران،

Marriage Solemnizer, Official Translation Services

دفتر رسمی ازدواج و طلاق، دارالترجمه رسمی اسناد و مدارک

اجرای شکوهمند پیوند آسمانی عروس و داماد ایرانی (و غیر ایرانی) با قرائت

دکتر حسینی

از فرهنگ و ادب والا و معنویت عاشقانه و عارفانه ایرانی اسلامی

به زبان شیوای فارسی و نیز زبان‌های انگلیسی و عربی

همراه با تنظیم و تقدیم عقدنامه‌های رسمی ایران و آمریکا

با سابقه‌ای دیرین و اجرای بیش از دو هزار عقد با شکوه در

سراسر آمریکا، کانادا، مکزیک و جزایر کارائیب

Tel: (703) 979-6772

(703) 568-4000

www.persianweddingceremony.com

drhosseiniphd@yahoo.com



راستادهای (حق) بانوان ایرانی در گذشته و امروز

پروفسور منصور راستین (هلند)

بنخان‌های (مدارک و منابع) زیادی در دست نیست که بتوان به همه راستادهای بانوان ایرانی در گذشته آگاهی یابیم، لیک با نگرش به تاریخ پیشین ایران می‌توان گفت که بانوان ایرانی راستادهایی برابر مردان داشته‌اند و در کارها یار و یاور همسران و مردان بوده‌اند.

کارهای ویژه بانوان پختن خوراک‌ها و شستن پوشاک‌های آلوده و تمیز نگاهداشتن کده (منزل، خانه) و خانیزها (اتاق) و نگاهداری و شیر دادن به کودکان و دلبستگی به شوهر بود. آنها سواری و تیراندازی می‌آموختند و در جنگ‌ها دوشادوش مردان خود به پتیارگان (دشمنان) می‌تاختند، فرهیزش (آموزش و پرورش) کودکان از ویژگی‌های بانوان بود.

استاد سخن فردوسی پاکزاد و زنده‌کننده زبان زیبای پارسی در شاهنامه خود می‌سراید:

زنان را بود بس همین یک هنر

نشینند و زاینده شیران نر

شاید در دوران فردوسی توسی که تازیان به ایران گرامی ما تاختند، چنین بوده لیک در همان دوران نیز بانوان رده نخست توانایی داشتند به دربار راه یابند و نهش (مقام) و گاه مردان را به دست گیرند. نواختن ابزارهای خنیاگری (موسیقی) دف و چنگ و پایکوبی و وردیدن (رقصیدن) خویشکاری (وظیفه) بانوان هنرمند بود و چون ایرانیان در همراه جشن و شادمانی داشتند، نگاهداری این آیین‌ها را بانوان به پایان می‌بردند. نوشته‌اند که در دربار خسرو پرویز پادشاه ساسانی هزاران خواننده و سراینده زن به خواندن سرودهای گاتاهای زردشت و افزارهای خنیاگری و پایکوبی و رامشگری و وردش (رقص) می‌پرداختند. اگر شاهنشاه فرزند شایسته نداشت دختران او را به پادشاهی برمی‌گزیدند. پوراندخت و آذرمیدخت دختران خسرو پرویز چندی پادشاهی ایران را داشتند.

در هازمان (اجتماع) درهم گسیخته تازیان پیش از اسلام، بانوان تازی نهش و راستادهایی داشته‌اند، لیک خویشانی و منش بانوان وابسته به منش شوهران‌شان داشته است. پدران برای دختران خود شوهر برمی‌گزیدند و دختران ناآزادکام (مجبور) به این گزینش تن می‌دادند، چنانچه امروزه در ویس‌ها (دها) و زنتوهای (شهر) کوچک ایران و در هندوستان و پاکستان این چنین است.

هنگامی که در یونان باستان، سومر، بابل، روم، چین و مصر و میان تبار (قوم و قبیله) یهود زنان

از راستاد هازمانی بی‌بهره بودند، در ایران دوران زرتشت مردان و زنان دوشادوش یکدیگر از راستادهای هازمانی برخوردار بوده و برتری آنها در راست‌پنداری و نیکویی کردار و گفتار بود.

در یونان باستان که مهد آزادی و شاروندی (تمدن) نامیده می‌شد، دختر همانند برده در کده پدر به کار می‌پرداخت و پدر به خواست دخترش برای زناشویی با مرد دلخواه سازشی نشان نمی‌داد.

در «وهیشتو ایشت گاتا» یسنا هات ۵۳ بند ۳ اوستا زردشت به دختر کوچک خود چنین می‌گوید: «ای پورو چیستا از دودمان هچتاسب و خاندان ساپتامن جوان‌ترین دختر زردشت این مرد «جاماسب» با منش نیک و راستی آرموده را از برای پیوند با تو برگزیدم تو خرد خودت را راه پرس و پندگیر و پارسایی و نیک‌اندیشی خویش را بجای آور.

آری پوروچیستا را به دلگرمی به کیش راهبری کنم تا پدر و شوهر و برزگران و آزادگان از آن پاک کیش پاک‌کیشان خشنود توند شد، مزدا اهورا برای کیش نیکش تا جلودان پاداش درخشان منش نیک به او ارزانی دارد.»

پس از تازش تازیان به ایران کیش و زبان و کشفه (خط) ایرانیان دگرگونی یافت. تازیان با ویران کردن آتشکده‌ها و سوزاندن دفترهای زرتشتیان (اوستای سپند(مقدس)) و کشتن بسیاری از زرتشتیان که نمی‌خواستند کیش تازیان (اسلام) را بپذیرند کیش خویش را در برخی از زنتوها استوار نگاه داشتند. زبان تازی بر زبان و نوشته‌های اوستایی ناآزادکام گسترش یافت. تازیان لجام گسیخته بانوان را گرفتار کرده و به بند کشیده و به همخوابی خود وامی‌داشتند و سپس آنها را به یکدیگر می‌دادند.

به شوه (سبب و علت) جنگ‌ها و کشته شدن مردها، یک مرد می‌توانست چندین همسر داشته باشد و با سفرنگ (تفسیر) نادرست از یک نشانه (آیه) دفتر تازیان (قرآن) (فما استمتعتم نشانه ۲۹ از یخس النساء ۴ قرآن) زنان را با زناشویی ناپایدار (صیغه و متعه) برای چند شب به خانیزهای خود می‌بردند و سپس آنها را می‌فروختند و یا به دیگری می‌دادند و عمر پسر خطاب با نگرش به شاهزاده‌های ایرانی گرفتار این زناشویی ناپایدار را نادرست و پلید خواند و کفر سنگسار را برای آن ویچید (معین کرد).

تا چندی زبان و کشفه تازی در ایران گسترش داشت. لیک ایرانیان آزاده به پادپاری (مخالفت) با آن برخاستند و تازیان را واداشتند که به رازمان (نظام)

پسندیده و آئین‌ها و روش نیکوی ایرانیان بپیوندند. با نگرش به کیش‌های یک خدایی (یهودی و مسیحی و اسلام) زن راستادی برابر با مرد ندارد و در گروه و رده دوم به شمار می‌آید. در دفتر یهود «تورات» خدا به موسی دستور می‌دهد که چون زن از دنده مرد ساخته شده پس او باید پیوسته از مرد فرمان ببرد و زنی را گناهکار می‌دادند که فرمانبردار نباشد.

چون زن آدم را برانگیخت که از درخت سیب بچیند و بخورد پس به شوند (علت و موجب) آن آدم را از بهشت راندند!

در هازمان یهود زن راستادی دانش‌پژوهی نداشت و نمی‌توانست به نهش خاخمی (رهبر کیش یهود) دست یابد. هیچ خاخمی با زن خویش به دهیوهای دیگر نمی‌رفت زیرا بیم آن داشت که خویشانی و نهش او کاهش یابد. زناشویی و جدایی و برماند از راستادهای مردان بود. پدر در برابر دریافت راستادی پدری که بهای دوشیزگی (بکارت) دخترش است آن دختر را به شوهرش می‌فروشد و از آن پس شوهر دارنده (مالک) آن زن است. مرد می‌تواند تا مرز و کران (حدود) دارشش زن‌هایی داشته باشد. در دفتر یهود آمده است: «خدا فرمود که اگر در میان زنان گرفتار زن زیباروی ببینی و به او دلبستگی داشته باشی، او باید ناآزادکام به کدهات درآید و سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد و رخت خود را بیرون کند و برای پدر و مادرش یک ماه روان نژند (غمگین) و اندوهگین) باشد و بگیرد (نه بیش) پس آماده شود که به او درآیی (همخوابی داشتن).

مرد می‌تواند هرگاه بخواهد از همسرش جدا شود و جدایی‌نامه (طلاق‌نامه) به او بدهد و او را از کدهاش براند. برای مرد همخوابی با زن‌های دیگر کفیری ندارد. لیک اگر زنی شوهردار با مردی همخوابی داشته باشد کفرش سنگسار است.

اگر مردی با یک دوشیزه درآمیزد تنها باید بهای دوشیزگی دختر را به پدرش بدهد و این بها پنجاه شِکل سیم است.

باز در دفتر یهود آمده است: «مرد شکوه خدا را بازتاب (منعکس) می‌کند لیک زن بزرگواری مرد را بازتاب می‌کند زیرا که مرد از زن زاده نشده شاید. زن بوده که از مرد پدید آمده و مرد برای زن آفریده نشده لیک زن برای مرد آفریده شده از این روی زن باید هنگام نماز سرش را بپوشاند تا نشان دهد که در زیر فرمان مرد می‌باشد!!

آیا شایسته است که زن سر برهنه در پیشگاه خدا نماز بگذارد؟ بدانید که بر سر هر مرد عیسی مسیح است و بر سر مسیح خداست لیک سر هر زن شوهرش می‌باشد و زنی که با سر برهنه نماز می‌خواند سر خود (شوهرش) را رسوا کرده است.» از نخستین نامه قرن‌تینا بخش ۱۱، (۱۳،۳).

زن نمی‌تواند فرهیزش بدهد و یا بر مردان

داشته باشد و همچنین می‌تواند زن‌های بسیار با زناشویی ناپایدار داشته باشد و برای زنان این راستادی نیست.

۷. در برخی از دهیوهای مسلمانان زن‌ها نمی‌توانند به گزینش نمایندگان پارلمان‌ها بپردازند و نمی‌توانند نماینده باشند و در پیش در ایران نام زنان در بریست (قانون) گزینش نمایندگان پس از دیوانگان و ورشکستگان گناهکار و بزهکاران آمده بود، لیک در سال ۱۳۴۱ این بریست دگرگونی یافت و زنان ایران با مردان می‌توانستند برگزیده شوند.

۸. کوتاه‌اندیشان بر این باورند که زن نباید در دادگاه‌های دادگستری همسان با مرد به دادرسی بپردازد و در برخی از کشورهای اسلامی زنان از این کار بازداشته شدند.

۹. ارزش گواهی زن در کشور اسلامی ایران برابر با نیم مرد است.

۱۰. در دفتر مسلمانان برماند (ارث و میراث) پسر دو برابر بر دختر و پدر دو برابر مادر و شوهر دو برابر زن از دارش مرده برخوردار می‌شوند.

۱۱. زنی بیمار که می‌خواهد با هزینه خود و برای درمان بیماری خود راهی دهیوهای دیگر شود باید با پروانه (اجازه) شوهر و با سازش او گذرنامه به دست آورد لیک شوهر او پیوسته می‌تواند گذرنامه بایسته را به دست آورد.

اگر باز از شما فرمان نبرند آنها را کتک بزنید و بر آنان راه آزادی نجوید همانا خدا سرور بزرگی است».

نابرابری‌های بسیار میان زن و مرد در کیش اسلام است که در زیر از آنها یاد می‌شود:

۱. اگر پادشاه پسری ندارد چرا نباید دخترش به پادشاهی برسد؟

۲. برتری مرد بر زن را دانش و فرمانفرمایی دانسته است و در سفرنگ‌ها آورده‌اند لیک باید باور داشت که زنان بسیاری هستند که در دانش‌های کیشی و در دیگر دانش‌های سرآمد مردان می‌باشند و زنانی هستند که در ورزشگاه‌های میان‌کشورانی (بین‌المللی) قهرمان می‌باشند و از دید اندیشه به کارهای کده بر مردان برتری دارند.

۳. در برخی از دهیوهای مسلمانان همه دارش‌ها از آن مرد شناخته شده و زن پس از جدایی از شوهرش تنها می‌تواند آن چیزهایی را بردارد که زنانه باشد.

۴. شوهر می‌تواند زن خود را از کاری که شایسته نیست باز دارد، لیک زن این راستادی را ندارد (بند ۱۱۱۷ بریست کشوری (قانون اساسی) ایران).

۵. مرد می‌تواند هر گاه بخواهد از همسرش جدا شود لیک زن باید به دادگاه دادگستری برود و با در دست داشتن چم‌ها (دلیل، برهان) و با رأی دادگاه جدایی به دست آورد.

۶. مرد می‌تواند تا چهار زن پایدار (عقدی)

فرمانروایی داشته باشد. زنان باید آرام باشند زیرا نخست آدم آفریده شده و سپس حوا. آدم نبود که فریب خورد لیک زن فریب خورد و نهادمان (قانون) خدا را شکست: (نامه نخست پولس پیامبر به تیمو تائوس بخش ۲ (۱۲-۱۴).

در دفتر مسیحیان (انجیل) آخشیج (برعکس، ضد) این نوشته دیده می‌شود و عیسی مسیح با زنان با مهربانی برخورد می‌کند. و گناه ماریه مجدلیه روسپی را می‌بخشد و از سنگسار او جلوگیری می‌کند و به شمعون فریسی که میزبان عیسی بود و عیسی را برای ناهار فراخوانده (دعوت کردن) بود می‌گوید: «آن زن پاهای مرا با اشک‌های چشمانش شست و با گیسوانش آنها را خشک کرد لیک تو تنها به من خوراک داده‌ای. با نگرش به نشانه‌های دفتر کیش تازیان و به ویژه نشانه ۳۹ از بخش النساء «بانوان» ۴۳ چنین آمده است:

«مردان بر زنان فرمانروایانند برای اینکه خدا برخی را بر برخی دیگر برتری داده است و به شوند اینکه مردان باید از دارش خود به زنان هزینه زندگی بدهند، پس نیکو زنان پرستاراند و هنگامی که شوهران‌شان نزد آنان نیستند خود را نگاه می‌دارند و به آنچه خدا دستور داده که باید نگاهداری شود، و هنگامی که شما از نافرمانبرداری آنان بیم دارید به آنها پند بدهید و از رفتن به خوابگاه آنان خودداری کنید و

نامه‌ای از تاجیکستان

استقلال! این واژه زیبا و گوارا و والامعنی، هر فرد صاحب خرد و قوم متمدنی را عزیز گرامی است. آری شنیدن نام این نعمت بزرگ معنوی به دل‌های بیدار سرور و فرح عطا می‌کند و روزه‌های اندیشه و تفکر را جلا و طراوت تازه می‌بخشد. محض شرافت استقلال است که ملت ما با آهستگی هم باشد جانب شکوه و شوکت زمانی از دست رفته قدم می‌زند تا بخوبی دریابد آن غناوت و دارایی اجدادی را و باز پس آرد شهامت دیرینه ملت و وطن را.

در این راه توجه دایمی، هم‌زبانان و هم‌کیشان برونمرزی یاور و مددکار بی‌منت ما اندک به شکرگزاری می‌توان گفت من بعد هم پی رشد روزگار معنوی و فرهنگی ما کمک خواهد کرد، همچونان که نیاکان فرموده‌اند:

یک گل مقصود در این بوستان

چیده نشد بی‌مدد دوستان

سخنان روح‌نواز رئیس جمهور محترم تاجیکستان جناب آقای امام علی رحمان که در



یکی از انجمن تاجیک‌زبانان گفتند: تاجیکستان وطن کل تاجیک‌زبانان عالم است. تحریک تازه‌ای به روند همایش فارسی‌گویان بخشید. همین بود که در یکی از شهرهای قدیم‌ترین تاجیکستان و آسیای مرکزی، استروشن باستانی، با ابتکار رئیس انجمن بین‌المللی رودکی جناب مسعود میرشاهی و سرمایه‌گذاری جامعه‌شناس دکتر آبتین ساسان‌فر و همسر او، رئیس انجمن میراث نیاکان خانم مهرافزون ساسان‌فر، فرهنگسرای آریایی بنیاد و گشایش یافت، که این جوابی به لطف و توجه جناب عالی نسبت هم‌زبانان محسوب می‌شود.

کمینه اعتماد بر آن دارم که این فرهنگ‌سرا خدمت‌های سزاواری برای احیای فرهنگ و هنرهای مردمی و پیشرفت معنویات ساکنان ولایت سغد و شهر استروشن خواهد کرد. در بنیاد این قصر ادب و فرهنگ اقدامات چشمگیر جناب ساسان‌فر و همسر خردکیش و مهرافزون ساسان‌فر سائنه سپاس و قناعت‌مندی است.

این جا خدمت و کوششات همیشگی شاعره خوش ذوق رئیس بخش استروشنی بنیاد

زبان فارسی تاجیکی رعناي زائرخت نیز مورد تبریک و تحسین‌هاست. زیرا این شیرزن ارادتمند استروشنی در رشد و نمو و ترغیب زبان و فرهنگ ملت با تمام هستی خدمت شایسته‌ای انجام می‌دهد و به نزدیکان چنین ابراز می‌دارد:

آرزویم هزار و یک بوده

شد یکی و هزار بر مانده

و نهایت دعایش می‌کنیم که آن هزار دیگر هم بر نفع اهل وطن جامه عمل بپوشد.

ولی‌جان اکبری

شاعر و خادم علمی فرهنگسرای آریایی

PARS TRAVEL AGENCY

آژانس مسافرتی پارس با بیش از چهل و یک سال سابقه کار در آمریکا
تجربه خود را در امور مسافرت در اختیار شما می گذارد

آژانس مسافرتی پارس



نماینده کلیه شرکت های هواپیمایی در سراسر جهان

پرواز از ۱۵۸ شهر بزرگ و کوچک آمریکا به ایران و سراسر جهان

\$695+Tax

بستون - تهران

\$795+Tax

لس آنجلس - تهران

\$275+Tax

لس آنجلس - لندن

\$795+Tax

سانفرانسیسکو - تهران

\$275+Tax

نیویورک - لندن

\$695+Tax

نیویورک - تهران

تورهای هاوایی،

جزایر کارائیب

و مکزیک

HONEYMOONERS

کشتی های تفریحی

برای آشنایان خود که از ایران عازم آمریکا و کانادا هستند، برای قیمت های مناسب تر با ما مشورت نمایید. به نفع شماست.

1-888-727-7990

1-818-201-0500

www.parstravel.com

18013 Ventura Blvd., Encino, CA 91316

Prices are subject to change

در سرتاسر قرن شانزده به دنبال کشف اراضی جدید در آمریکا و شروع دست‌اندازی اروپایی‌ها به سرزمین‌های دیگر، پرتغال فعال‌ترین و تا حدی قوی‌ترین کشور اروپایی در صحنه اقیانوس هند و خلیج فارس بود. حکومت این کشور فعالیت‌های تجاری و اکتشافی دریانوردان و بازرگانان و نقشه‌های دریایی و نظامی و فعالیت‌های سیاسی آنان را به هیچ رو فاش نمی‌کرد تا رقبای اروپایی از آنان استفاده نکنند. ولی کتاب‌ها و خاطره‌نویسی بعضی از سیاحان - بازرگانان و اشاره آنان به ثروت افسانه‌ای شرق و غرایب زندگی در سرزمین‌های دوردست علاقه عمومی را در اروپا نسبت به این‌گونه نوشته‌ها برانگیخت و سبب شد که سایر کشورهای غرب اروپا از جمله انگلستان نیز که کشتی‌های مناسب اقیانوس داشتند به دریانوردی و اکتشاف و تجارت اقدام نمایند.

یکی از این کتاب‌ها که از ایران و جزیره هرمز هم اسم برده متعلق به فرنانو مندس پینتو، دریانورد پرتغالی بود که در مناصب سرباز و تاجر، طبیب و سفیر خدمت کرده و شرح سفرهایش را بین سال‌های ۱۵۵۸-۱۵۳۷ به مناطق آفریقایی و آسیایی تا حدی آمیخته به افسانه نقل کرده است. مطالب همین کتاب موجب تشدید کنجکاوی اروپایی‌ها شد، طوری که در ۱۵۸۳ یک هیأت انگلیسی، در حالی که پیام ملکه الیزابت به حکمرانان محلی را با خود داشت، برای مطالعه و شناسایی سرزمین‌های شرق و امکان معاملات تجاری راهی اقیانوس هند و خلیج فارس شد. علیرغم کارشکنی و اقدامات خصمانه پرتغالی‌ها در کار این‌گونه هیأت‌ها و حتی بازداشت برخی از آنها، بالاخره هیأت‌های بعدی انگلیس توانستند جای پای ولو غیر مهم در نقاط مختلف آفریقا و آسیا (علاوه بر آمریکا) به دست آورند.

در طول قرن شانزده و هفده فعالیت هیأت‌های انگلیسی، نظیر سایر کشورهای اروپایی بیشتر جنبه اسکان، اکتشاف و تجارت داشت و استقرارشان در نواحی ساحلی محدود به محوطه‌های انباری و انباشت کالا و غیره بود. ولی در قرن هیجده و نوزده خصوصت و رقابت بین این کشورها و تلاش آنها در استعمار اراضی غیراروپایی شدت یافت. بطوری که در نتیجه اصطکاک منافع‌شان، بعضاً جنگ‌های طولانی بین آنها اجتناب‌ناپذیر می‌شد. بیشتر این نوع جنگ‌ها بین انگلیس و فرانسه تا سال ۱۸۱۵ و با شکست ناپلئون ادامه داشت که با پیروزی نسبی انگلیس‌ها مقدار قابل توجهی از اراضی مستعمره فرانسه در اختیار انگلیس قرار گرفت.

کولونیالیسم یا استعمار که در ابتدا با انگیزه‌هایی از قبیل تجارت و اکتشاف و اشاعه مسیحیت شروع شده بود، بتدریج تحولات سیاسی و اقتصادی در اروپا صورت یک «ضرورت» اقتصادی و سپس نظامی پیدا کرد و اشغال و انضمام نواحی آفریقایی و آسیایی را به دنبال آورد. اهم این تحولات که بیشتر از همه در مورد انگلستان صدق می‌کند، عبارتند از:

۱. نیاز روزافزون به مواد اولیه،
۲. نیاز به بازار فروش و
۳. زیاد شدن سرمایه در کشورهای صنعتی که لازم بود در نقاط دیگر با سود بیشتر به کار افتد.

نیاز به مواد اولیه

بعد از شروع انقلاب صنعتی در انگلستان و در طول قرن هیجده و نوزده انگلیس از آمریکا پنبه خام وارد می‌کرد و وقتی جنگ‌های داخلی آمریکا شروع شد وقفه‌ای در این کار ایجاد شد. بسیاری از کارخانه‌های ریسندگی انگلیس اجباراً تعطیل شدند. نتیجتاً صاحبان صنایع در جستجوی مناطق تازه برای وارد کردن پنبه برآمدند و چون در سرزمین‌های دیگر، مواد خام برای صنایع ابریشم و همین‌طور موادی از قبیل لاستیک و بنزین و روغن‌های نباتی و زغال‌سنگ و فلزات و سنگ‌های متنوع نیز به وفور یافت می‌شد، بازرگانان انگلیسی با حمایت دربار و حکومت انگلیس اقدامات جدی برای تسلط بر این گونه نواحی به عمل آوردند.

بازار فروش

انقلاب صنعتی، با به کار افتادن ماشین در کارگاه‌ها، تولید منسوجات و ابزارآلات و ماشین‌های مختلف که همگی در بازارهای اروپا به فروش می‌رسید، انگلستان را در رده اول در اروپا قرار داده بود. ولی در حدود ۱۸۷۰ سایر کشورها به ویژه فرانسه و بلژیک و آلمان نه تنها خود به ساختن این محصولات اقدام کردند، بلکه با گذاشتن تعرفه‌های سنگین از ورود اجناس انگلیسی جلوگیری کردند. این خود گام دیگری در تشویق و الزام انگلیس با کشورهای دیگر به استعمار و تسلط بر اراضی غیراروپایی و گشودن بازار فروش بود که در مورد انگلستان به فتح و انضمام هندوستان به قلمرو بریتانیا انجامید.

سرمایه‌گذاری در نقاط دیگر

صنعتی شدن اروپا برابر با ثروتمند شدن و انباشت سرمایه بود که در خود این کشورها سود زیادی عاید نمی‌کرد. سرمایه‌گذاری در خارج، از حدود ۱۸۸۰ شروع شد و بزودی تبدیل به یک جریان بسیار سودآور گردید. در همین سال‌ها سرمایه‌گذاری انگلیس در خارج به یک بلیون دلار رسید و تا سال ۱۹۱۳ به بیست بلیون بالغ شد. در همین سال سرمایه‌گذاری فرانسه ۸ بلیون دلار و آلمان که دیرتر اقدام کرده بود به ۵ بلیون دلار رسید. بازدهی و سودآوری مستعمرات طوری چشمگیر بود که در دهه‌های آخر قرن ۱۹ استعمار دیگر کشورها در آفریقا و آسیا به صورت یک فعالیت جدی درآمد و هر کدام از کشورهای انگلیس و آلمان و فرانسه و پرتغال و بلژیک سعی کردند بر نواحی مورد تسلط خود بیفزایند تا جایی که ایتالیا و ژاپن هم درصدد این کار برآمدند.

در تاریخ استعمار در آسیا و آفریقا چند فصل از ماهیت ویژه برخوردار است که یکی تسلط انگلستان بر هندوستان است و دیگری تسلط بر کانال سوئز که سر راه آبی مدیرترانه به دریای سرخ و از آنجا به هندوستان قرار داشت و بالاخره در جنگ مهمی بین انگلیس و چین که به جنگ‌های تریاک معروف‌اند و سرنوشت نسبتاً اسفناک چین و موقعیت استعمار را رقم زد، و بنادر تجاری چین را بر روی کشتی‌های انگلیسی و سایر کشورهای اروپایی و سپس آمریکا گشود و جزیره و بندر مهم تجاری هنگ کنگ را در اختیار انگلیس قرار داد.

بعد از اتمام و افتتاح کانال سوئز که وسیله یک شرکت فرانسوی زیر نظر فریدینان دولسیس (۱۸۰۵-۱۸۹۴) به انجام رسیده بود، دیسراثیلی، صدراعظم انگلیس مقدار زیادی از سهام آنجا را برای دولت انگلیس خریداری کرد و در

تاریخ استعمار بخش سوم آغاز فعالیت بریتانیا در اقیانوس هند و خلیج فارس

علی آرمین (ترابی) (آتلانتا، جورجیا)

حراست از منافع استعماری بریتانیا بود که در این کار حتی تا حد معتاد کردن عمدی چینی‌ها به تریاک پیش رفتند. فروش و صدور تریاک از نواحی پنبه‌کاری هند به چین به وسیله شرکت انگلیسی هند شرقی در ابتدا برای جبران کسری ارزی بها و نقره بود که از انگلیس به این کشور وارد می‌شد ولی به تدریج معتاد کردن چینی‌ها هم مورد نظر اولیاء شرکت هند شرقی قرار گرفت. به دنبال اقدام دولت چین برای ممانعت از ورود تریاک به این کشور نیروی دریایی انگلیس دست به کار شد و با شکست دادن نیروهای محلی چین در نواحی ساحلی و در هم کوبیدن نقاط استراتژیک، بالاخره تسلط و استقرار انگلیس بر هنگ کنگ با قرارداد صلح صورت قطعی و قانونی پیدا کرد و بنادر مهم تجاری چین برای تجارت خارجی‌ها آزاد اعلام شد.

کشور هند در ۱۹۰۲ با تاجگذاری ادوارد هفتم که در جشن آن بنا به قولی صد و پنجاه هزار نفر از در لندن شرکت کرده بودند، و طی آن وی خود را پادشاه انگلیس و امپراطور هند اعلام کرد، جزئی از قلمرو بریتانیا شد و عنوان «نگین درخشان» تاج امپراتوری را پیدا کرد.

در اواخر قرن نوزده و دهه‌های اول قرن بیستم قسمت‌هایی از متصرفات عثمانی در آفریقا و آسیا مستقل و یا زیر نفوذ و تسلط انگلیس و فرانسه قرار گرفت و به این ترتیب انگلستان که قبلاً با تصرف هند و کانال سوئز بعضی نواحی ساحلی چین جای پای خود را محکم کرده بود، دامنه نفوذ و استقرار خود را به بعضی از سرزمین‌های عربی ساحل خلیج فارس در دریای مدیترانه و جزایر مهم و استراتژیک هر دو دریا گسترش داد. هم‌زمان با آغاز استعمار و استقرار انگلیس‌ها در هندوستان در طی زمان فرانسوی‌ها در هندوچین و هلندی‌ها در اندونزی مستقر شده و هر سه کشور منافع استعماری خود را متفقاً در مقابل مردمان بومی این سرزمین‌ها پاس می‌داشتند.

۱۸۸۲ یک نیروی انگلیسی وارد آنجا شد تا تسلط نظامی و سیاسی این کشور را در آنجا برقرار کند و سودان در فاصله سال‌های ۹۸-۱۸۹۶ با شکست نهایی نیروهای المهدی به تصرف نیروهای مشترک انگلیسی و مصری درآمد. در مورد هندوستان کشورهای فرانسه و انگلیس و هلند در ابتدا در اراضی ساحلی قطعه زمین‌ها و ساختمان‌هایی را با موافقت حکومت هند به عنوان کارگاه و انباری در اختیار داشتند و بیش از یک قرن وضع به همین منوال ادامه داشت.

از حدود نیمه دوم قرن هیجده شرکت انگلیسی هند شرقی با آوردن تفنگچی‌های انگلیسی ظاهراً برای حراست محوطه کارگاه‌ها شروع به دست اندازی به زمین‌های مجاور خود کرد و بتدریج در این کار خواه از طریق جنگ و خواه از طریق رشوه به مقامات محلی هند تا حد برقراری حکومت و دولت پیش رفت و رقیب سرسخت خود فرانسه را از میدان به در کرد. در سال ۱۸۵۸ حکومت اراضی اشغالی در هند از کمپانی هند شرقی به دولت انگلیس انتقال یافت. با انقلاب صنعتی که در انگلستان به راه افتاده بود، سرزمین هند با جمعیت کثیر خود بازار بسیار مناسبی برای مصنوعات انگلیسی شد و کم کم بقیه نقاط هند چه با جنگ و چه با گماشتن حکومت‌های پوشالی و رشوه بگیر محلی زیر نظر انگلیس قرار گرفت.

از این تاریخ به بعد بیشتر اقدامات و حتی عملیات نظامی انگلیس در کشورهای مجاور هند نه تنها بر محور حفظ و حراست هندوستان دور می‌زد، بلکه با استفاده پایگاهی از این کشور خود همین کشورهای مجاور تبدیل به اراضی نفوذ یا مستعمره بریتانیا شدند. اشغال جزایر خلیج فارس و بیرون راندن پرتغالی‌ها از جزیره هرمز و چند نقطه دیگر در این دریا و سپس جدا کردن افغانستان از ایران به عنوان کشور حائل، اقدامات احتیاطی دیگر در کشورهای ساحلی و بعدها در خود چین همگی جزئی از استراتژی حفظ هندوستان و

کویر

آمد، اما دیده‌اش آیینی رؤیا نبود
اختری در کهکشان چهره‌اش رخشا نبود
چون بلورین زورق قلبش به تبغ صخره خورد،
چشم ماهی‌ها به سوکش سرخ و خونپالا نبود
باغ دستانش کویر سرد و خشک خاطرات
در شیارش گریه بود و خنده‌ی زیبا نبود
مرغ طوفان‌های ماتم بود در امواج راز
لیک در موج روانش جنبش و غوغا نبود
اشک اوتک شاخه‌ی قندیل خون بود ای دروغ
شاخ الماسی در آن دشت بلا پیدا نبود
قامتش فواری خم گشته و خاموش عمر
بر لبان قطره‌هایش واژه‌ی گویا نبود
آن گل رنگین کمان، در کهکشان قلب من
یادگار زهره بود، اما دگر زهرا نبود
شب رسید و او به صحراهای ظلمت پا نهاد
بامدادان جای پایش بود خود پیدا نبود

آخرین غزل سروده من به حضور انور دانشمند گرامی و دوست
مهربان جناب آقای سعید فروزان ارمغان شد.

غوغا خلعتبری



با پشتوانه نزدیک به نیم قرن تجربه

بزرگترین و پرفروشترین آژانس مسافرتی ایرانی در سراسر آمریکا
کارمندان با سابقه، سرویس برتر با نرخهای ارزانتر، تنظیم تورهای اختصاصی
اعتبار نام سیروس تراول است

سیروس تراول در ۵ شعبه:

بورلی هیلز

(800) 992-9787

سن حوزه

(800) 332-9787

سانفرانسیسکو

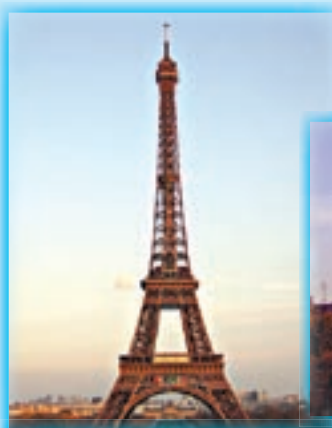
(800) 882-9787

ارواین

(866) 442-9787

واشنگتن

(800) 558-8770



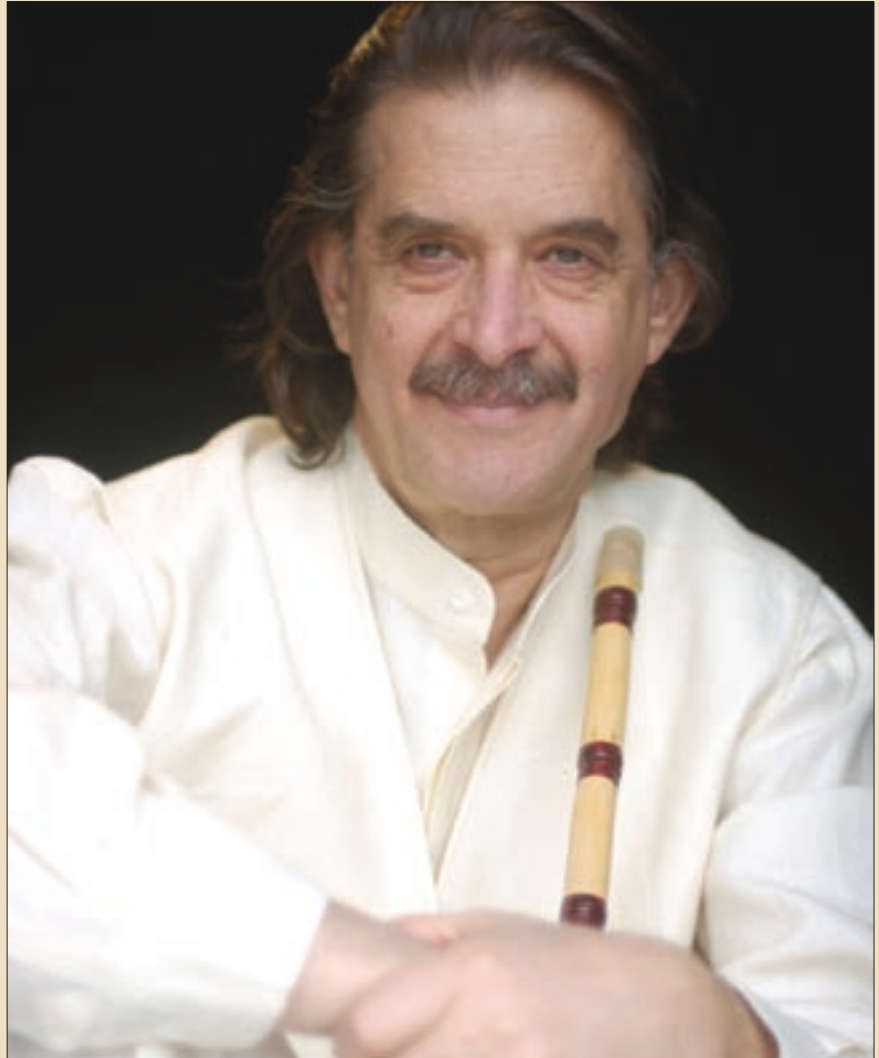
کیفیت عالی خدمات سیروس تراول را از کسانی جویا شوید که آن را تجربه نموده‌اند.

www.cyrustravel.com

گفتگو با دکتر حسین عمومی

استاد موسیقی و نوازنده نی

شاهرخ احکامی



اگرچه شما برای همه ایرانی‌ها شناخته شده هستید، ولی برای آن دسته از خوانندگان «میراث ایران» که با شما آشنایی کافی ندارند، لطفاً خودتان را معرفی بفرمایید.

با سلام و عرض ارادت خدمت شما و خوانندگان مجله «میراث ایران». من در سال ۱۹۴۴ در یک خانواده اهل هنر در اصفهان به دنیا آمدم. پدرم علاقمند به شعر و موسیقی و خطاطی بود و همواره من و برادرانم را به فراگیری هنر، مخصوصاً ساز و آواز و شعر تشویق می‌کردند. به خاطر دارم در اصفهان

معروف بود که می‌گفتند، در منزل «عمومی»‌ها چرخ چاه که پایین می‌رود ابوعطا می‌خواند و وقتی بالا می‌آید سه‌گاه می‌خواند.

من در یک خانواده مذهبی متولد شده‌ام. در منزل ما در اصفهان ده روز اول محرم روضه‌خوانی مفصلی برپا می‌شد و به همین دلیل بود که منزل ما را به عنوان حسینیه می‌شناختند. پدرم با وجود اینکه مذهبی بود، همواره هنر موسیقی را ارج می‌نهاد و در فضای همین خانه، اوقاتی به نواختن تار می‌پرداخت. وقتی من شش ساله بودم از اصفهان به تهران مهاجرت کردیم. بعدها شنیدیم که یکی از بستگان، تار پدر را در اجاق انداخته و سوزانده است.

من دوران تحصیلات ابتدایی خود را در شهر تهران شروع کردم. در همان ایام پدرم که کماکان به کار تجارت در بازار تهران مشغول بود با دوستان همکار و هنرمند خودش، که همگی از اهالی اصفهان بودند، جلسات موسیقی و ساز و آواز برپا می‌کردند. در این جلسات هنرمندان سرشناس هم دعوت می‌شدند مانند استاد شهناز، استاد تاج. از جمله به یاد دارم خواننده جوانی که از اصفهان به تهران آمده بود در این جلسات شرکت می‌کرد به نام اکبر لقاء معروف به جقه. لقب او به این علت بود که یک شب که تاج اصفهانی در پل خواجه مشغول آواز خواندن بوده، اکبر دنباله آواز او را از روی سی و سه پل می‌گیرد و با صدای رسای خود آواز تاج را جواب می‌دهد. از آن موقع عنوان جقه را به او داده بودند چون با آواز خود مانند جقه که زینت‌بخش تاج است، صدای تاج اصفهانی خواننده پر قدرت و سرشناس اصفهان را زیور بخشیده بود.

از خاطرات خودتان در این دوره بیشتر برایمان تعریف کنید.

قبل از اینکه خاطره‌ای را برایتان تعریف کنم اجازه دهید مقدمه‌ای را خدمت‌تان عرض کنم. در شهر اصفهان و مکتب موسیقی اصفهان، ادوات موسیقی همه با نام متداول آنها شناخته می‌شوند مثل کمانچه، سنتور، سه تار، و غیره. ولی «ساز» یعنی «تار» و برای اصفهانی‌ها، ساز یعنی «ساز شهناز». همانطور که کلمه «نی» یادآور نام کسائی است و نی برای اصفهانی‌ها یعنی «نی کسائی».

به یاد دارم، شبی دوستان پدرم جلسه‌ای داشتند و شهناز برای اولین بار به منزل ما در تهران دعوت شده بودم. آن شب طبق سنت پس از صرف شام صدای موسیقی در فضای خانه ما طنین‌انداز شد و صدای پدرم و دوستان خواننده او را ساز شهناز همراهی می‌کرد. صدای تار که برای اولین بار به طور زنده به گوش من می‌رسید، جاذبه‌ی دیگر داشت و تمام حواس مرا به خود مشغول کرده بود. در حالتی مسحور و بهت‌زده در گوشه‌ای از اتاق نشسته بودم و شش دانگ حواسم به صدای جادویی تار و نرمش حرکت پنجه شهناز بود. میهمانی به پایان رسید و میهمان‌ها منزل ما را ترک کردند، ولی من همچنان بی‌تاب در کشف سحر صدای تار. تابع سایر اعضای خانواده به بستر خواب رفتم. نمی‌دانم آن شب به چه علتی ساز شهناز در منزل ما در گوشه سالن پذیرایی در داخل جعبه مخصوص خود ماند و قرار بود روز بعد آن را ببرند.

خانه در سکوت و خاموشی فرو رفت، ولی من همچنان در هیجان و بی‌تاب، سرگشته و کنجکاو قادر به خوابیدن نبودم و می‌دانستم فردا این تار از منزل ما خواهد رفت و دست من دیگر به آن نخواهد رسید. صدای پدرم در گوشم مانده بود که با توجه به نگاه‌های کنجکاوانه من به جعبه ساز اعلام کرده بود «کسی نباید به ساز دست بزند»!

منتقل می‌کردم و تا یاد دارم در زندگی همیشه به دنبال یاد گرفتن و یاد دادن بوده‌ام.

چه شد که به نی روی آوردید؟ صدای شما که ارثی است، درباره نی بگویید.

گل‌های جاویدان یکی از برنامه‌های خوب موسیقی در رادیو ایران بود که همیشه با یک قطعه مثنوی که با قرنه‌های شیرخدايي اجرا شده بود، شروع می‌شد.

من از سن ده سالگی با نواختن نی لیک آشنا بودم و نغمات ساده‌ای را که می‌خواندم، با نی لیکم اجرا می‌کردم. ولی به صدای قرنه‌ی و اجرای مثنوی با آن علاقه‌ی وافری داشتم. یک روز پدرم از بازار به خانه آمد. در دستش داخل یک برگ روزنامه چیزی پیچیده بود. آن را به من داد و گفت تو باید مثنوی را با این ساز بزنی. من هم متعجب روزنامه را باز کردم و برای اولین بار در دست خود یک ساز نی را دیدم. این ساز به وسیله یکی از دوستان پدرم از طرف استاد کسایی به دستم می‌رسید و من نمی‌دانستم چگونه می‌شود صدای آن را تولید کرد. به یاد دارم تنها راهنمایی که پدر و برادر بزرگم کردند، این بود که استاد کسایی نی را می‌گذارند زیر دندان‌های بالا و صدای آن را درمی‌آورند و می‌نوازند. در مدت کمی موفق شدم صدای نی را در بیاورم و ملودی‌ها ساده‌ای را که با نی لیک می‌زدم با نی هم بزنم.

در اصفهان شخصی را می‌شناختم به نام شکرالله سلیمانی که کارگر کارخانه زاینده‌رود بود و نی می‌زد. در حقیقت او اولین معلم من بود و بعضی اصول اولیه تکنیکی را او به من یاد داد.

در ابتدا خودآموزی من از طریق آواز خواندن شروع شد و هرچه را که می‌خواندم سعی می‌کردم با نی هم اجرا کنم و از طریق شنیدن صدای ساز استاد کسایی از رادیو فراگیری خودم را ادامه می‌دادم. سال‌های قبل از انقلاب ساعت یک و پانزده دقیقه روزهای سه‌شنبه، برنامه ساز تنها در رادیو ایران مختص به استاد کسایی بود و من در هر کجا بودم خودم را به رادیو می‌رساندم و ساز استاد را با لذت و دقت گوش می‌کردم و روی دستگاه ضبط صوت ضبط می‌کردم و به خودآموزی از طریق شنیدن و تقلید این نوارها ادامه می‌دادم.

قبلاً اشاره کردید که برای تحصیل موسیقی به هنرستان عالی موسیقی ملی رفته‌اید.

بله در اردوهای هنری رامسر بود که با استادانی چون محمود کریمی، فرامرز پایور، حسین تهرانی، محمد پورتراب، دکتر داریوش صفوت و حسین دهلوی آشنا شدم و به تشویق آنها به هنرستان عالی موسیقی

می‌شد، شرکت کردم و در رشته نوازندگی جایزه رتبه اول را دریافت کردم. به تشویق اساتید و رئیس هنرستان عالی موسیقی ملی استاد حسین دهلوی به هنرستان عالی موسیقی ملی رفتم و زیر نظر استادان محمود کریمی و فرهاد فخرالدینی به فراگیری ردیف آوازی و تئوری موسیقی مشغول شدم.

در چه تاریخی از ایران خارج شدید؟

در سال ۱۹۸۴ به همراه همسر و دو فرزندم به فرانسه مهاجرت کردیم. در بدو ورود به پاریس، به دعوت خانم نلی کارون محقق موسیقی ایرانی، که با کار من از ایران آشنایی داشت، و رئیس مرکز مطالعات موسیقی شرقی وابسته به دانشگاه سوربن پاریس، به تدریس در این مرکز مشغول شدم. هم زمان با تدریس موسیقی در این مرکز به کار معماری نیز مشغول بودم. از سال ۱۹۸۴ تا سال ۲۰۰۳ که به آمریکا آمدم همواره به موازات کار معماری به تدریس و اجرای موسیقی نیز مشغول بودم و کنسرت‌های متعددی به همراه سایر هنرمندان اجرا کردم.

چه شد به آمریکا آمدید؟

در سال ۱۹۸۷ برای اولین بار برای اجرای کنسرت به آمریکا آمده بودم که مسؤول موسیقی ملل در دانشگاه سیاتل مرا برای تدریس در آن دانشگاه دعوت کرد ولی به علت مشکلات ویزا در آن سال این کار عملی نشد. همین شخص مجدداً مرا بعد از کنسرتی در لس آنجلس ملاقات کرد و چون به UCLA منتقل شده بود، مرا برای تدریس در این دانشگاه دعوت کرد. به این ترتیب من دو ترم در آنجا موسیقی ایرانی تدریس کردم. این اولین تجربه من در زمینه تدریس در آمریکا بود. مجدداً در کنسرتی که در سال ۲۰۰۳ در سیاتل به دعوت رئیس وقت بخش Ethnomusicology در دانشکده موسیقی دانشگاه واشنگتن در سیاتل مشغول به کار شدم و این بار قرارداد یک ساله داشتم که به مدت یک سال دیگر هم تمدید شد. از سال ۲۰۰۶ در دانشگاه ایالتی ارواین در رابطه با تأسیس مرکز مطالعات ایرانی به نام جُردن در این دانشگاه مشغول تحصیل و تدریس در رشته موسیقی کلاسیک ایرانی هستم.

این مرکز به همت و کمک مالی دکتر فریبرز مسیح در دانشگاه ارواین تأسیس شد و برای اولین بار است که موسیقی ایرانی در لیست دروس رسمی یک دانشگاه خارج از ایران قرار می‌گیرد. از زمانی که به آمریکا آمده‌ام تمام وقت خودم را صرف تحقیق و تدریس و اجرای موسیقی کرده‌ام. عشق و علاقه زیاد من به کار تدریس چه در زمینه معماری و چه در کار موسیقی باعث گردیده که بیشتر وقت خود را صرف این کار نمایم. حتی در دوران تحصیل همیشه در هر فرصتی دانسته‌های خودم را به دوستان و همکلاسانم

نمی‌دانم این حالت چقدر به طول انجامید ولی لحظه‌ای را که با ترس و وحشت از پله‌های متصل به طبقه بالا که سالن پذیرایی در آن قرار داشت را با دلهره و اضطراب پاورچین طی می‌کردم به خاطر دارم. درب سالن را با احتیاط باز کردم، نور ملایمی از پنجره مشرف به خیابان روی جعبه سیاه رنگ تار افتاده بود. با هیجان توأم با ترس به طرف آن می‌رفتم. با ملایمت کنار جعبه نشستم و با دست جعبه را لمس کردم و ضمن تماس با قفل در فکر پیدا کردن راه باز کردن آن بودم که صدای باز شدن آن مرا از جا پراند، ولی در عین حال خوشحال بودم از اینکه راه باز کردن جعبه را پیدا کرده‌ام.

با باز شدن درب جعبه، برق برخاسته ازسیم‌ها و کاسه تار چشم را مرا نوازش داد و باعث لذت و خوشحالی بیشترم شد. در آن لحظه این احساس مرا مأیوس می‌کرد که برای به صدا درآوردن صدای سیم‌های ساز دستی به قدرت و نیرومندی شهناز و مهارت و توان او لازم است و من قادر نخواهم بود، سیم‌های تار که خیلی محکم و کشیده شده به نظر می‌آمدند، را به صدا درآورم. به خودم جرأت دادم و انگشتانم را با احتیاط روی سیم‌ها قرار دادم، آنها را به آرامی لمس کردم، ولی به صدا درآوردن آنها کار راحتی نبود. چند بار انگشتان ظریف و کوچک خود را بر روی سیم‌ها کشیدم و با شنیدن ارتعاشات ساده و زیبای آنها، آرامشی به من دست داد که هنوز لذت آن را به یاد دارم. درب جعبه را بستم و با رویای شیرین تار شهناز به بستر برگشتم.

همان طوری که اشاره کردم منزل ما همواره پذیرای دوستان هنرمند پدرم بود. جمع خوب و دلنشینی بود که این روزها به علت استفاده از وسایل ارتباط جمعی تشکیل این گونه جلسات کمتر اتفاق می‌افتد. مطمئناً تمام این خاطرات و موسیقی که من در آن سنین شنیده‌ام در شکل دادن به کار امروز من نقش مهمی داشته‌اند. من هنوز حتی صدای پدرم در حالت عبادت و خواندن دعای ماه رمضان را بخوبی به یاد دارم. در سن هفده سالگی پدرم را از دست دادم. بعد از پایان دوره دبیرستان در کنکور رشته معماری دانشگاه ملی ایران قبول شدم. دوره پنج ساله دانشکده معماری را با احراز رتبه اول گذراندم و از پرداخت شهریه سالانه معاف شدم. بعد از اتمام تحصیل به عنوان رتبه اول دانشکده معماری با بورس دولت ایتالیا به فلورانس رفتم و دکترای معماری را در سال ۱۹۷۲ از این دانشگاه دریافت کردم. پس از بازگشت از ایتالیا به تدریس در دانشکده معماری دانشگاه ملی ایران دعوت شدم و به مدت ده سال در آن دانشگاه تدریس کردم.

تحصیلات موسیقی را در کجا انجام دادید؟

در سال دوم وسوم دانشکده معماری بودم که در اردوهای هنری رامسر که هرساله در تابستان تشکیل

ملی وارد شدم و با استاد کریمی و استاد فخرالدینی با ردیف آوازی و تئوری موسیقی آشنا شدم.

به خاطر دارم در اردوهای رامسر قرار بر این بود که هر دانشگاه یک شب برنامه هنری اجرا کند که شامل تئاتر و شعرخوانی و موسیقی بود. شبی که نوبت دانشگاه ملی ایران بود من برنامه‌ای به شکل تکنوازی اجرا کردم و اتفاقاً روز بعد، روز امتحان‌نی بود که وقتی هیأت ممتحنین مرا مقابل خود دیدند، یک یک از برنامه شب قبل و نوازندگی من تعریف و تمجید کردند و آقای دهلوی که در آن موقع رئیس هنرستان بودند مرا خیلی تشویق کردند که به هنرستان بروم و تحصیل موسیقی را به طور جدی دنبال کنم.

کلاس‌های استاد کریمی بسیار برای من آموزنده بود. نه تنها از نظر موسیقی بلکه از نظر منش و روش کار آموزش ایشان من بسیار آموختم و ردیف آوازی را به مدت هشت سال نزد ایشان کار کردم. قبل از مهاجرت و سال‌های قبل از انقلاب من با استاد کریمی خیلی نزدیک بودم و رابطه ما به رابطه دوستی و رفت و آمد خانوادگی تبدیل شده بود. متأسفانه در اولین سال اقامت من در فرانسه خبر فوت ایشان در سن ۵۲ سالگی به من رسید که بسیار خبر ناراحت‌کننده‌ای بود.

با توجه به اینکه شما در تهران زندگی می‌کردید و استاد کسایی در اصفهان، چه موقعی ایشان را ملاقات کردید؟

من حدود ده سال بود که با صدای ساز استاد کسایی زندگی کرده بودم و آرزوی دیدار ایشان از نزدیک همواره در ذهنم بود با نوعی ترس و وحشت از اینکه هنوز به درجه‌ای از تکامل نوازندگی نرسیده بودم که بتوانم با استاد روبرو شوم و به همین دلیل این ملاقات به تعویق می‌افتاد.

در سال ۱۹۶۹ قبل از سفر به ایتالیا به منظور ادامه تحصیل، برای حداحفاظی با اقوام به اصفهان رفتم. وقتی به دیدار عمومیم رفتم، ایشان گفتند فردا تاج اصفهانی با یک عده از معممین خوش صدای اصفهان منزل آقا رضا صدر، که ایشان هم بسیار صدای گرم و دلنشینی داشت و از معممین اصفهان بود، مهمان هستند. عمومیم مرا به شرکت در این جلسه تشویق کردند و گفتند ساز خودت را هم بیاور. این میهمانی در حوضخانه یک خانه قدیمی در اصفهان برگزار شده بود. فضای بسیار جالبی بود. بعد از صرف ناهار یکی از حضار بدون مقدمه شروع به خواندن کرد و دنبال آواز او را دیگری گرفت و مانند مکالمه و مشاعره یک به یک به نوبت شعری مناسب با صدای زیبای خودشان می‌خواندند تا نوبت به استاد تاج رسید و ایشان هم با اشتیاق و هیجان مخصوص به خود با صدای رسا شروع به خواندن کردند. در این موقع عمومی من مرتباً به من اشاره می‌کردند که تاج را با نی همراهی کنم. از اتفاق موقعی که نی را برداشتم دیدم نی من دقیقاً

با صدای ایشان کوک است. به آرامی وارد آواز ایشان شدم و ایشان را همراهی کردم. استاد تاج برای اولین بار ساز مرا می‌شنید و با هیجان تمام آوازی را که شروع کرده بودند تا پایان ادامه دادند.

بالافاصله از من پرسیدند تا به حال با استاد کسایی ملاقاتی داشته‌ام. گفتم خیر. ایشان با اصرار مثل پدری مهربان مرا تشویق کردند که حتماً استاد کسایی را ملاقات کنم و حتی پیشنهاد کردند که مرا همراهی کنند. ولی به دلیلی که ذکر آن رفت من از این ملاقات واهمه داشتم و به تهران برگشتم. ولی وسوسه دیدن استاد کسایی همچنان در جان و دل من چنگ می‌زد بخصوص که استاد تاج گفته بود مرا همراهی خواهد کرد.

دوباره سوار اتومبیل شده به اصفهان برگشتم. مستقیماً به خانه استاد تاج رفتم. ایشان از دیدن من تعجب کرده و پرسیدند گفته بودی به تهران برمی‌گردی؟ گفتم بله. همین الان از تهران برگشته‌ام و می‌خواهم خواهش کنم شما برای دیدن استاد کسایی مرا همراهی کنید. با خوشرویی و محبت فراوان پذیرفتند و همان موقع با استاد کسایی برای روز بعد ساعت ده صبح قرار گذاشتند.

لحظه دیدار استاد نزدیک می‌شد و هیجان و اضطراب من بیشتر می‌شد. وقتی وارد اطاق شدیم استاد کسایی با خوشرویی ما را استقبال کردند و در حالی که مرا بغل می‌کردند رو به استاد تاج گفتند این صورت مسیحایی است! متوجه شدم استاد تاج قبلاً از نگرانی من با ایشان صحبت کرده بودند. پس از صحبت‌های متفرقه استاد کسایی پرسیدند نی‌ات را همراه آورده‌ای؟ گفتم در اتومبیل است. گفتند برو بیاور. رفتم دو عدد نی را که در روزنامه‌ای پیچیده بودم آوردم. ایشان از من خواستند چیزی بنوازم گفتم اجازه بدهید در حضور شما جسارت نکنم.

دو تا نی داشتم که از فاصله دور با دیدن آنها گفتند آن نی کوتاه که ناقص است و به درد نمی‌خورد و از من خواستند نی بلند را به ایشان بدهم. نی را از دست من گرفتند و با نزدیک کردن آن به دهان‌شان یکی از مهمترین اتفاقات زندگی من روی داد. صدایی که از نی ایشان به گوش من رسید چنان تأثیری در من کرد که هنوز خاطره آن را می‌توانم حس کنم. تا پیش از آن تجربه در مورد سحر و مسحور شدن شنیده و خوانده بودم، ولی در آن لحظه و آن روز، شخصاً حس کردم و هرگز فراموش نمی‌کنم. بعداً یادداشتی در مورد خاطره آن روز نوشتم که در آن صدای نی استاد کسایی را به ابریشم تشبیه کردم، زیرا در عین ظرافت، لطافت و زیبایی قوی و پر قدرت است. پس از ملاقات با خاطره‌ای استثنایی به تهران برگشتم و عازم ایتالیا شدم و تا چند ماه دست به ساز نزدم.

پس از بازگشت از ایتالیا دکتر داریوش صفوت مسؤول مرکز حفظ و اشاعه موسیقی وابسته به رادیو تلویزیون ملی ایران از من دعوت کردند در این مرکز به منظور تحقیق و تدریس مشغول شوم. بعد از آن

در هنرستان عالی موسیقی ملی و رشته موسیقی هنرهای زیبای دانشگاه تهران هم موسیقی تدریس می‌کردم. این زمانی بود که در دانشگاه ملی هم به تدریس مشغول بودم.

در زمینه اجرای موسیقی چه فعالیتی داشتید؟

دو سال قبل از سفر به ایتالیا به دعوت استاد پایور در تشکیل گروه سازهای ملی با این گروه همکاری می‌کردم. به خاطر دارم اولین برنامه این گروه به درخواست استاد پایور با تکنوازی نی من شروع شد و ایشان از کار من خیلی اظهار رضایت کردند. در این گروه استاد فرامرز پایور و حسین تهرانی، رحمت‌الله بدیعی، هوشنگ ظریف و... شرکت داشتند و من در آن زمان دانشجویی جوان در رشته معماری بودم.

پس از بازگشت از ایتالیا با دوستانم آقای لطفی و زنده یاد ناصر فرهنگ‌فر کارهای استاد صبا را در برنامه گلچین هفته در زمان مدیریت موسیقی رادیو به وسیله آقای هوشنگ ابتهاج اجرا کردیم و در بزرگداشت استاد برومند با گروه شیدا و آقای شجریان در مدرسه رازی برنامه‌ای اجرا کردیم.

فعالیت‌های اجرایی من بیشتر پس از مهاجرت به اروپا بود که با آقای داریوش تلایی، جمشید شمیرانی و بعد آقایان عزیزاده، لطفی و خانم پریسا کنسرت‌های موفقی را در اروپا و آمریکا اجرا کردیم.

خانواده شما در موفقیت‌های هنری شما در کار موسیقی چقدر نقش داشته‌اند؟

تا قبل از ازدواج همانطوری که گفتم پدرم خیلی من و برادرانم را به هنر و موسیقی تشویق می‌کردند. مادر هم زنی مهربان، آرام و متدین و به قول خودش «عاشق صوت خوب» بود. بارها من اشک او را در حال شنیدن موسیقی دیده بودم و در حالی که با جدیت مشغول کار خانه بود با شنیدن موسیقی مورد علاقه‌اش به آرامی به گوشه‌ای می‌نشست و از حرکت باز می‌ماند و به آرامی اشک‌هایش را پاک می‌کرد. او هیچ وقت مرا از کار موسیقی منع نکرد، بلکه همیشه مشوق من بود. پس از ازدواج هم به خاطر دارم اولین باری که همسرم شیدا را به خانواده‌ام معرفی می‌کردم، برادر بزرگم از او پرسید با موسیقی چه میانه‌ای داری؟ جواب داد: پیمان صلح بسته‌ایم!

در زندگی هنری من، اگر حمایت بی‌دریغ همسرم نبود کار من به جایی نمی‌رسید و مجبور می‌شدم برگردم به کار معماری. سختی و گرفتاری‌های کار هنری و موسیقی برای همه قابل تصور نیست، کاری است کار دل و در دنیای مادی امروز احتیاج به ایثار و گذشت و حمایت خانواده دارد و بدون آن ممکن نیست.

گفتگو با اردشیر لطفعلیان

شاعر، نویسنده و مترجم

شاهرخ احکامی



لطفاً از کودکی، تحصیلات و دوران جوانی خود برای خوانندگان میراث ایران بگویید.

کودکی و نوجوانی من در غرب ایران، در شهرهای ملایر و همدان گذشت. پدران من پشت در پشت در ناحیه ملایر سکنی داشتند. از طبقه متوسط و دوستدار کتاب و شعر و ادب بودند. زندگی من از دورترین روزگارانی که به یاد دارم همواره با شعر در پیوند بوده است. روزی نبود که کلامی نغز از بزرگان سخن پارسی از زبان پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ در گفتگوهای روزانه شان نشنوم. هر کسی پنج روزه نوبت او است، پایان شب سیه سفید است، صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند، چه خوش بی مهربونی از دوسر بی و.... شعر در خانواده ما، هم پناهگاهی برای گریز از

خستگی‌ها و هم ابزاری برای گزاردن پیام و بیان مقصود بود. مشاعره از محبوب‌ترین سرگرمی‌های خانواده به شمار می‌رفت. نخستین کسی که مرا با دنیای جادویی شعر فارسی آشنا کرد، پدر بزرگم بود. او هر بامداد پیش از دمیدن سپیده از خواب برمی‌خاست و پس از گزاردن نماز، دوباره به بستر می‌رفت. اما بیشتر اوقات دیگر خواب به چشمش راه نمی‌یافت. آنگاه مرا که کودک سه چهار ساله‌ای بودم از اتاق مجاور نزد خود فرا می‌خواند و جایی در کنار خود برایم می‌گشود. سپس با لحنی گرم و زمزمه‌آسا خواندن شعر را آغاز می‌کرد. روزهای نخست، آن زمزمه‌ها در حالت نیم‌خوابی که من داشتم جاذبه‌ای برایم نداشتند، اما با تکرار آن سحرخیزی‌ها و گوش فرا دادن به لحن موزون و جویباری پدر بزرگ، بتدریج رغبتی بزرگ برای به خاطر سپردن آنچه که از او می‌شنیدم در من برانگیخت، چنانکه ظرف چند ماه

بعدی ده‌ها بیت نغز از سرایندگان بزرگ در لوح خاطرم نقش بسته بود. نخستین شعری که به حافظه سپردم غزلی از حافظ با این مطلع بود: روشنی طلعتی تو ماه ندارد/ پیش تو گل رونق گیاه ندارد.

بزودی باتکیه به این محفوظات در فن مشاعره نیز ماهر شدم و بیشتر بزرگسالان را شکست می‌دادم و به اصلاح «می‌بستم» این مهارت نزد کودک خردسالی که من بودم برای بسیاری مایه کنجکاوی و شگفتی و برای خانواده مایه مباهات شده بود، چنانکه در هر فرصتی می‌خواستند آن را به نمایش بگذارند. تحصیلات دبستان و دبیرستان من در همدان گذشت. نخستین شعرم هنگامی که در کلاس پنجم دبیرستان بودم در یکی از مجلات معتبر تهران به چاپ رسید و شوق و شوری را که دیدن متن چاپ شده شعر در من برانگیخت هیچگاه فراموش نمی‌کنم. پس از گرفتن دیپلم طبیعی برای شرکت در کنکور دانشکده پزشکی به تهران رفتم. این نخستین آزمون با موفقیت قرین نبود. به همدان بازگشتم. در حدود یک سال در دبستان باباطاهر که در کنار آرامگاه آن رند شوریده بنا شده بود به آموزگاری پرداختم و در همان حال دیپلم ادبی را هم داوطلبانه گرفتم. سال بعد در مسابقه ورودی دانشکده حقوق پذیرفته شدم و دوره حقوق سیاسی را به پایان بردم و بخشی از دوره دکتری را در همان رشته نیز گذراندم. بعدها در حین مأموریت دیپلماتیک در پاریس در همین رشته چند دوره تکمیلی را در دانشگاه سوربن طی کردم.

در دانشکده حقوق همکلاسی‌های معروفی نظیر سیمین بهبهانی و چند نفر دیگر داشتید که هنوز هم از شما و دوستی با شما صحبت می‌کنند. از آن خاطرات بگویید.

بلی چنین بود. در دانشکده حقوق من و هم‌نسلان من که تازه دوره دبیرستان را پشت سر گذاشته بودند، ناگهان خود را با برخی از صاحب‌منصبان بلندپایه دولت، افسران ارشد و شماری از چهره‌های سرشناس جهان ادب و روزنامه‌نگاری همکلاس یافتند. یکی از این چهره‌ها سیمین بهبهانی، بزرگ بانوی شعر ایران بود که در همان زمان خود را در شمار شاعران برجسته تثبیت کرده بود. یادم هست که در آن هنگام سیمین تازه غزل معروف خود به مطلع: ستاره دیده فرو بست و آرמיד بیا/ شراب نور به رگ‌های شب دوید بیا، را سروده بود. یکی از استادان ما در آن زمان دکتر محمد حسین علی‌آبادی بود که شعرهای «خاکستر» و «مادر»ش آن روزها بر سر زبان‌ها افتاده بود. او در کلاس درس پس از تمجید بسیار از غزل شیوای سیمین، یکی دو پیشنهاد اصلاحی بر آن ارائه کرد که با حسن استقبال شاعره جوان روبرو شد. آشنایی و دوستی پایدار با سیمین بهبهانی یکی از دستاوردهای گرانبهای زندگی من بوده است که همیشه به آن مباهات می‌کنم. سیمین

در سفرهای خود به آمریکا با لطف همیشگی سراغی هم از همکلاسی قدیم خود می‌گیرد. در سفر اخیرش به ناحیه واشنگتن در دو مجلس با حضور او شرکت داشتم و بخت آن را یافتم تا شعری را که برای وی سروده بودم در جمع بخوانم. شعر سیمین بهبهانی بعد از انقلاب دچار تحولی شگرف شد. او هنر شاعری خود را به صورت ابزار مؤثری در خدمت آزادی و نبرد با تبهایی‌هایی که در ایران بعد از انقلاب شاهدش بوده‌ایم گذاشت. با وجود برگزیدن وزن‌های پیچیده که یکی دیگر از مشخصات کار او است، پیام خود را با چنان تسلط و شیوایی و قوتی منتقل می‌کند که من نزد کمتر شاعری دیده‌ام. از همکلاسی‌های معروف دیگرم، البته در دوره دکترای حقوق سیاسی، یکی ولیان، وزیر بعدی کشاورزی کابینه هویدا و تولیت جنجال‌آفرین آستان قدس رضوی بود و دیگری هدایت‌الله متین‌دفتری نوه دکتر مصدق. این دو غالباً در کلاس دکتر جلال عبده که استثنای آزادی بحث در آن برقرار بود به ترتیب در نقش مدافع و منتقد رژیم وقت با یکدیگر به بحث و مجادله می‌پرداختند.

شعر و نویسندگی، دانشکده حقوق و بعد هم ورود به خدمت وزرات امور خارجه؟ در آن زمان یکی از شرایط ورود به وزارت خارجه نزدیک بودن به هزار فامیل و یا تعلق به آن بود. آیا شما هم واجد آن شرایط بودید؟

من از سال دوم دانشکده همکاری با مطبوعات را در تهران آغاز کردم. یک روز مطلبی را که در اطراف یکی از موضوعات جاری نوشته بودم به دفتر هفته نامه فردوسی که بهترین نشریه روشنفکری وقت بود و مطالبش نسبت به نشریات مشابه در سطح بالاتری قرار داشت بردم و به دکتر محمود عنایت که در هنگام سردبیر مجله بود دادم. گفت که آن را می‌خواند و اگر خوب بود چاپش می‌کند. من بی‌صبرانه منتظر روز انتشار مجله بودم که سرانجام فرارسید. مقاله چاپ شده بود. این جریان برای من سخت هیجان‌آور و تشویق‌کننده بود. روز بعد به دفتر مجله رفتم. سردبیر از من خواست تا مطالب دیگری برایش بنویسم و این سرآغاز همکاری چندین ساله‌ای شد که تا نخستین مأموریت من به خارج از کشور (پاریس) ادامه یافت. در این مدت افزوده بر ترجمه تفسیرهای سیاسی از مطبوعات انگلیسی و آمریکایی و نوشتن ستونی زیر عنوان «از اندیشه بزرگان» بیش از پنجاه داستان کوتاه از نویسندگان بزرگ جهان از منابع انگلیسی ترجمه کردم. این داستان‌ها را مدتی است که برای چاپ در یک مجموعه گرد آورده‌ام ولی هنوز زیر چاپ نرفته است.

در پایان دوره چهارساله دانشکده حقوق در امتحانات ورودی وزرات امور خارجه بدون آنکه امیدی به موفقیت داشته باشم شرکت کردم. علت نیز همانگونه که شما در سؤال خود اشاره کرده‌اید این

بود که همه دوستان و آشنایان چنین کاری را برای شخص بی‌زد و پیوندی مانند من بیهوده می‌دانستند، چون معتقد بودند وزارت خارجه فقط جای فرزندان هزار فامیل است. امتحانات ورودی سخت و فشرده و شمار شرکت‌کنندگان چندین برابر تعدادی بود که می‌خواستند استخدام کنند. بعد از دو هفته وزرات خارجه قبولی‌ام را با نامه‌ای اطلاع داد و مرا برای مرحله بعدی که مصاحبه حضوری بود دعوت کرد. باز اظهارنظرهای بدبینانه آغاز شد. همه می‌گفتند کسانی که اتصالی به طبقه حاکمه ندارند، حتماً در مصاحبه رد می‌شوند. به هر حال مصاحبه هم با دلهره بسیار انجام گرفت و در پایان من در کمال ناباوری به عنوان نفر دوم در آن امتحانات پذیرفته شدم. تعداد دیگری از هم‌دوره‌ای‌ها هم که وضع مشابهی با من داشتند، به وزرات خارجه راه یافتند و معلوم شد شایعانی که در این زمینه بر سر زبان‌ها بود پایه و اساس چندانی ندارد. البته نمی‌خواهم بگویم که هیچ خاصه خرجی و اعمال نفودی در کار نبود، اما دامنه آن در زمان ما شاید از پنج یا شش درصد تعداد شرکت‌کنندگان تجاوز نمی‌کرد. این نکته را هم باید بیفزایم که برخلاف تصویری که در ذهن مردم ایجاد شده بود، وزرات امور خارجه چنانکه من طی مدتی نزدیک به بیست سال خدمت به چشم خود دیدم، صرفنظر از استثنائاتی که دستگاه حاکم بر همه جا تحمیل می‌کرد، از پاکیزه‌ترین و مرتب‌ترین دستگاه‌های دولتی بود. من در این مدت با بسیاری افراد آزاده و میهن‌دوست که بدون تظاهر در پشت صحنه کار خود را می‌کردند و با وظیفه‌شناسی و کوشش در تأمین منافع ملی، تا آنجا که می‌توانستند آثار ویرانگر سیاست رسمی را سبک می‌کردند، از نزدیک آشنا شدم. تعدادی از نویسندگان و پژوهشگران برجسته کشور نیز مانند فریدون هویدا، فریدون آدمیت، ایرج پزشک‌زاد، پرویز اتابکی، مشفق کاظمی و غلامعلی سیار از وزرات خارجه برخاستند.

زندگی شما را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد: زندگی شغلی و اداری، زندگی خصوصی و زندگی دوقی یعنی پرداختن به کار شعر و نویسندگی. می‌توانید به هر کدام اشاره‌ای بکنید؟

من به کار خود در کسوت دیپلمات علاقه‌مند بودم و می‌کوشیدم برغم همه محدودیت‌هایی که وجود داشت نماینده شایسته‌ای برای کشورم و برای فرهنگ غنی و کهنسال آن باشم. در کشورهایی مانند فرانسه و بلژیک و تونس و چین و چند کشور اروپای شرقی خدمت کردم و از هر جا تجربه‌ای اندوختم و چیزی آموختم. اما زندگی خصوصی اسمش با خودش است و ترجیح من آن است که خصوصی بماند. می‌رسیم به زندگی دوقی که در مورد من همواره با شعر و ادب و کتاب و موسیقی در پیوند بوده است. در چنین دنیایی است که برآستی خود را از هر قید و بندی احساس می‌کنم و با بزرگان

اندیشه و ادب محشور و معاشر می‌یابم.

در کار ترجمه هم تبحر دارید و چند کتاب ترجمه شما را خوانده‌ام و بررسی کرده‌ام.

بلی در این رشته هم دستی آزموده‌ام و کتاب‌های چندی از داستان و نقد ادبی گرفته تا شعر و تاریخ و تحلیل سیاسی از انگلیسی و فرانسه به فارسی برگردانده‌ام که تعدادی از آنها به چاپ رسیده است.

ترجمه شما را از اشعار یک شاعر بنام بلژیکی، مقدمه‌ای که بر آن کتاب نوشته بودید و سال‌هایی که دست نوشته آن ترجمه را به سبب جا به جایی‌ها و از این کشور به آن کشور افتادن‌ها پیدا نمی‌کردید، برای من بسیار جالب و تکان دهنده بود.

نام شاعر «امیل ورهارن» است. او در نیمه قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم می‌زیست و در روزگار خود شهرتی بسزا داشت، هرچند که امروز شاید جز کسانی که با تاریخ ادبیات صد و پنجاه ساله اخیر اروپا خوبی آشنا باشند او را درست نشناسند. ترجمه این کتاب در اوضاع و احوال ویژه‌ای صورت گرفت. تازه انقلاب شده بود و من در بروکسل، هم مسؤولیت سفارت هم و نمایندگی ایران در بازار مشترک را به عهده داشتم. دوران پرتنش بود. چند تنی که ناگهان مثل قارچ به نام دانشجویان اسلامی از زمین روییده بودند، هر روز به بهانه‌ای به سفارت می‌ریختند و مزاحم کار ما می‌شدند. در چنین وضعی من بعد از ساعات فرساینده کار رسمی در کتابخانه‌ها و کتاب‌فروشی‌های شهر به پناهگاه همیشگی‌ام، یعنی دنیای کتاب روی می‌آوردم و چنین بود که با کارهای امیل ورهارن شاعر فلاماند تبار، که آثارش را به زبان فرانسه می‌نوشت، آشنا شدم. ظرافت و انسانیتی که در سروده‌هایش موج می‌زد، مرا سخت تحت تأثیر قرار داد و یکی از مجموعه‌های شعرش را به نام «ساعت‌های زندگی» به عنوان یادزهری بر افسردگی‌ها و نگرانی‌های آن روزهای پر تب و تاب بتدریج به فارسی در آوردم. اما دست نوشته این ترجمه در جریان مهاجرت‌های پی در پی ما ناپدید شده بود تا این که چهار سال پیش آن را به طور اتفاقی در یکی از پوشه‌های از یاد رفته یافتم و به تنقیح و چاپش کمر بستم.

از ماه‌های آخر شغل اداری خود به عنوان دیپلمات و خاطرات آن روزها بگویید.

آخرین ماه‌های کار من به طوری که اشاره کردم به عنوان سرپرست سفارت ایران در بروکسل گذشت. بعد از انقلاب همه سفرها و بسیاری از دیپلمات‌های ارشد را جز آنها که در پرونده‌شان نشان خاصی از

«سرپرستی به خاندان منحوس پهلوی» نیافته بودند از کار منفصل کردند. من هم یکی از افراد اخیر بودم که حکم کارداریم به امضای دکتر سنجایی نخستین وزیر خارجۀ بعدی انقلاب رسید. هر چند که خود او با تغییری که در مسیر انقلاب پیش آمد، بیش از دو ماهی در آن سمت دوام نیاورد و پس اعلام ارتداد سران جبهۀ ملی، مانند تعداد دیگری از یاران خود برای حفظ جان از کشور گریخت. اما کار من تا گروگان گیری و افتادن همۀ پست های وزارت خارجه به دست نودولتان ادامه یافت. شرح خاطرات آن ماه ها در این مختصر نمی گنجد و به دفتري جداگانه نیاز دارد. همین قدر می توان گفت که برای من حکم بازنشستگی فرستادند و من پس از تحویل انبوه اموال نفیس سفارت و نمایندگی ایران بازار مشترک به فرستادگان جدید تهران، راه مهاجرت به کانادا را در پیش گرفتم.

با زندگی در مهاجرت چگونه کنار آمدید؟ با توجه به این که به مناسبت طبیعت کار خود سال های بسیاری را در کشورهای گوناگون جهان گذرانده بودید، ظاهراً این زندگی نمی بایست برای شما خیلی دشوار و غیرعادی بوده باشد. آیا این دریافت با واقعیت مطابقت دارد؟

زندگی در مهاجرت به هیچ روی آسان نبود. درست است که من با اقامت در خارج بیگانه نبودم. اما زندگی دور از وطن به عنوان دیپلمات، در حالی که شما نمایندگی کشورتان را به عهده دارید، از معیشت آبرومندی برخوردارید و همۀ درهای کشور میزبان به روی شما باز است، با هنگامی که در بهترین مرحله از مسیر شغلی، بدون تکیه گاه مالی کافی از کار خود رانده شده و به عنوان مهاجری بی نام و نشان به کشور تازه ای پای نهاده اید از زمین تا آسمان تفاوت دارد. به هر حال در دوران بعد از انقلاب روزهای دشوار و پر اضطرابی بر من و خانواده ام گذشته است و می دانم که بسیاری از هم میهنان دیگر نیز در موقعیت مشابهی قرار داشته اند. با اینهمه اگر با سخت کوشی و پایداری توانسته ایم دشواری ها را پشت سر بگذاریم، برپای خود بایستیم و روی نیاز به هیچ دری نیندازیم، باید خرسند

باشیم. به قول شاعر:

**شب های هجر را گذرانندیم و زنده ایم
ما را به سخت جانی خود این گمان نبود.**

سبک شعر شما چیست. کمی هم در این باره سخن بگویید.

در تعریف شعر سخن های بسیاری رفته است، اما من تعریفی را که شفيعی کدکنی، سراینده و پژوهشگر نامدار معاصر ارائه داده است، بیش از هر تعریف دیگری می پسندم: «شعر گره خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل گرفته باشد.» شفيعی کدکنی عاطفه، تخیل، زبان، موسیقی و تشکل را پنج عنصر سازندۀ شعر می داند و من نیز چنین می اندیشم. در سروده های بزرگان ادب پارسی که ماندگار شده و طی قرن ها از سینه ای به سینه دیگر انتقال یافته اند و نیز در شعر شاعران برجستۀ معاصر این عناصر پنجگانه با قوت حضور دارند. من در شعر به صورت گرایي یا «فرمالیسم» معتقد نیستم و بر این باورم که جوهر شعری را، هم در قالب های کهن، هم در وزن های نیمایی و هم در شکل های آزاد و بدون پایبندی به وزن و قافیه می توان وارد کرد. خود من در انواع این شکل ها و قالب ها طبع آزموده ام و بر این عقیده ام که برخی مفاهیم را در اشکال قدمایی بهتر می توان بیان کرد، اما برای بیان برخی دیگر بهره جستن از شکل های آزادتر بهتر و مناسب تر است. من از غزل های پرشور مولوی در آن وزن های پرحرکت و سیلابی به همان اندازه لذت می برم که از کارهای معاصرانی چون فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، مهدی اخوان ثالث و شفيعی کدکنی.

یکی از مشکلات و گرفتاری های ترسناک شما، حادثه سوختگی و جان به در بردن اعجاز آمیزتان از آن حادثه بود. چگونه آن دوره دشوار را از سر گذاراندید.

بلی اتفاقی سخت هولناک بود و گرفتاری های دیگری هم در بیمارستان به آن افزوده شد، چنانکه بیش از سه ماه میان مرگ و زندگی دست و پا می زدم و در واقع بیشتر به مرگ نزدیک بودم تا به زندگی. اما

پشتیبانی بی دریغ معنوی خانواده و دوستانی که از چهار سوی دنیا برایم پیام محبت می فرستادند و نیز اراده ماندن و زیستن سرانجام مرا از کام مرگ رهانید. در این میان بیش از هر کس دیگر وامدار همسر و خواهر و فرزندانم و نیز بانوی مهربانی از خویشاوندان هستم که کار و زندگی خود را در ایالتی دیگر رها کرد و هفته ها همراه با همسر و خواهر به مراقبت و پرستاری از من کمر بست. عامل دیگری که در بدترین احوال و در شب هایی که شدت درد و سوزش همۀ داروهای قوی مسکن را بی اثر می کرد، به من سخت یاری داد سروده های نغزی بود که از دوران کودکی از بیشتر شاعران بزرگ در حافظه داشتم. در آن شب ها بهترین پناهگاه من دامن آن بزرگان و به یاد آوردن دوباره شاهکارهایی بود که طی سالیان به نهانگاه سینه سپرده بودم. در آن شب های درد و بی خوابی، بسیاری از قصاید و غزل ها و برخی از آثار معاصران را که گمان می کردم از حافظه ام محو شده اند به گونه ای شگفت آور دوباره به یاد آوردم و بارها و بارها با خود مرور کردم. اثر تسکین بخش و آرام کننده آنها از نیرومندترین مسکن هایی که پزشکان تجویز می کردند صدها برابر بیشتر بود.

از فعالیت های ادبی خود در واشنگتن بگویید.

من و جمعی از یاران دوستدار شعر در حدود هیجده سال پیش گروهی به نام «شب های شعر واشنگتن» تشکیل دادیم که فعالیت آن در همۀ این مدت در پرتو جهد و همت دوستان و استقبال گرم ایرانیان ادب پرور منطقه بی وقفه ادامه یافته است. در گردهمایی های ما که خود شما هم چند بار، با بی اعتنائی به مسافت دراز بین نیوجرسی و واشنگتن، مهربانانه در آنها حضور یافته اید، به طور مرسوم نخست ادب شناسی آگاه در مقوله ای از شعر و ادب سخن می گوید، بخشی دیگری از وقت مجلس به شعرخوانی حاضران می گذرد و همواره تنی چند از هنرمندان ایرانی مقیم منطقه هم در میان ما حضور دارند و با نواهای دلپذیر و صدای گرم خود بر شور و حال مجلس می افزایند. غیر از این، من از حدود دودهمه پیش با روزنامۀ «ایران تایمز» در زمینه ترجمه و تحلیل مقالات سیاسی و بررسی کتاب ها همکاری داشته ام. نوشته های من افزوده بر «میراث ایران» و «ایران تایمز» در نشریات دیگری چون «مهرگان»، «بررسی کتاب» و «نگین» انتشار یافته است.

از اوضاع و احوال ایرانیان برون مرزی و امیدها و ناامیدی هایتان درباره آینده ایران بگویید.

ایرانیان برون مرزی در این سی سالی که از وقوع انقلاب می گذرد در هر جا که بوده اند در سایۀ سخت کوشی و استعدادشان وضع خود را به گونه ای

علیرضا کاخ ساز

Ali R. Kakhsaz, CPA, MAcc

ARKCPA.COM

© A. R. Kakhsaz & Company 818/713-9322

به یاد اردشیر محمص، کاریکاتوریست برجسته و نام‌آور ایران



چند روزی از مرگ جانسوز هنرمند شایسته و رنج‌دیده ایرانی، اردشیر محمص نمی‌گذشت، در یاد شبی بودم که همراه همسرم و تنی از دوستان به دیدار اردشیر که سخت ناتوان و بیمار بود، رفته بودیم، کاشانه اردشیر بسی ساده و فقیرانه، اما سرشار از سخاوت و علو طبع و بی‌نیازی بود. ساعتی در حضور آن مرد بزرگ بودیم و به شوکه‌ها و دردهای ناشی از نامهربانی مردم با حسرت و تأسف گوش کردیم.... در عالم این خاطره‌ها بودم که چشمم به دو شماره از روزنامه خراسان افتاد که دوستی برایم از مشهد آورده بود تا با شیوه نوشتاری آن بیشتر آشنا گردم. با کنجکاوی صفحات روزنامه را مرور کردم که با تعجب و تأسف به گزارش کوتاه نازیبا و تأسف‌آوری درباره اردشیر محمص برخورددم. این گزارش پرطنه درباره هنرمندی بود که کاریکاتورهاش زمانی که هنوز از سلامتی جسمی برخوردار بود، نقش روزنامه‌های معتبری چون نیویورک

تایمز می‌شد و بر کتاب مجموعه کارهایش شخصیت‌های جهانی چون رمزی کلارک، وزیر دادگستری سابق آمریکا مقدمه می‌نوشتند.

محمص هنرمند پیشکسوت و مبارزی بود که نه از شاه و شهنه و نه از ملا و آخوند می‌ترسید. او با نوک قلم و کاریکاتورهاش، تاریخ پر از ظلم و فشار و خفقان عصر خود را ثبت می‌کرد. آثار او دیکتاتورها و زورگویان را به هراس می‌انداخت. اردشیر به فکر اندوختن مال و منال با هنرش نبود. او با همه سختی‌ها و درگیری‌های مالی، تنها در پی به تصویر کشیدن نابرابری‌ها، بی‌انصافی‌ها، شکنجه‌ها، اعدام‌ها و خفه کردن صداهایی بود که برای مردم و آزادی و دموکراسی تلاش می‌کردند.

راه اردشیر محمص، آغازی بود برای نقاشان بعدی و نسل‌های جوان‌تری که با صداقت به او و کارهایش دلبستگی داشتند. پیروان محمص در تلاش برای ادامه راه او، گویا می‌خواستند بگویند، اگر تو به خاطر بیماری از به روی کاغذ آوردن افکار ناتوانی، ما راحت را ادامه خواهیم داد و مکتب آزادمنشی، بی‌پروایی و بلندپروازی و بی‌نیازی‌ات را برای نسل‌های آتی جاودانه خواهیم کرد.

اخیرا پس از سال‌ها، بالاخره به همت چند تن از هنرمندان و عاشقان آثار اردشیر محمص، چون شیرین نشاط و نیکزاد نجومی نمایشگاهی از کارهای بسیار تکان‌دهنده و متهورانه او در Asian Society برگزار شد. این نمایشگاه مورد بازدید هزاران هزار ایرانی و غیر ایرانی قرار گرفت. متأسفانه اردشیر به خاطر بیماری مهلکش نتوانست از نزدیک ببیند که بازدیدکنندگان از بازگشایی گوشه‌هایی از تاریخ تاریک معاصر ما به وسیله او چه تحسین و تقدیری می‌کنند. شاید دیدن این تحسین و تقدیرها می‌توانست تسکینی باشد بر زخم‌های روحی و جسمی او.

گشایش نمایشگاهی از کارهای او در دوی و مطرح شدن محمص در ایران جهت شناساندنش به نسلی که هیچگاه او را ندیده بودند و اسم و آثارش زیر سانسور شدید برایشان ناآشنا و بیگانه بود، حرکتی بود که خیلی دیر شروع شد چرا که زمان مرگ و خداحافظی همیشگی اردشیر فرا رسیده بود.

«میراث ایران» چند سال پیش، برای زنده نگهداشتن و جاویدان کردن نام او در کنار نام کمال‌الملک‌ها، مصاحبه‌ای از وی توسط هنرمند ارزنده، نگار احکامی به چاپ رساند. اردشیر خود خواسته بود تا نگار این مصاحبه را انجام دهد. فقدان و سفر دایمی و ابدی اردشیر محمص، شاید هشداری باشد که تا دیر نشده، قدر هنرمندان و خدمتگزاران واقعی فرهنگ و ادب خود را بدانیم و در حیات آنها ارزش‌ها و خوبی‌های آنها را ارج بگذاریم.

اکنون آن نوشته روزنامه خراسان، ۱۵ اکتبر ۲۰۰۸، شماره ۱۷۱۰۶، را بدون هیچگونه کم و کاست برای خوانندگان میراث ایران قید می‌کنیم: «کیهان — رادیو فرهنگ در برنامه عصرگاهی روز یکشنبه خود در اقدامی که گویا از سر ناآگاهی بود به تعریف و تمجید از اردشیر محمص، طراح و کاریکاتوریست ضدامام و حامی سلمان رشدی پرداخت. همچنین در همان شب در رادیو پیام توسط سهیل م.، شاعر معاصر نیز به طور ویژه‌ای از محمص تجلیل شد.»

شاهرخ احکامی

چشمگیر بهبود بخشیده‌اند. نسل دوم ایرانیان برون مرزی امروز در همه زمینه‌های فعالیت، از دانش و فن گرفته تا بازرگانی و فیلم‌سازی در کشورهای محل اقامت‌شان نمایندگان برجسته‌ای دارد و این مایه نهایت خرسندی و دلگرمی است. آنچه که موجب دلسردی است این که گروه‌های سیاسی و یا آن چیزی که از آن به نام «اپوزیسیون» یاد می‌شود، حتی بیشتر از نخستین روزهای بعد از انقلاب در حالت تشنگی و پراکندگی به سر می‌برند و چشم‌انداز چندان امیدبخشی نیز در جهت تشکل و یکپارچگی آنان و تأثیرگذاری بر رویدادهای داخل کشور و شکستن حصار اختناق و انحصار قدرت در پیش رو نیست. به همین سبب هر تغییری که قرار است روی دهد باید از داخل آغاز شود و من از این که هم‌میهنان درون مرز سرانجام چنین تغییری را پدید آورند، ناامید نیستم و بیتی از یک غزل زیبای شفیعی کدکنی را حسب حال آنان می‌دانم.

ز برون کسی نیاید چو به یاری تو اینجا
تو ز خویشتن برون آی و طلسم کار بشکن

صحبت از شاعری و سروده‌هایتان بود.

از شاعران معاصر کدامیک بیشتر مورد

علاقه شما هستند؟ شعر معاصر در پی

از میان رفتن بسیاری از غول‌های شعر و

ادب معاصر به نظر شما در چه وضعیتی

به سر می‌برد؟

نیم قرن قبل از انقلاب از نظر شکوفایی ادبی، هم در عرصه شعر و هم در پهنه داستان و نمایشنامه‌نویسی دوران بسیار پرباری بود و همانگونه که شما هم اشاره کرده‌اید ما شاهد ظهور غول‌هایی در این پهنه‌ها از بهار و پروین اعتصامی، نیما و هدایت و چوبک گرفته تا توللی و اخوان ثالث و نادرپور و فریدون مشیری و شاملو و سپهری و فروغ و شفیعی کدکنی و خویی و سعدی و گلشیری و سیمین بودیم. بسیاری از این بزرگان سال‌هاست به جمع رفتگان پیوسته‌اند و معدودی که مانده‌اند، سنین بالای عمر را می‌گذرانند. از سوی دیگر از هنگام وقوع انقلاب تا کنون هنوز، تا آنجا که من می‌شناسم، چهره‌ای که در حد یکی از آنان که نامشان در بالا رفت باشد، ظهور نکرده است. البته گاه رگه‌های نویدبخشی در کار برخی شاعران و نویسندگان متعلق به نسل بعد از انقلاب می‌توان دید و چون سرزمین ما هیچگاه از حجت شعر و ادب خالی نبوده است، بگذارید امیدوار باشیم که در سال‌های پیش رو شاهد برخاستن غول‌های دیگری در صحنه شعر و ادب ایران خواهیم بود. من از آثار همه بزرگانی که در بالا به آنها اشاره شد سخت بهره و لذت برده‌ام اما با شعر اخوان ثالث، سهراب سپهری، و فروغ فرخ‌زاد و شفیعی کدکنی عالم دیگری داشتم. از میان این بزرگان شعر و ادب به روان کسانی که رفته‌اند درود می‌فرستم و برای آنان که مانده‌اند سال‌های دراز دیگری از زندگی پر بار و از شادی و بهروزی سرشار، آرزو می‌کنم.

فرخی یزدی

سراینده لب دوخته

هرمز بصاری (سوئد)



میرزا محمد، فرزند محمد ابراهیم سمسارزاده یزدی با برنامه (تخلص) «فرخی یزدی»، به سال ۱۲۶۶ شمسی هنگامی که ناصرالدین شاه قاجار بر ایران فرمان می‌راند، در شهر یزد زاییده شد. هنوز کودک بود که پدرش را از دست داد و از همان دوران گرفتار درد و رنج فراوان گردید و ناچار کارگری نانوائی شد و با بردن نان به خانه این و آن، با آنان آشنایی و رفت و آمد پیدا کرد. وی چند کلاسی هم در یک آموزشگاه فارسی که وسیله انگلیسی‌ها دایر شده بود درس خواند، ولی نتوانست درسش را آنطور که می‌خواست دنبال کند. این بود که در سن ۱۴ یا ۱۵ سالگی درس خواندن را رها کرد، ولی با خواندن کتاب و روزنامه به دانش خود می‌افزود. فرخی از همان دوران کودکی با مردم بود و با رنج و دردشان آشنا. او سری پر شور و اندیشه‌ی انقلابی و طبعی روان در سرایندگی داشت و چون بخوبی می‌توانست بسراید، گرفتاری‌ها و دردهای مردم را که می‌دید و یا خود با آن روبرو بود، با سرایش سروده‌ها آنها را به نظرشان می‌رسانید و آنان را به برخاستن و ایستادگی در برابر بیدادگران و ستم‌پیشگان برمی‌انگیخت. نمونه‌ی از این گونه سروده‌هایش را می‌خوانیم:

ای توده جم قیام یکباره کنید

بیچارگی عوم را چاره کنید

زنجیر اسارتی که بر پای شماسست

خویست به دست خویشتن پاره کنید

فرخی با اینکه از آموزش عالی بهره‌ی نداشت، ولی خامه‌ی توانا در نوشتن و زبانی گویا و آتشین در سرودن داشت و سروده‌های ساده و در عین حال سنگین او گواه آن است که از سرایشگران هم‌زمانش پیش‌تر بود. او پس از رها کردن درس و مدرسه به کارگری پرداخت و زمانی نیز پارچه‌بافی کرد و در اجتماع و جامعه بود که آنچه را می‌بایست بیاموزد، آموخت. وی همیشه به اندیشه راه و چاره‌ی برای نجات و رهایی زحمتکشان از درد و ستم بود. فرخی آزادی را برتر از هر چیز می‌دانست. چنانکه می‌گوید:

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی

که روحبخش جهانست نام آزادی

اگر خدای به من فرصتی دهد یک روز

کشم ز مرتجعین، انتقام آزادی

او که کارگری رنج‌دیده و مردی آگاه بود و در سرشوری انقلابی داشت، به گروه مشروطه‌خواهان یزد پیوست و همیشه در سروده‌هایش آشکارا و بدون ترس مفهوم انقلابی و جانبداری از گروه زحمتکشان را بیان می‌کرد تا اینکه به همین سبب لبانش را به فرمان ضیغم‌الدوله فرمانروای ستم‌پیشه یزد به هم دوختند. بدین قرار که چون ضیغم‌الدوله ستمش به مردم از اندازه گذشت، فرخی بر آن شد تا با سرودنی هشدار به این بیدادگر ستم‌پیشه بدهد. این بود که در نوروز ۱۲۹۰ شمسی سرودی ساخت و گفت:

عید جم شد ای فریدون خو، بُت ایران زمین

مستبدی خوی ضحاک‌ی ست، این خو، نه دست

تا ز ظالم می‌نماید عدل، سلب احترام

هر زمان این شعر می‌گوییم، پی خشم کلام

مجلس شورای ملی تا ابد پاینده باد

خسرو مشروطه ما تا قیامت زنده باد

وقتی این سروده به گوش ضیغم‌الدوله رسید، سخت خشمگین شد و دستور داد فراشان فرخی را دستگیر و پس از چوبکاری فراوان او را به فلک بستند و ضیغم‌الدوله

که هنوز آتش خشمش فروکش نکرده بود، نخ و سوزن خواست و دستور داد لبانش را بدوزند که فرشاشی هم با سوزن لحاف‌دوزی در حکومت‌خانه‌ی یزد، لبان فرخی را به جرم حق‌گویی به هم دوخت و سپس به زندانش انداختند. فرخی پس از آزادی از زندان به تهران رفت و عضو انجمن ادبی شد و با روزنامه‌ها نیز همکاری می‌کرد و مقاله‌های تند علیه استبداد و دیکتاتوری می‌نوشت. در سال ۱۳۰۰ شمسی روزنامه توفان را منتشر کرد که طی هفت سال پانزده بار توقیف شد و به سال ۱۳۰۲ شمسی که احمدشاه فرمان نخست‌وزیری سردار سپه (رضاشاه بعدی) را صادر کرد، فرخی در سرمقاله‌ی توفان با تیتیر «تعبیر خواب ندیده» علیه سردار سپه نوشت که در آخرش غزلی بود با این مطلع: «خواب ندیده‌ست که تعبیر می‌کنند».

بیشترین حمله و انتقاد تند فرخی در روزنامه توفان متوجه قوام‌السلطنه و خانواده او بود. در غزلی می‌گوید:

محو شد ایران، ز اقدام قوام‌السلطنه

محو بادا در جهان نام قوام‌السلطنه

و یا:

بدیختی ایران ز دو تن یافت دوام

این نکته مسلم خواص‌ست و عوام

آن دولت انگلیس را بود «وثوق»

این سلطنت هُنود را هست، قوام

پس از توقیف همیشگی‌ی روزنامه توفان، فرخی روزنامه «طلیعه آیین افکار» را منتشر کرد و پس از توقیف این روزنامه، وی به کرمان تبعید شد. پس از بازگشت به تهران با رضاشاه به مخالفت برخاست و مقاله‌ها و سروده‌هایی تند می‌نوشت. مانند:

ای داد که راه نفسی نیست

راه نفسی بهر کسی پیدا نیست

شهری‌ست پُر از ناله و فریاد فغان

فریاد که فریاد رسی پیدا نیست

وی در دهمین جشن انقلاب اکتبر روسیه شوروی به همراه گروهی از تهران که دعوت شده بودند به روسیه رفت و یازده روز در آن کشور بسر برد و غزلی با این مطلع سرود:

در جشن کارگر چو زدم فال انقلاب

دیدم به فال نیک بُود حال انقلاب

فرخی در سال ۱۳۰۷ شمسی به نمایندگی‌ی مجلس شورایملی رسید و با طلوعی نماینده رشت جزو اقلیت قرار گرفت که با دولت سر مخالفت داشت و چون بقیه موافق دولت بودند، در یک جلسه مجلس پس از سخنرانی‌ی او، نمایندگان به او دشنام‌ها داده و به سختی کتکش زدند و پس از چندی او در مجلس پناه گرفت، ولی این پناهندگی سودی برایش به بار نیاورد و پس از سختی‌ها و آوارگی‌های فراوان، در تابستان ۱۳۰۹ شمسی به مسکو فرار کرد. در مسکو نیز از حکومت شوروی انتقاد می‌کرد تا آنجا که وی را از آن کشور نیز اخراج می‌کنند و چون دولت ایران هم او را نمی‌پذیرفت، ناچار به برلین در آلمان رفت و در آنجا روزنامه آتش را منتشر کرد. به هر روی پس از مدتی تیمورتاش، وزیر دربار رضاشاه، با وی ملاقات و به او اطمینان خاطر می‌دهد که در ایران به او آزاری نرسانند. با این ترتیب او به سال ۱۳۱۲ شمسی به ایران باز می‌گردد، ولی پس از چندی، چند نفر به عنوان طلبکار مالی او را به دادگاه و سپس به زندان می‌کشاند. فرخی تا پایان عمر به ازدواج تن درنداد. وی به سال ۱۳۱۶ به جرم اهانت به شاه، دوباره گرفتار زندان شد که می‌بایست پس از سه سال آزادی را به دست آورد، ولی در ۲۴ مهرماه سال ۱۳۱۸ با آمپول هوا که توسط پزشک احمدی در گرمابه‌ی بیمارستان زندان موقت به او زده شد، زندگی

برون ریز آنچه، تو داری!

ماهرخ پورزینال

تو هم از نسل بدفرجام زن بودی
تو هم چون من،
ز یک فرهنگ و یک آئین و یک رسم کهن بودی
نبودی اهرمن اما ز اهریمن بتر کردی
صفا و مهربانی را تو می دیدی، ولی کی درک می کردی
گریزان بودی از بیگانه و از آشنا، یکجا
فرار از آشیان کردی بسی بی جا
چو خورشید از پس کهمسار سر می زد،
تو چون پا در هوای خودسر، آن را ترک می کردی.
تو همگون شرابی تازه زندانی، به زندانگاه خم بودی
تو در خود، آه ای خود کامه، گم بودی!
ندیدی تربیت، تا واژه تعلیم آموزی
بسان اسب‌های سرکش تازی،
ز نادانی، رمیدی سوی میدان‌های هر بازی
نکردی یاد از درس و کتاب و دانش اندوزی
چو گم گشتی درون کوچه‌های فتنه‌انگیزی!

چه آسان کوله‌بار کودکی بستی
چو آموزش گرفتی درس تردستی
بسان کولیان، با کوله‌بار خالی بی تجربی‌هایت،
هراس آلوده کوچیدی، ز هر کویی به کوی و برزنی دیگر
به تزویر و ریا بستی کمر تا بازیابی راه خوشبختی
ندیدی، آه جز، سختی
تو کی آموختی از کس، زبان مهربانی را
«زمان» دادی به باد آخر، ز کف دادی جوانی را!

پشیمانی، پشیمان، خوب می دانم
که، از این زندگی دل پر زخون داری
برون ریز آنچه پنهان در درون داری
نور دیدی به مرز و بوم این دنیا، که دنیایی دیگر یابی
سفر کردی که یار و غمگساری خوب تر یابی
کنون پایان راه را، زیر سر داری،
بگوا جان چه از این جستجو داری؟
برون ریز آنچه، تو داری!

سوگواران را مجال بازدید و دید نیست
بازگرد ای عید از زندان که ما را عید نیست
گفتن لفظ مبارک باد طوطی در قفس
شاهد آینه، دل داند که جز تقلید نیست
عید نوروزی که از بیداد ضحاک غراست
هر که شادی می کند از دوده‌ی جمشید نیست
سر به زیر پر از آن دارم که با من این زمان
دیگر آن مرغ غزلخوانی که می نالید نیست
بی گناهی گر به زندان مُرد با حال تباه
دولت مظلوم‌کش، هم تا ابد جاوید نیست
هرچه عریان تر شدم گردید با من گرم‌تر
هیچ یار مهربانی بهتر از خورشید نیست
وای بر شهری که در آن مزد مردان درست
از حکومت غیر حبس و کشتن و تبعید نیست
صحبت عفو عمومی راست باشد یا دروغ
هرچه باشد از حوادث فرخی نومید نیست

خاستگاه‌ها:

۱. زندگی و شعر فرخی یزدی پیشوای آزادی. ۲. دیوان فرخی. ۳. نوشتاری از
دکتر پرویز داورپناه

آژانس مسافرتی ایراکسپرس



- اطلاعات صحیح و مطمئن
- قیمت‌های مناسب و ارزان، ولی دقیق و واقعی
- سرویس و سطح اطلاعات عالی حرفه‌ای، قضاوت با شما...
- برابر است با چهار دهه خدمات هوایمایی بازرگانی به ایرانیان
- گرام مقیم آمریکا توسط یکی از قدیمی‌ترین مدیران آن،

بهمین امیرحکمت

(888) 277-0823

(800) 408-7651

airexpress@cox.net

مقاله پیوست زیر عنوان «نقش گیلان در استقرار دوباره مشروطیت» تقدیم می‌شود که چنانچه مقتضی بدانند برای روشن شدن گوشه‌ای از تاریخ مشروطه ایران به چاپ برسانند.

متأسفانه مبارزات آزادی‌خواهان و مجاهدان جان بر کف گیلان و ایل بختیاری که به فتح پایتخت و عزل محمدعلیشاه از سلطنت انجامید، به قدری در تاریخ کمرنگ نشان داده شده که کمتر کسی می‌داند که محمدعلیشاه پس از فرونشاندن شورش دلیرانه مردم آذربایجان، چگونه یکباره با زن و فرزندان خود به سفارت روس پناهنده شده است. به طوری که همه ساله به مناسبت ۱۴ مرداد سالروز مشروطیت نامی از فدakarهای مجاهدان گیلان و ایل بختیاری در میان نیست. در حالی که فتح تهران که به عزل محمدعلیشاه از سلطنت منجر شد با همه عظمت و اهمیتی که داشت می‌توانست در همان زمان به تغییر سلطنت قاجار و برقراری رژیم جمهوری منجر شود. لیکن چنانچه در تاریخ می‌خوانیم دولت‌های روس و انگلیس که یکجا با انقلابیون ضد رژیم تزاری درگیر بوده و دیگری از هر گونه جنبش‌های آزادیخواهانه در مجاورت هندوستان بیم داشته خیلی زود دست به کار شده به کمک ایادی خود فرزند صغیر ۱۳ ساله محمدعلیشاه را به سلطنت برگزیدند و سلسله قاجار را با همه مفاسدی که داشت تثبیت کردند.

درباره تاریخ مشروطه ایران بسیار نوشته شده و نام آزادیخواهان و روشنفکران و مجاهدانی که در آن دوران انحطاط و عقب ماندگی اجتماعی کشور که بر اثر ناتوانی و خودکامگی فرمانروایان به خصوص شاهان مستبد و بی‌کفایت قاجار به وجود آمده و در زمانی که دنیا به سرعت به سوی پیشرفت‌های علمی و اجتماعی در حرکت بوده، ایران را در محاق جهل و ظلمت گذارده بودند، کم و بیش آورده شده است که مروری هر چند کوتاه بر آنها برای همه بخصوص نسل جوان جالب و آموزنده است.

متأسفانه نقل وقایع تاریخی آنهم در دوران مورد بحث که کشور از وسایل ارتباطی بکلی محروم بوده، اگر هم با حُب و بغض و تعصب شخصی و قومی همراه نباشد اغلب به ملاحظات سیاسی و اجتماعی، بعضی وقایع بیشتر و برخی دیگر کمتر یا بکلی بی‌اهمیت نشان داده می‌شود. در این مقاله ضمن تأیید بسیاری از کوشش‌ها و وقایع مربوط به انقلاب مشروطیت ایران و فدakarهای مجاهدان راه آزادی، بر آن است که گوشه‌ای از مبارزات آزادیخواهانه ملت ایران را که در کتاب‌های تاریخی کمرنگ تر نشان داده شده در حالی که در حقیقت مؤثرترین و اصلی‌ترین عامل تثبیت مشروطیت ایران بوده روشن سازد.

انحلال مجلس اول شورایملى

در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ (برابر با ۵ اوت ۱۹۰۶ و ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴) فرمان مشروطیت در واپسین دوران سلطنت مظفرالدین شاه توشیح گردید. به علت اعتراض مردم که نام ملت در فرمان نیست، فرمان دیگری صادر شد. مجل شورایملى در ۱۵ مهر ۱۲۸۵ (برابر با ۷ اکتبر ۱۹۰۶ و ۱۸ شعبان ۱۳۲۴) با حضور ۶۴ نفر از نمایندگان ملت که عموماً از آزادیخواهان برجسته صدر مشروطیت و از طبقات ششگانه مردم انتخاب شده و دو رهبر روحانی عالیمقام آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی و آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی نیز در میان آنها بودند در کاخ گلستان افتتاح شد که بعداً به میدان بهارستان، خانه سابق میرزا حسین خان سپهسالار (محل فعلی) انتقال یافت.

قانون اساسی مشروطه دیماه ۱۲۸۵ (برابر با اول ژانویه ۱۹۰۷ و ۱۴ ذیقعه

۱۳۲۴) به توشیح مظفرالدین شاه رسید و در زیر آن محمدمیرزا ولیعهد و میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله صدراعظم امضا نمودند.

مظفرالدین شاه در ۱۶ دیماه ۱۲۸۵ (برابر با ۸ ژانویه ۱۹۰۷ و ۱۴ ذیقعه ۱۳۲۴) درگذشت و ده روز بعد محمدعلیشاه تاجگذاری کرد. او در جریان تصویب قانون اساسی و متمم آن و همچنین چگونگی تصویب قوانین انتخاب و معرفی وزیران و موارد دیگر دریافت که برخلاف آنچه فکر می‌کرده، مجلس تنها مرکز قانونگذاری نیست بلکه در مقام نمایندگی ملت خود را مکلف می‌داند که همه امور مملکت را زیر نظر داشته باشد. در مراسم تاجگذاری محمدعلیشاه، نمایندگان سیاسی خارجی و همه رجال جز نمایندگان مجلس شرکت داشتند و این اولین واکنش کینه‌توزانه محمدعلیشاه نسبت به مجلس بود. میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله صدراعظم برای اجرای نظرات مستبدانه او مناسب نبود.

علی اصغر اتابک امین‌السلطان را که در شدت عمل و سرکوب ملت سابقه داشت از اروپا خواست و در ربیع اول ۱۳۲۵ به صدارت عظمی منصوب کرد. اتفاقاً او هم که با دیدن تمدن پیشرفته اروپا دیگر آن امین‌السلطان گذشته نبود، روزی که همراه آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی از مجلس بیرون می‌آمد در میدان بهارستان ترور شد.

خلاصه محمدعلیشاه از همان ابتدا، بنای کشمکش با مجلس را گذاشت. بالاخره تصمیم گرفت کار را یکسره کند. نمایندگان مجلس را که بسادگی حاضر به ترک مجلس نبودند لذا در ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ به وسیله لیاخوف فرمانده روسی قزاقخانه مجلس را به توپ بست. عده‌ای از وکلا که در مجلس بودند کشته و مجروح شدند. کسانی که به مسجد سپهسالار (مجاور مجلس) گریخته بودند دستگیر و کسانی که خود را در خطر می‌دیدند هر یک به گوشه‌ای فرا رفتند.

به این ترتیب مجلس تعطیل شد و برای اینکه دیگر کسی جرأت نافرمانی و آزادیخواهی نکند، دادگاه فرمایشی در باغشاه تشکیل داد و عده‌ای از آزادیخواهان بنام را که با روزنامه، سخنرانی و فعالیت‌های مجدانه خود در بیداری مردم و مبارزه با فساد و استبداد و مجاهدت داشته‌اند از قبیل جهانگیرخان صوراسرافیل، حاج میرزا نصرالله ملک‌المکملین حاج میرزا ابراهیم نماینده تبریز، شیخ احمد خراسانی، قاضی اردانی مدیر روزنامه روح‌القدس، شیخ جمال واعظ که به همدان گریخته بود دستگیر و اعدام شدند. دو رهبر روحانی سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی به قم تبعید شدند. به این ترتیب مجلس منحل و فاتحه مشروطیت خوانده شد. و دوران اختناق جدیدی به وجود آمد که به «استبداد صغیر» مشهور است.

پس از انحلال مجلس، محمدعلیشاه برای تسکین افکار عمومی و اطلاع نمایندگان سیاسی خارجی اعلامیه‌ای به این مضمون انتشار داد:

«چون انجمن‌های بی‌شماری سبب هرج و مرج شده و روزنامه‌ها و ناطقین به کمک آنها نزدیک بود رشته انتظام مملکت را برهم زنند و مجلس هم از آنها حمایت می‌کرد، ما هم تا سه ماه دیگر مجلس را منفسل نمودیم و بعد از این وکلای متدین ملت و دولت دوست انتخاب شده با مجلس موافق قانون اساسی، پارلمان مفتوح و مشغول کار گردد. محمدعلیشاه»

اقدامات خصمانه محمدعلیشاه نه تنها در آزادی‌خواهان تزلزلی ایجاد نکرد بلکه آنان را جری‌تر ساخت و به مبارزات روح تازه‌ای بخشید.

شورش تبریز

تبریز اولین شهری بود که علناً طغیان برافراشت. شهرهای دیگر هم بنای شورش گذاشتند ولی شورش تبریز بزرگتر و نمایان‌تر بود. مقاومت سرسختانه و مسلحانه مردم آذربایجان که به زعامت انجمن ایالتی



و رهبری آزادیخواهان بخصوص فرماندهی دو مرد شجاع و جوانمرد ستارخان و باقرخان که از مردم عادی بودند جالب و قابل ستایش است.

محمدعلیشاه عین‌الدوله را که خود زمانی صدراعظم مقتدر و در سرکوب مشروطه‌خواهان دست توانایی داشت، همراه محمد ولیخان سپهدار تنکابنی فرمانده قشون اعزامی با اختیارات تام برای سرکوبی آزادیخواهان به استانداری آذربایجان فرستاد. ناگفته نماند که عین‌الدوله با همه قدرت، شخصیت و اختیاراتی که داشت تا آخرین روز والی‌گری خود در آذربایجان نتوانست از دروازه شهر تبریز (باسمنج) جلوتر برود و پس از خاتمه ماجرا نیز از همانجا به تهران بازگشت.

دولت از مقاومت سرسختانه مردم غیور آذربایجان به تنگ آمده و بر آن شد که راه ورود آذوقه را به تبریز ببندد. سران شورش که در اثر یازده ماه جنگ و ستیز خسته شده بودند دیگر تحمل گرسنگی مردم ستمدیده که برای رفاه حال آنها به پا خاسته بودند در خود ندیده و درصدد چاره‌جویی برآمدند.

احمد کسروی تبریزی در کتاب تاریخ مشروطه ایران (ج. ۳، ص ۹۰۳)، که کتابی مشروح و معتبر است و گاهی وقایع مبارزات آزادیخواهان مردم آذربایجان را روز به روز آورده، می‌نویسد: «در این زمان نامه‌ای از کنسول انگلیس به انجمن ایالتی رسید، مبنی بر اینکه چون دولت ایران از باز کردن راه خودداری می‌کند، دولت‌های روس و انگلیس آماده‌اند که خود راه ورود خواربار را به شهر باز کنند. انجمن ایالتی و سران شورش که غرور ملی آنها از این پیشنهاد به جوش آمده بود پاسخ دادند که نیازی به مداخله خارجی‌ان ندارند و خود مستقیماً با محمدعلیشاه وارد مذاکره می‌شوند.

کسروی اضافه می‌کند: «این پیشنهاد به تبریزیان سخت افتاد. حاج مهدی آقا اشک از دیده فرو ریخت. ستارخان گفت، شما با محمدعلیشاه کنار بیایید و پروای مرا نکنید. من بر اسب خود نشسته بی‌راهه خود را از ایران بیرون اندازم و روانه نجف شوم».

به روایت کسروی، متن تلگراف که به شاه مخابره شد به دست نیامده ولی مضمون آن چنین بوده «شاه بجای پدر و توده بجای فرزندان است. اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ داد، نباید همسایگان با در میان گذارند. ما هر چه می‌خواستیم از آن درمی‌گذریم و شهر را به علیحضرت می‌سپاریم. هر رفتار با ما می‌خواهید بکنید و علیحضرت بیدرتگ دستور دهند راه خواربار باز شود و راهی برای سپاهیان روس به خاک ایران باز نماند».

محمدعلیشاه که از مقاومت سرسختانه مردم آذربایجان به تنگ آمده و منتظر چنین روزی بود، پاسخ دلگرم کننده داد و راه ورود آذوقه باز شد و باب مذاکره و مکالمات تلگرافی آغاز گردید و عفو عمومی داده شد. شاید به خاطر همین وعده و نویدهای دروغین شاه بود که به نقل از ابراهیم فخرایی در یادداشت‌هایی که پس از مرگ سپهدار از او انتشار یافته (مجله رنگین کمان، سال سوم، شماره ۷۴)، نوشته شده که «تقی‌زاده به تلگرافخانه آمده اصرار داشته به تهران حمله نکند. مصلحت نیست.»

شورش گیلان

از آغاز مبارزات مشروطه‌خواهی مردم ایران، آزادیخواهان، روشنفکران و روزنامه‌نگاران گیلان به انحاء مختلف با عوامل استبداد و در مبارزه و ستیز بوده و با سران مشروطیت در تهران و مراجع عظام نجف همگامی داشته و در ارتباط بوده‌اند. در جریان کشمکش محمدعلیشاه با مجلس و سپس انحلال مجلس و سختگیری‌ها و شدت عمل دولت علیه آزادیخواهان بخصوص مقاومت دلیرانه مردم تبریز، گیلان خود را برای یک مبارزه بنیادی برنامه‌ریزی شده ملی آماده می‌ساخت.

انجمن‌های پنهانی دور از چشم در گوشه و کنار گیلان به ویژه در رشت، بندر انزلی و فومنات و تالش تشکیل و در هر فرصتی به نوعی به مبارزه می‌پرداخته‌اند. اگرچه انجمن ایالتی رشت در ایجاد هماهنگی انجمن‌ها نقش داشت، لیکن در این موقع که محمدعلیشاه با تعطیل مجلس شدیداً به سرکوبی آزادیخواهان کمر بسته بود ضرورت ایجاد می‌کرد که نیروها متمرکز شود تا در فرصت مناسب قدرت کوبنده و مؤثر باشد.

میرزا کریمخان رشتی و کمیته ستاد

در بحبوحه مبارزات آزادیخواهان گیلان میرزا کریمخان رشتی (خان اکبر) وارد صحنه می‌شود. او نامش عبدالکریم متولد ۱۲۵۱ خورشیدی، دارای تحصیلات علوم قدیمه در حوزه علمیه مسجد صالح آباد رشت، فرزند حاج محمد کاظم وکیل‌الرعا، معروف به حج وکیل از مالکین گیلان دارای هوشی سرشار، روحیه‌ای متهور و جسور، فکری روشن، آشنا به پیشرفت‌های علمی و اجتماعی جهان متمدن و تاریخ پرافتخار گذشته ایران و اطلاعات کافی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایرانیان مقیم خارج و همچنین اطلاع از نهضت‌های انقلاب سوسیالیستی روسیه علیه رژیم تزاری بوده و ضمناً از فساد دولتی و روش استبدادی رایج در کشور و عقب‌ماندگی ایران از کاروان تمدن متأثر و ناراضی بود و آرزوی شدیدی در ترقی و اعتلای ایران در سر داشت.

ابراهیم فخرایی در کتاب جنبش مشروطیت صفحه ۱۹۹ می‌نویسد: «فرزندان حج وکیل نه نفر بودند که در رأس آنها میرزا کریمخان رشتی (خان اکبر) جای داشت. میرزا کریمخان مردی زیرک و سیاستمدار بود. گرچه از سه برادر دیگرش مجیب‌السلطنه، عبدالسلطان و معزالسلطان کوچک‌تر بود، اما از لحاظ هوش و ذکاوت بر آنها تفوق داشت و دستوراتش را برادرانش بی‌چون و چرا اطاعت می‌کردند. حتی سپهدار رشتی، سردار معتمد، مبصرالملک و مجیب‌السفرا که پسر عموهایش بودند و «خبر الکلام» همه را «آل امشه» می‌نامید نمی‌توانستند دستوراتش را نادیده بگیرند.

(خبر الکلام، نام روزنامه‌ای بوده به مدیریت شیخ ابوالقاسم افصح‌المتکلمین و امشه، نام یکی از دهات اطراف رشت).

او در نخستین گام بر آن شد که همه انجمن‌های آزادیخواهان را در یک جا متمرکز کند... و همراه برادرانش بخصوص عبدالحسین خان معزالسلطان که از او بزرگتر ولی بی‌باک و جنگجو و همواره به فرمان بوده، با عزمی راسخ و جسارت بی‌نظیر و قبول هر گونه خطرات احتمالی با یک برنامه‌ریزی صحیح و مدبرانه که کاملاً سری و از آزادیخواهان سرشناس گیلان تشکیل می‌شد.

اعضای کمیته ستار رشت عبارت بودند از: میرزا کریمخان، سه برادرش، عبدالحسین خان (مغزالسلطان، میرزا حسن خان (عمیدالسلطان) احمدعلی خان امشه‌ای، سیدیجی ندامانی (ناصرالاسلام) میرزا حسین خان کسمایی، علیمحمدخان تربیت، حج حسین اسکندانی، جوادخان ناصرالملکی، مشهدی مختار اردبیلی، آقاگل میخ فروش، رحیم شیشه‌بر، میرزا محمدعلی مغازه، (گیلان در جنبش مشروطیت ص ۱۱۳)

کمیته ستار رشت دارای دو کمیسیون بود: ۱. کمیسیون جنگ که مسؤول تدارک مهمات و تجهیزات جنگی و آموزش مجاهدین داوطلب بود که در آن فرماندهان ارمنی، قفقازی و آذربایجانی هم شرکت داشتند. ۲. کمیسیون مالی به منظور جمع‌آوری اعانه برای هزینه‌های لازم.

کمیته ستار همانطور که از نامش پیداست کاملاً سری بوده و عملاً یک مبارزه

دارالترجمه صداقت‌پور

مترجم رسمی دادگاه‌های نیویورک

ترجمه اسناد رسمی از فارسی به انگلیسی، تحریر نامه‌های بازرگانی و گواهی امضاء

Sedaghatpour Translation Office

11 Middle Neck Rd., Great Neck, NY 11021

Tel: 516.829.2939

Fax: 516.829.7783

عصرها و یکشنبه‌ها با تعیین وقت قبلی

انجمن ام اس ایران آشنایی با انجمن MS IRANIAN MS SOCIETY

شاید نام بیماری ام اس را شنیده باشید. ام اس که مخفف نام «مالتیپل اسکلروزیس» یک بیماری مزمن دستگاه عصبی است که بخش‌های مغز و نخاع را گرفتار می‌کند. بیماران مبتلا به ام اس ممکن است بعضی از توانایی‌های خود را به سبب این بیماری از دست بدهند. ام اس افراد جوان، فعال و باهوش جامعه را گرفتار می‌کند. انجمن دست تمامی افراد یارینگر را به گرمی می‌فشارد و پذیرای کمک‌های فکری، معنوی و مادی شما عزیزان است.

با تشکر، انجمن ام اس ایران

شماره حساب: ۲۷۷۰ بانک صادرات شعبه میرزای شیرازی کد ۸۸۳

۳۰۰۰ ۰۱۰۰۴۹۳۸۹۰۰۳ بانک صادرات شعبه وصال شیرازی کد ۳۰۰۰

صندوق پستی: ۱۵۸ - ۱۴۳۳۵

آدرس: تهران خیابان انقلاب، خیابان وصال شیرازی، نرسیده به خیابان طالقانی پلاک ۵۸

تلفن: ۶۶۹۵۱۱۸۷ یا ۶۶۹۵۱۱۸۸



مژده مژده شازده کوچولو

به بازار آمد

شازده کوچولو: برداشت آزاد و کاری نمایشی شنیداری از اثر (آنتوان دوسن اگزوپری)

شازده کوچولو ایرانی

کاری از سهراب اخوان کارگردان شناخته شده ایرانی

این نمایش بی نظیر با شرکت گویندگان و هنرمندان برتر در روی دو سی دی و دفترچه حاوی نقاشی‌ها اوایل نوامبر ۲۰۰۸ طی مراسمی به بازار عرضه می‌شود و از آنجا که بهترین هدیه برای کودکان ۹ تا ۹۹ ساله است، چه بسا زود نایاب شود. از علاقمندان در خواست می‌شود تا کپی‌های خود را قبل از عرضه با پیش‌خرید رزرو فرمایند. در این صورت علاوه بر تقدیم یک کپی بزرگ پوستر شازده کوچولو ایرانی (کار ناصر اویسی) به هر واحد پیش‌خرید، هزینه پست را هم ما به عهده می‌گیریم.

www.filmexmedia.com
818 988 4422

مسلحانه تمام عیار را پی‌ریزی و دنبال می‌کرده است. انتخاب کلمه ستار ظاهراً از این جهت بوده که چنین به نظر آید مرتبط با تبریز و فعالیتش در همان ردیف است. درحالی که اهداف بزرگ‌تر و خطرناکی را دنبال می‌کرده است.

ریاست کمیته و طراح و گرداننده اصلی آن میرزا کریمخان بود بدون اینکه تظاهری در کار باشد. برای اجرای اهداف کمیته، میرزا کریمخان به نمایندگی کمیته به روسیه می‌رود و با کمک ایرانیان مقیم قفقاز که فعالیت‌های آزادیخواهانه علیه رژیم استبدادی قاجار داشتند، با سران کمیته انقلابی سوسیال دموکرات قفقاز که مشغول مبارزه شدید علی دولت تزاری روسیه بودند ارتباط پیدا می‌کند. از جمله با ژوزف شلز (استالین بعدی) و همچنین با سرگورجنی کیدزه (اورجینیکیدزه) که از سران متنفذ و فعال کمیته قفقاز بودند تماس حاصل می‌کند و از آنها قبول همه گونه مساعدت از نظر ارسال اسلحه و مهمات و نفرات متخصص جنگی می‌گیرد.

کمک‌های مزبور که فوق‌العاده مهم و کارساز بوده بدیهی است که بایستی کاملاً مخفیانه و دور از چشم مأموران تزاری و مأموران امنیتی ایران صورت گیرد، ضمناً نگهداری و حفاظت اسلحه و مهمات و مخفی کردن نفرات متخصص قفقازی کار بسیار دقیق و حساس و خطرآفرین بود و برای اطلاع از جزئیات آن باید به کتاب ابراهیم فخرایی و انقلاب ایران تألیف ادوارد براون ص ۲۹۱ و کتب تاریخی دیگر مراجعه نمود.

تصرف گیلان

به موازات اقدام دولت در اعزام حکمرانان خودکامه و مخالف مشروطیت برای سرکوبی آزادیخواهان و جلوگیری از فعالیت‌های مشروطه‌خواهان از قبیل عین‌الدوله برای آذربایجان و اقبال‌الدوله برای اصفهان، سردار افخم معروف به آقابالاخان سردار به حکمرانی گیلان منصوب شد. او در زمان ناصرالدین شاه انتظامات پایتخت را به عهده داشت و در تظاهرات علیه امتیاز تنباکو عده زیادی از مردم بی‌گناه را به خاک و خون کشیده بود و در بی‌رحمی شهرت داشت و در مأموریت‌های مختلف شدت عمل و قدرت نمایی زیاد نشان داده و القابی از قبیل معین نظام، وکیل‌الدوله و سرانجام سردار افخم دریافت کرده بود. ابراهیم فخرایی می‌نویسد او با مشروطه‌خواهان خصومت خاصی داشت و چنان می‌نمود که محمدعلیشاه او را برای سرکوبی آزادیخواهان فرستاده است.

کمیته ستار کم‌کم قدرتی بهم زد و مجاهدان و نفرات مسلح و مجهز و همچنین فرماندهان آزادیخواه و جنگی در اختیار داشت. اولین شاهکار خود را در از میان برداشتن حکمران مستبد و ستمگر که در موارد عدیده و به انواع مختلف به آزار مردم و مجازات بی‌رحمانه آزادیخواهان پرداخته و وحشتی در رشت ایجاد کرده بود به کار بست و با یک اقدام غافلگیرانه و از پیش برنامه‌ریزی شده در روزی که به دعوت مدیرالملک، آقای حکمران، سردار معتمد، پیشکار مالیه و دو سه نفر دیگر در باغ مدیریه (که در آن زمان خارج شهر رشت قرار داشته) جمع بوده‌اند، پس از صرف ناهار در حالی که مشغول قمار بازی آس بودند، معزالسلطان همراه چند نفر مسلح باغ را محاصره و به شرحی که در تاریخ نوشته شده آقای حکمران را به قتل می‌رسانند. البته چند نفری از مهمانان و محافظین هم کشته می‌شوند.

هم‌زمان با واقعه مدیریه، طبق برنامه میرزا حسین‌خان کسمایی و بی‌رم خان ارمنی فرماندهان انقلابی با نفرات خود دارالحکومه و سربازان دولتی را که غافلگیر شده بودند، ضمن زد و خوردهایی که صورت می‌گیرد مغلوب و وادار به تسلیم می‌کنند و به این ترتیب شهر رشت به تصرف آزادیخواهان درمی‌آید.

برای اداره امور گیلان سردار معتمد (صادق اکبر محتشم‌الملک) پسرعموی میرزا کریمخان به سمت فرماندار گیلان معین می‌شود. حج میرزا خلیل از آزادیخواهان رشت به سمت ریاست بلدیه (شهردار) و صدیق خرم به ریاست نظمیه (شهرداری) انتخاب می‌شوند. به عدلیه سر و صورتی می‌دهند و ضمناً به تشکیل انجمن‌های شهر و معارف، حفظ‌الصحه و دیگر اصلاحات اجتماعی می‌پردازند. که شرح آن از حوصله و موضوع این مقاله خارج است.

ادامه دارد



LOWEST PRICES AROUND

بهترین ها و تازه ترین ها با کمترین قیمت



اولین سوپر مارکت گلات کاشر در گریتنک
کلیه مایحتاج غذایی خود را یکبارہ تهیه نمایید.

First Time in Great Neck



ONE STOP SHOPPING GLATT SUPERMARKET



با بهترین و تازه ترین میوه ها، سبزیجات، نان و شیرینی، انواع خشکبار
گوشت، مرغ، ماهی، لوازم نظافت خانه و غیره....



Deli Bakery Fish Department Meat Department

با پارکینگ (پشت سوپر مارکت) و دلیوری رایگان

Free Parking in the Back No delivery charge

قبول سفارشات تلفنی به زبان فارسی و انگلیسی

Phone orders accepted till 8:00 pm

ساعات کاری یکشنبه تا پنجشنبه: از ۷:۳۰ صبح تا ۱۰ شب

جمعه: ۷:۳۰ صبح تا غروب آفتاب

Open Hours Sunday - Thursday: 7:30 am to 10:00 pm

Friday: 7:30 am to sundown



4 Welwyn Road, Great Neck, NY 11021

One Block from Great Neck Train Station (near Post Office)

Tel: 516-466-1300

Fax: 516-466-1365

در شماره ۴۹ فصلنامه «میراث ایران» گوشه‌ای از داستان هجوم اسکندر مقدونی به ایران و هندوستان مورد نقد و پژوهش قرار گرفت و نکته‌هایی درباره این داستان یا رمان تاریخی بیان شد. به دنبال آن نوشتار توجه خوانندگان گرامی را به نکته‌های زیر جلب می‌نماید.

— همانطور که در نوشتار پیشین اشاره شد، نویسندگان اسکندرنامه‌ها از جغرافیای درون ایران به ویژه خاور ایران و هندوستان آگاهی درستی نداشته و همانطور که در نوشتار گذشته گفته شد این نویسندگان کوه‌های قفقاز را به داخل افغانستان و نام‌های دیگری نیز در عالم تخیل به سرزمین‌های خاوری ایرانی داده‌اند و مورخان اروپایی این نام‌ها را با سرزمین‌های کنونی تطبیق داده و در نوشتار پیش دیدیم که اسکندر پا جای پای هرکول و باکوس گذاشته و سومین فاتح هند بوده است.

— در آن روزگار کشور یا شبه قاره هندوستان به نام **آریاورتا** و یا **بهارات** نامیده می‌شده و نام هند قرن‌ها بعد به آن سرزمین داده شده است. در کتیبه داریوش یکی از کشورهای تابع شاهنشاهی **ه‌دوش** آمده که مورخان اروپایی آن را هندوستان کنونی دانسته‌اند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که منطقه جنوب باختری خوزستان و جنوب خاوری میان رودان (کشور عراق کنونی) تا قرن چهارم هجری به نام هند مشهور بوده است و هنگام ورود مسلمانان به این ناحیه (ناحیه بصره و جنوب باختری خوزستان) این ناحیه را هند می‌نامیده‌اند.

هم‌اکنون نیز در خوزستان نام‌های اندیجان یا هندیجان، اندیشک، اندیکا یا اندیکان و اندوه و هنده زنده است. همچنین در مدارک دیگر یونانی از جمله در کتاب سیرویدی یا تربیت کوروش، وقتی گزنفون از هند و هندی‌ها نام می‌برد، محال است که این نام همان کشور بهارات یا آریاورتا باشد. اگرچه کتاب سیرویدی نیز مانند اسکندرنامه‌ها یک رمان است، که قهرمان آن کوروش بزرگ شاهنشاه ایران است، ولی به طور مسلم گزنفون مورخ و فیلسوف شاگرد سقراط چون او خود فرمانده ده هزار سرباز اجیر یونانی در ارتش کوروش کمتر بوده و تا نزدیکی بابل آمده و پس از جنگ کوناکسا و شکست و کشته شدن کوروش کمتر ارتش ده‌هزار نفری خود را در حال عقب‌نشینی از جنوب تا شمال عراق کنونی و آسیای کهنتر تا یونان رهبری کرده و کتابی به عنوان عقب‌نشینی ده‌هزار نفره تألیف نموده است، بنابراین نظر او از لحاظ جغرافیایی درباره باختر ایران معتبرتر از سایر نویسندگان است و وقتی او از هند و هندی‌ها صحبت می‌کند بخوبی آشکار است که مقصود او از

هندی‌ها و هند کشوری در جوار خوزستان و جنوب عراق می‌باشد.

— اسکندر در تعقیب قاتلان داریوش سوم به جایی می‌رسد که مورخان اروپایی گمان کرده‌اند که در حدود دامغان کنونی است و از آنجا باید به **هیرکانی** برود. باید در نظر داشت که نام هیرکانی در جدول نام کشورهای تابع شاهنشاهی داریوش نیست و مورخان جدید آن را گرگان کنونی تصور کرده‌اند. البته از نظر زبان‌شناسی واژه هیرکانی با گرگان قابل تبدیل است، ولی برمی‌خوریم به اینکه در همان زمان‌ها کشور گرجستان را نیز هیرکانی می‌نامیده‌اند. در اینجا اسکندر برای سربازان خود سخنرانی کرده می‌گوید: «فقط چهار روز راه مانده. دریایی که امواجش راه ما را بیوشاند و تنگه‌ها و گردنه‌های کیلیکیه که عبور ما را سد کند در پیش نداریم در جلو ما فقط جلگه‌ها و راه‌هایی است سهل‌العبور....» حال قضاوت با خواننده است که آیا از دامغان تا گرگان فعلی جلگه است؟

— نوشته‌اند اسکندر به باختر یا باکتریا رسید. مورخان اروپایی چون رفتن اسکندر به هندوستان را یک واقعیت می‌پنداشتند، و از طرفی در آن حوالی نامی که با باختر یا باختریا نزدیک باشد، پیدا نکرده‌اند، شهر بلخ را با باختر یکی دانسته‌اند و بعد از اسکندر نیز در این منطقه دولتی یونانی و باختری فرض نموده‌اند در صورتی که تا کنون آثاری از این کشور یونانی و باختری به دست نیامده است. (صفحه ۱۳۷ کتاب تمدن ایرانی به قلم چند نفر از مورخان فرانسوی) باز هم اگر به نوشته‌های گزنفون مراجعه کنیم می‌بینیم که او نوشته: «پادشاه آشور بر سوریه استیلا یافته پادشاه اعراب را باجگذار و هیرکانی را مطیع و با باکتریا می‌جنگید....» نویسنده تاریخ ایران باستان (زنده‌یاد پیرنیا) که همه جا با تأویلات مورخان اروپایی همراه و هم‌صدا است می‌نویسد: «استعمال کلمه باختر در این جا باعث حیرت است. بعضی گمان کرده‌اند که باختر در این جا ولایاتی بوده که در قرون بعد بختیاری‌ها اشغال کرده‌اند.»

گمان نویسنده تاریخ ایران باستان در این مورد درست است، ولی جمله «در قرون بعد بختیاری‌ها اشغال کرده‌اند» درست نیست، چه این ناحیه یعنی ناحیه بختیاری نمی‌تواند جز باختریش کتیبه داریوش باشد. گفته‌ها و نوشته‌های گزنفون می‌رساند که باختریا و هیرکانی محلی نزدیک به آشور بوده چه او می‌نویسد: «پادشاه آشور بر سوریه استیلا یافته پادشاه اعراب را باجگذار و هیرکانی را مطیع و با باکتریا می‌جنگید....»

— اسکندر به کشور یا سرزمین آریا می‌رود مورخان اروپایی که خواسته‌اند خط سیر اسکندر به هندوستان را توجیه کنند، گفته‌اند آریا همان هرات فعلی است، در صورتی که از کتیبه داریوش نام هرات را «هرایو» نوشته‌اند و با آریا چسبندگی ندارد. از طرفی می‌خوانیم که هردوت نوشته که کشور ماد (آذربایجان) را در قدیم آریا می‌گفته‌اند. (صفحه ۷۳۱

تاریخ ایران باستان)

— نکته‌های جالب در این داستان بسیار است که بازگو کردن آنها و نشان دادن نادرستی‌های آنها نوشتار را به درازا می‌کشاند و بنابراین بهتر است علاقمندان به کتاب «قصه سکندر و دارا» مراجعه نمایند.

اجازه فرمایید در این نوشتار به یک رویداد دیگر اشاره کوتاهی بکنم:

— نوشته‌اند: «در همسایگی هیرکانی مردمی موسوم به زنان آمازن (بی‌یستان) زندگی می‌کردند. ملکه این مردم به نام تائیس تریس بر تمام مردمانی که از کوه‌های قفقاز تا رودخانه فاز منتشر بوده سلطنت می‌کرد، او خواست با اسکندر ملاقات کند.... چون به مقر اسکندر نزدیک شد، سپاه خود را در سر حد هیرکانی گذاشته با سبیدن تمام مسلح نزد اسکندر آمد.... اسکندر از او پرسید چه مقصود داری. ملکه بی‌پروا جواب داد آمده‌ام از تو طفلی داشته باشم و من شایان آنم که ولیعهدی برای تو بزیام... اسکندر او را سبیده روز در خیمه خود نگاه داشت و بعد ملکه به مملکت خود برگشت....»

مورخان اروپایی که هیرکانی را گرگان تصور کرده‌اند، افسانه زنان آمازن را به شرق دریای خزر آورده‌اند. آنچه مسلم است آنکه همه مورخان رود فاز را رودی در قفقاز کنونی دانسته‌اند که در نزدیکی‌های شهر باطوم به دریای سیاه می‌ریزد. بنابراین این افسانه نیز با حقیقت وفق نمی‌دهد و از جمله خیال‌بافی‌هاست.

زمینه افسانه اسکندر و اسکندرنامه‌ها، نوشته‌های هردوت است. اسکندرنامه نویسان خواسته‌اند وانمود کنند که اسکندر دست کمی از خشایارشا نداشته و لذا نوشته‌اند اسکندر هنگام حرکت از شوش به پارس به تنگه‌ای رسید که آریوبرزن سردار ایرانی از آن محافظت می‌کرد. اسکندر به همان شیوه خشایارشا در جنگ ترموبیل در یونان از پشت سر به او حمله می‌کند و او را از پای درمی‌آورد که درست تقلیدی از نوشته هردوت در جنگ ایران و یونان در تنگه ترموبیل است.

چون اسکندرنامه‌ها در درازای زمان حقیقت تصور شده، در سال‌های گذشته ایرانیان در تنگه‌ای (گویا نزدیک بهبهان و کوه گیلویه است) به یاد آریو برزن تابلویی نصب کرده‌اند.

«پادشاهی اسکندر رومی ۱۴ و به روایتی ۱۱ سال بود (البته ۱۱ سال مورد تأیید مورخان اروپایی است که سه یا چهار سال آن نیز در کنار دریای مدیترانه و مصر گذشته است. نویسنده نوشتار) اسکندر به مغرب و مشرق رسید و عالم برگردید و پادشاهانی را قهر کرد... و این کار جز به عمر دراز نتوان کرد.» معلوم می‌شود در گذشته نیز درباره کارنامه اسکندر مشکوک بوده‌اند.

فرخی سیستانی شاعر معروف هزار سال پیش گفته:

**فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر
فسانه‌ای کهن و کارنامه‌ای به دروغ
به کار ناید رو در دروغ رنج میر**

از کتاب‌های بی‌نظیر و با ارزشی که فقط یگانه نسخه خطی آن در موزه بریتانیا به نام «نورالعلوم» باقی مانده، اثر عارف بی‌همتا و کتاب یکتای شیخ ابوالحسن خرقانی سلطان المشایخ می‌باشد، که نمونه نثر فارسی در قرن پنجم هجری است و یکی از منابع مهم تاریخ تصوف ایران محسوب می‌گردد. زحمات زیاد و مکاتبات متعدد با موزه بریتانیا به عمل آمد تا اجازه نشر آن در ایران و با فتوکپی از نسخه اصل و عکس‌ها از متن کتاب به دوست یگانه و شاعر و نویسنده توانا جناب آقای عبدالرفیع حقیقت «رفیع» داده شد که با سال‌ها کوشش سرانجام این اثر جاودان عرفانی همراه شرح احوال و آثار و افکار این عارف کم‌نظیر و آزادمرد و بلند نظر ایرانی که براسستی یکی از چهره‌های درخشان بشری است در سال ۱۳۵۵ خورشیدی پایان یافته به هم میهنان گرمای ارمغان گردیده است.

شیخ ابوالحسن پسر سلیمان خرقانی در سال ۳۵۱ هجری در قصبه خرقان فومن از توابع بسطام متولد شد و در سال ۴۲۵ هجری در سن ۷۳ سالگی در خرقان جهان را بدرود گفت. خرقة ارشاد از شیخ عالیقدر قصاب آملی بمانند ابوسعید ابوالخیر دریافت داشته و از بایزید بسطامی عارف بزرگوار و عالی‌رتبه به مقتدای حال جذبه و تفکر او بوده است و مشهور است که بایزید هر سال به زیارت قبور می‌رفت و چون به خرقان گذر کردی مدتی ایستاده و نفس برکشیدی مریدان از وی سؤال کردند که شیخا ما هیچ بویی نمی‌شنویم و او گفت بعد از من، بوی مردی می‌شنوم نامش علی و کنیش ابوالحسن که درجه و مقام و منزلتش بیش از من خواهد بود.

نقل است که شیخ در ابتدا ۱۳ سال در خرقان با جماعت نماز کردی و در بسطام روی به خاک بایزید نهادی و گفتی بار خدایا از آن خلقت که به بایزید دادی ابوالحسن را بویی ده. از تربت او آواز آمد که ای ابوالحسن تو یکصد سال پیش از من بودی ولیکن چون به خرقان عبور کردم نوری دیدمی که از خرقان به آسمان برمی‌شدی و سی سال بود

شیخ ابوالحسن خرقانی

«سلطان العارفین»

سعید فروزان (کالیفرنیا)

بر سر در خانقاه خود نوشته بود:

هر کس که در این سرا درآمد نانش دهد و از ایمانش مپرسید... چه آنکسی که به درگاه باریتعالی به جان ارزد البته بر خوان ابوالحسن به نان ارزد....

کشید و یکی دو روز در خلوت بودند و زمانی که باز می‌گشتند مریدان حلقه وار پرسیدند او را چگونه یافتید گفتند: «آنچه را ما می‌دانیم او می‌بیند.» و درباره دوست گفته

آن دوست که دیدنش بیاراید چشم بی دیدنش از گریه نیاساید چشم ما را ز برای دیدنش باید چشم گردوست نبیند به چه کار آید چشم

یکی دیگر از مریدان شیخ ابوالحسن خرقانی خواجه عبدالله انصاری است که هم‌زمان او بوده که مناجات‌هایش سوزناک و سراپا هنر شعر و نثر آهنگین است، حتی سخنوری چون سعدی را مسحور ساخته که در گلستان خود در وحله اول از شیخ ابوالحسن خرقانی و مرید او خواجه عبدالله انصاری به تقلید پرداخته است. خواجه عبدالله انصاری درباره پیر و مراد خویش چنین می‌گوید: «اگر او را ندیدمی کجا حقیقت دانستمی.»

شیخ ابوسعید ابوالخیر عارف بزرگ نیز از مریدان او و هم‌دوره ایشان بوده و در تذکرة الاولیا عطار نقل می‌کند: «من خشت خام بودم چون به خرقان رسیدم گوهر بازگشتم.»

حدیث سلطان محمود غزنوی آوازه شهرت شیخ ابوالحسن خرقانی را شنیده بود. به شدت مشتاق دیدار او بود. به خرقان رفت و برای او پیغام فرستاد که ما از غزنین بدینجا آمده‌ام تو نیز از خانقاه به خیمه ما درای. ولی او پیغام فرستاد که مرا معذور دار چنان غرق از اطاعت و جذبه الهی مستغرقم که اطاعت امر اولیا نتوانم کرد و سپس محمود گفت برخیزید او نه آن مرد است که پنداشتیم و برویم پس جامه خویش را

از خداوند حاجتی داشتم و ندا آمد که ای بایزید به حرمت آن نور شفیع آ تا حاجت تو برآید. گفتم بار الهی آن نور کیست. هفتی آواز داد آن نور بنده‌ای خاص است که او را ابوالحسن نامند. آنچه می‌خواستم به دست آوردم. در حکایات آمده که شیخ ابوسعید ابوالخیر عارف مشهور و ابوعلی سینا فیلسوف نامی ایران معاصر او بوده‌اند. با شنیدن آوازه شهرتش با مریدان خود باشتیاق روانه خرقان می‌شوند و سراغ منزل او را گرفته و بر درب حلقه می‌کوبند و زنجیرهای باز می‌شود و می‌پرسد که را می‌خواهید می‌گویند به زیارت سرور و پیش کسوت خود آمده‌ایم و من عیالش هستم آن زندیق کذاب را می‌خواهید. بسی جفا و شکایت کرد چه منکر وی بود...! مولانا در مثنوی اشعاری طویل در این باره به نام «داستان شیخ ابوالحسن خرقانی و زن ناسازگار سروده است» بعد از این قضایا آنها عزم صحرا کردند شیخ را دیدند که مقداری زیاد بته بر شیری نهاده و از کوه فرود می‌آید با حیرت از شیخ پرسیدند این چه حال است گفت: «آری تا بار چنان گرگی را که زنت نکشی چنین شیری مطیع نبوده و بار تو نکشد.» پس باز آمدند و ساعت‌ها سخن آغاز کردند و در عین حال چون شیخ گل در آب داشت برخاست و گفت معذورم بدارید این دیوار را عمارت می‌کنم چون بر سر دیوار رفت تیشه از دستش بیافتاد ابوعلی سینا خواست تیشه را به وی دهد پیش از آنکه او بیاید تیشه خود برجست و به دست شیخ رسید و ابوعلی یکباره دگرگون شد و بعد از آن ایمان درو پیدا شده و فلسفه را به طریقت

بر تن ایاز کرد و ده کنیز را جامه غلامان از بر کرد و خود در پس ایاز وارد خانه شیخ گردیدند و سلام کردند. جواب سلام داد ولی از جای برخاست پس رو به محمود نموده و در ایاز ننگرید محمود گفت چرا بر پا نخاستی شیخ گفت مرغ این دام تو نه‌ای دست محمود بگیرت و بنشانند تا محرومان دور شدند محمود گفت مرا از بایزید حکایتی بگو شیخ گفت او فرمود هر که مرا دید از شقاوت ایمن شد. محمود گفت مرا پندی ده او گفت شفقت و سخاوت بر خلق خدا را روا دار و محمود درخواست دعا نمود. شیخ گفت «ای محمود عاقبت محمود باد» و سلطان کیسه‌ای زر پیش شیخ نهاد و شیخ هم قرص جوین نزد او نهاد و گفت بخور محمود همی جوید و در گلویش گیر کرد و شیخ گفت تو می‌خواهی ما را ز تو زر گلوگیر شود آن را بردار. محمود یادگاری خواست شیخ پیراهن خویش را به او داد. موقع رفتن شیخ برپا خواست محمود گفت اول التفاتی نکردی شیخ جواب داد اول به مقام پادشاهی و امتحان درآمدی ولی در آخر به کسوت درویشی می‌روی. محمود به سومنات رفت کفار از همه غنیمت می‌گرفتند از اسب فرود آمد به گوشه‌ای رفت روی به خاک نهاد و پیراهن شیخ در دست گرفت و گفت الهی به حق آبروی این خرقة ما را ظفر ده هر آنچه غنیمت بگیرم به درویشان دهم ناگاه ظلمت و غباری پدید آمد و همه تیغ در یکدیگر نهادند و می‌کشتند و متفرق شدند آن شب محمود شیخ را به خواب دید که می‌گفت اگر در آن ساعت هر چه می‌خواستی به تو داده می‌شد.

سخنان بشردوستانه شیخ ابوالحسن خرقانی: عالم بامداد برخیزد و طلب زیادتی علم کند و زاهد طلب زیادتی زُهد کند و بوالحسن در بند آن بود که سروری به دل برادری رساند. اگر به ترکستان تا به شام کسی را خاری در انگشت شود آن، از آن من است و همچنین از ترک تا شام کسی را قدم درسنگ آید زبان آن مراست و اگر اندوهی در دلی است آن دل از آن من است. (از تذکرة اولیا عطار)

منبع: کتاب نورالعلوم به قلم نویسنده توانا عبدالرفیع حقیقت، «رفیع»



بهرام دوم

تاج بالدار

مریم انصاری

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر



اردشیر اول

مقدمه

سکه‌شناسی بخش مهمی از علم باستان‌شناسی است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا روشن‌گر رویدادهای مبهم و تاریک روزگار گذشته است. با مطالعه دقیق سکه‌ها، تاریخ غبارآلود و فراموش شده قرون گذشته آشکار شده، در معرض دید محققان و دانش‌پژوهان قرار می‌گیرد. سکه پیام‌آور گذشته‌هاست و از زمان‌های دور سخن می‌گوید، نه بر پایه شک و تردید و پندار، بلکه سکه سند و مدرکی است که از آغاز پیدایش تغییر و تصرفی در آن راه نیافته است. هر زمان که باستان‌شناسان آثار بر جای مانده از دوران گذشته را مورد کاوش قرار می‌دهند، این امکان وجود دارد که با یافتن یک سکه، بخش فراموش شده‌ای از تاریخ یا حلقه مفقود سلسله یا حکومتی تکمیل گردد؛ افسانه‌ای به حقیقت بدل شده یا نظریه‌ای که واقعیت تاریخی مورد قبول بوده، باطل و مردود گردد.

یکی از امتیازات مهم سکه در مقایسه با اشیاء و یافته‌های دیگر باستانی، صحیح و سالم ماندن آنها است. اغلب یافته‌های باستان‌شناسی از مواد فاسدشدنی، از قبیل چوب، پارچه، استخوان، پوست و غیره ساخته شده‌اند که در طول قرون تحت تأثیر خاک و سایر عوامل فرساینده تغییر شکل یافته، ناقص یا معیوب گردیده‌اند، اما چون سکه‌ها از فلزاتی مانند طلا و نقره و آلیاژهایی مانند برنز ساخته شده‌اند، نسبت به یافته‌های دیگر بسیار مقاوم بوده، در بسیاری مواقع کاملاً صحیح و سالم باقی مانده‌اند. افزون بر آن، در دوره هر فرمانروا، تعداد بسیاری سکه‌های مشابه ضرب شده که بالطبع نمونه‌هایی از آنها از دستبرد زمانه محفوظ مانده‌اند. سکه سندی است مکتوب و کتابی کوچک، اما پر محتوی که بعضی از دوران‌های تاریخی را فقط با مطالعه و بررسی آن می‌توان روشن و آشکار نمود. سکه‌شناسی در شناخت ادیان و مذاهب و اساطیر باستان نیز نقش بسزایی دارد و تاریخ بسیاری از وقایع مهم مذهبی را روشن و آشکار می‌کند. سکه در هنر نیز مقام و منزلت بس ارزشمندی دارد و با مطالعه آن بخوبی می‌توان به چگونگی ترقی و انحطاط هنر در ادوار مختلف و در میان اقوام آگاه گردید. با مطالعه شهرهایی که سکه در آنها ضرب شده، می‌توان جغرافیای تاریخی آن مناطق را با دقت بیشتری تدوین و ترسیم نمود و شهرهای فراموش شده و گمشده را باز شناخته، حتی از محل دقیق آنها آگاه شد. سکه تاریخ مصور آداب و رسوم، البسه، تزئینات، جنگ افزارها و گاهی معماری ملتهاست.

سکه‌های ساسانی از اسناد و مدارک گرانبهایی از تاریخ، فرهنگ، هنر و مذهب ایران به شمار می‌رود، که با مطالعه آنها نام شهرها، فرمانروایان، تاریخ ضرب سکه، علائم و نمادهای دینی و تصویر الهه‌ها و ایزدان آن دوران مشخص می‌شود. همان طور که کتیبه‌ها و نقش برجسته‌های ساسانی بسیاری از مسائل تاریخی را مجسم می‌کنند، سکه‌ها هنر و فرهنگ ساسانی را دقیق‌تر و کامل‌تر جلوه‌گر می‌سازد.

از مهمترین ویژگی‌ها و اختصاصات سکه‌های ساسانی، تاریخ ضرب آنها است که با خواندن و مطالعه آنها بسیاری از مسائل مبهم و تاریک آن دوران روشن و آشکار می‌شود. بدین گونه سکه‌های ساسانی به صورت سند و کتاب ارزشمندی است که رازهای تاریخ را می‌گشاید. بنابراین با بررسی سکه‌های ساسانی و مقایسه آنها با نقوش برجسته موجود، این امکان فراهم می‌گردد که زمان ضرب آنها معلوم گردد و این نیز به نوبه خود سبب آشکار شدن ترتیب زمان پیدایش نقش برجسته‌ها می‌شود و افزون بر آن با توجه به سکه‌های دوره ساسانی می‌توان نقش برجسته‌هایی که به مرور زمان تغییر شکل یافته، ناقص و معیوب گردیده‌اند مرمت و بازسازی نمود.

روش تحقیق

سکه‌های ساسانی از لحاظ نقوش بسیار متنوع هستند و با مطالعه دقیق تصاویر سکه‌ها می‌توان به درستی از چهره واقعی شهریاران ساسانی، وضع لباس و طرز آرایش مو و ریش و وسایل زینتی که به کار می‌بردند، اطلاع حاصل نمود. در این پژوهش از آنجا که نگرش، بررسی و جمع‌بندی این مدارک ارزنده درخور توجه و تعمق بسیار است، سعی گردید تا تصاویر دقیق و روشنی از سکه‌هایی که حتی‌المقدور از گزند روزگار دور مانده‌اند با بزرگ‌نمایی دو تا چهار برابر اندازه واقعی صورت گیرد.

با بررسی سکه‌ها و مقایسه نقوش آنها متوجه شدم که با توجه به سکه‌های موجود، اصلاح یا وقایع و رویدادهایی که به مرور زمان به دست فراموشی سپرده شده‌اند را می‌توان روشن و آشکار نمود و علاوه بر آن، بعضی از نظریه‌ها را می‌توان اصلاح نمود. بنابر این برای خواندن صحیح نوشته سکه‌ها، باید تغییراتی را که در طول بیش از چهار قرن ایجاد شده مورد توجه و دقت قرار داد.

تاج بالدار

سکه‌های بهرام دوم دارای گوناگونی بسیاری است که بر اساس تغییرات نقوش در رو و پشت سکه از همدیگر باز شناخته می‌شوند. تاج بالدار (بال شاهین یا ورهرام) به جهت یاری جستن از ایزد بهرام بر تارک شاه جای گرفته است. به تصویر کشیدن نقش چهره ملکه و ولیعهد بر سکه‌های بهرام دوم به تقلید از سکه‌های رومی صورت پذیرفته است.

از بهرام دوم سکه‌هایی با نقش چهره شاه به تنهایی و نقش چهره شاه و ملکه، چهره شاه و ولیعهد و نیز شاه در کنار ملکه که چهره ولیعهد در برابر آنها نقش شده به تعداد یافت شده است. طبقه‌بندی این سکه‌ها به ترتیب زیر است:

۱. سکه با تصویر چهره بهرام دوم به تنهایی
۲. سکه با تصویر چهره بهرام دوم و چهره ملکه در کنار هم
۳. سکه با تصویر چهره بهرام دوم، ملکه و ولیعهد

بر روی تعدادی از سکه‌های متعلق به بهرام دوم تصویر شاه و ملکه به طور نیمرخ منقوش شده و در مقابل آنها شاهزاده کوچکی دیده می‌شود که رو به طرف آنها کرده است. پادشاه تاجی بر سر دارد، که بر روی آن گوی و دو بال^۱ ترسیم شده، ملکه و شاهزاده کلاهی به شکل سر حیوانات بر سر دارند.

لوکونین در کتاب خود «تمدن ایران ساسانی» معتقد است اولین بار بهرام دوم بود که در سکه‌های خود نقوش حیوانات را به کار برده است و بخشی از تاج ملکه و یا جانشین خود را به تصویرهایی همچون اسب، خرس، شیر و گراز و نیز پرندگان و حتی سگ بالدار منضم کرد تا رساننده پیام یا بیانگر نمادین اعتقادات مذهبی زرتشت در مقطع زمانی اعتلا و نفوذ کریتیر (موبد موبدان) در دربار بوده باشد.^۲ اما با بررسی بر روی سکه‌های شاپور اول علاوه بر نمادهای ماه، ستاره، ماه و ستاره، حلقه رویاندار در برخی از سکه‌ها تاج با سر شاهین نقش شده است. در روی سکه‌های شاپور چهره شاه را با تاج‌های متفاوت می‌بینیم. سکه‌های شاپور را بر اساس تنوع در شکل دیهیم می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم نمود:

۱. سکه‌های با تاج کنگره‌دار و حباب بزرگ در بالای آن
۲. سکه‌های با تاج به شکل سرو گردن شاهین

نقش طرح تاج در سکه‌های شاپور متفاوت است. در این نوع تاج که با سر شاهین نقش شده به صورت ویژه طراحی شده است. این تاج بدون شک نماد کلاه‌خود نظامی شاپور بوده که مشابه آن در سنگ نگاره «تنگاب» در فیروز آباد

بر سکه‌های اردشیر اول نمادهای گوناگون دیگری چون حلقه روباندار، ماه، ستاره یا خورشید، نقش گردونه سه پر «نقش شاهین» یا «عقاب» (=نشانه فتح انطاکیه) و نقش تاج کنگره‌دار به چشم می‌خورد.^۴

نتیجه‌گیری:

با بررسی سکه‌های متعلق به اردشیر، شاپور اول و بهرام دوم و مقایسه آن با نقوش برجسته در نقش رستم و تنگاب فیروز آباد، به نظر می‌رسد که نظریه لوکونین خالی از اشکال نیست. هرچند بهرام دوم در به کارگیری تعداد بیشتری تصویر و نمادهای حیوانات در میان سکه‌های ساسانی بارز است، اما پیش از بهرام دوم، اردشیر و شاپور این گونه نمادها را در بعضی از سکه‌های یادبود و مدال گونه‌ای که نشانه پیروزی است به کار برده‌اند. یکی از خلاقیت‌های بهرام دوم در ضرب سکه که می‌بایست بدان اذعان داشت، آن است که بهرام دوم در ضرب سکه‌ها از نوعی «تاج بالدار» استفاده کرده است که مظهر ورثرغن^۵ از نخستین مظاهر تجسم فره ایزدی نزد شاهنشاه است که در واقع ایزد رزم و پیکار و نگاهدارنده «عهد و پیمان» است.^۶

بنا به نظر هرتسفلد، در کتیبه نقش رستم، که جنگ دو نفر سوار را نشان می‌دهد، متعلق به بهرام دوم است. دو کتیبه دیگر، که همچنین در نقش رستم است و بسیار ضایع شده، نظیر همین مجلس را نشان می‌دهد و گویا مربوط به همان عهد است. بنابراین، با بررسی بر روی سکه‌های متعلق به بهرام دوم و مقایسه آنها با نقوش برجسته موجود در نقش رستم و طبقه‌بندی انواع سکه‌های متعلق به بهرام دوم این امکان فراهم می‌گردد که زمان ضرب آنها معلوم گردد و این نیز به نوبه خود ما را مقدور می‌سازد تا ترتیب زمان پیدایش نقش برجسته بر صخره‌ها را روشن کنیم. همین ویژگی «ظهور تاج بالدار» در دیهیم بهرام دوم به صورت‌های مختلف در تاج شاهان بعدی ساسانی، تزئین کننده دیهیم آنها گشت. در نقوش برجسته نقش رستم در کنار صورت تاجگذاری اردشیر اول، کتیبه‌ای است که به امر بهرام دوم حجاری شده و شاه را در وسط خانواده‌اش نشان می‌دهد. کریستین سن^۷ در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» معتقد است این پادشاه (=بهرام دوم) همواره مایل بود که در کتیبه به صورت پدر خانواده نمایش یابد. بهرام دوم به تقلید از اردشیر اول و شاهان پارس تصاویر خانوادگی را به کار برده است و ناشی از اندیشه لزوم اعتلای جانشینی جهت سلطنت آینده بود که تا حدی به تقلید از سکه‌های هم‌زمان رومی ضرب می‌گشت. سکه‌های دو تصویر شاه و ملکه بسیار کمیاب، اما مسکوکات سه تصویر او نسبتاً فراوان و نوع تک تصویر او از کیفیت بسیار عالی برخوردار است.



نقش برجسته تنگ آب در فیروزآباد و تاج وزیر (نظامی) شاپور



پی‌نوشت:

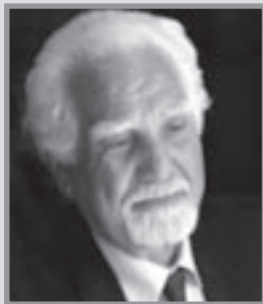
۱. به عقیده هرتسفلد، بال‌های پرنده موسوم به وارغن vareghna مظهر خدای پیروزی و ورثرغن می‌باشد. (گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۰۱، یادداشت ۳). این مرغ به عقیده بنونیست باز یا شاهین است (ورثرغن، ص ۳۴).
۲. لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ. تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت‌الله رضا. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۲، صص ۵-۱۵۴.
۳. پاکزادیان، حسن. تاریخ و گاه‌شماری در سکه‌های ساسانی، تهران ۱۳۸۴، صص ۵۵، ۶۳.
۴. همان منبع، صص ۳-۴۲.
۵. جهت اطلاع بیشتر از معنای «ورثرغن» ر. ک. به دانشنامه مزدیسنا، ص ۴۶۷.
۶. زاره، هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۵۱ و ۸.
۷. کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه یاسمی، دنیای کتاب، ۱۳۷۷، ص ۳۲۴.

منابع و ماخذ:

۱. آورزمانی، فریدون، ۱۳۶۸، بررسی سکه‌های ساسانی، فروهر، س ۲۴، ش ۳۱۳.
۲. آورزمانی، فریدون، ۱۳۷۰، مفهوم بال‌های برافراشته در هنر ساسانی، فروهر، س ۲۶، ش ۳۲۴.
۳. بیانی، ملکزاده، ۱۳۷۰، تاریخ سکه از قدیم‌ترین از منه تا دوره ساسانیان، ج ۲، چاپ چهارم، تهران، دانشگاه تهران.
۴. پاکزادیان، حسن، ۱۳۸۴، تاریخ و گاه‌شماری در سکه‌های ساسانی، تهران.
۵. رابینو، لوئی، ۱۳۵۳، آلبوم سکه‌ها، نشانه‌ها و مهرهای پادشاهان ایران، به اهتمام محمد مشیری، تهران، امیر کبیر.
۶. رضی، هاشم، ۱۳۴۶، فرهنگ نام‌های اوستا، ج ۳، تهران، فروهر.
۷. کریستن سن، آرتور، ۱۳۵۱، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا.
۸. گریشمن، رمان، ۱۳۵۵، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، ترجمه و نشر کتاب.
۹. لوکونین، ولادیمیر، ۱۳۵۰، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ترجمه و نشر کتاب.
۱۰. مشیری، محمد، ۱۳۵۱، راهنمایی گردآوری سکه، ج ۲، تهران، گوتمبرگ.

منابع لاتین:

1. De morgan, Manuel, de numismatique, orientale, paris, 1936.
2. Gardner, Percy, the coinage of parthia british, museum, 1903.
3. Gaube, Heins, arabo sasanidisch numismatrik klinkhardt, biernann, braun-schweig.
4. gobl, Robert: sasanian numismatics vinna klinkhardt, biernann.
5. Mitchiner Michael: Oriental Coins, Ancient & Clasical World: Hawkis Publications, 1978.
6. The world of Islam Hawkins: Publications, 1977.
7. Mochiri, Matek Iraj, Etude de Numismatige Iranienne Sous les Sassni des arabe Sassanides, Ministere de la Culture des Arts, Tehran, 1977.
8. Paruck, Furdoonjee: Sasanian Coins Indological: Book Corporation, New Delhi, 1976.
9. Pope Arthur, a survey of Persian Art: VII London: Oxford University, 1930
10. Rabino, Di Borgomale H.L.: Coins Medals and seals of the shahs of iran (1500-1941), Tehran, bank melli, 1971.
11. Sellwood, David coinage of parthia, London, 1980.
12. An Introduction of Sasanian Coins, Spink, London, 1985.
13. Walker John Acatologue of the Arab Sasanian Coins in the British Museum: London, 1967.
14. Worth W, Catalogue of the Coins of Parthia, London, British Museum, 1903.



زمستان قوچان

برگ دوم و پایانی

هوشنگ بافکر (ایران)

سفارش می‌گرفت و پی‌رفع کمبودها به شهر می‌رفت. مادر بر همه چیز و همه کس نظارت می‌کرد. حمام و اصلاح بچه‌ها برنامه ریزی شده بود و باید به موقع انجام می‌شد. کلید در انبار، که ما به شوخی، بهشت می‌گفتیم، در اختیار مادر بود، به گردش آویزان می‌کرد تا از حواس‌پرتی گمش نکند. هیچ لحظه‌ای به اندازه لحظه باز کردن در بهشت، برای ما گیرایی نداشت. زیرا همه خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، جعبه‌های سیگار و پاکت‌های تنباکو در آن جا نگهداری می‌شد و ما انتظار می‌کشیدیم تا نوبت چیدن شیرینی‌های رنگارنگ، آبنبات‌های جورواجور، آجیل و خرما، نخود و کشمش و میوه‌هایی که طی زمستان در زیرزمین خانه، در برابر یخ و سرما جان بدر برده و رنگ و شادابی نسبی خود را حفظ کرده بودند، فرابرسد، تا ما نیز دهنی شیرین کنیم و به جان نوروز نبایش کنیم و دست و دلبازی مادر را تحسین کنیم و سر تقسیم با خواهر و برادرها بگو و مگو داشته باشیم.

در برابر کش آمدن زمستان و ایستایی زمان، ما کودکان کلافه شده بودیم، برای سرگرم شدن و بی‌اعتنایی به دیر پایی زمستان و کندی گذر زمان، دست به هر کاری می‌زدیم، تا فکرم‌ان را از زیر سنگینی این بار گران رها سازیم. بازی هفت‌سین یکی از این کارها بود. در مرحله اول، هر کسی باید سین‌های هفت‌سین را سریع و بدون تپق زدن، می‌گفت و در مرحله دوم، هفت تا سین جدید ردیف می‌کرد. مرحله سوم خیلی سخت‌تر بود و باید هفت سین از میان نام گل‌ها، خوراکی‌ها، پرندگان، جانوران، اشیاء و نام زنان و مردان درست می‌کردیم.

اگر تحویل سال نو شب و دیر وقت بود ناراحت که نه، نگران می‌شدیم و از چند روز به عید مانده، می‌خواستیم اطمینان پیدا کنیم، که ما هم می‌توانیم بیدار بمانیم و لحظه به لحظه این رویداد بزرگ را همراه بزرگان بگذرانیم. تا جواب دل‌خواه را نمی‌گرفتیم، ول کن نبودیم و آن قدر سماجت می‌کردیم و التماس و پافشاری می‌کردیم و به جان پدر و مادر و خدا و پیامبر متوسل می‌شدیم که پدر و مادر یا از فرط خستگی و یا از روی دل‌سوزی، پاسخ‌آری می‌دادند و وقت را مناسب می‌دیدند، تا آن را با شرط و شروط، پیوند بزنند. ما هم در این بزنگاه‌ها و لحظه‌های حساس،

می‌خواستند نقش زال و رستم و حتا رخس را بازی کنند و کمتر کسی حاضر می‌شد نقش افراسیاب، دیو سپید و یا حتا کاووس شاه را بازی کند، رودابه، سودابه و تهمینه که جای خود داشت و پیدا کردن دختران هم‌سن و سال برای ایفای این نقش‌ها نیز دشوار بود. بنابراین بازی نمایشی ما به رستم و کیکباد، زال و سیمرغ و رستم و رخس محدود می‌شد و به ناچار با تغییراتی چند که مورد پسند همه بود و روی آن به توافق رسیده بودیم و تقسیم نقش‌ها مشخص شده بود، نمایش را اجرا می‌کردیم. همین حداقل‌ها نیز مغنیم بود چون با این تمهید، دوستم رستم را در کنار خود احساس می‌کردم و آثار منفی تأخیر در شاهنامه‌خوانی پدر را خنثی می‌کردم.

در آن سال زمستان به جای سه ماه حدود شش ماه بیتوته کرد و از جایش تکان نخورد. طوری شد که حتا حوصله بزرگترها هم سر رفت و آنان نیز از این جان‌سختی و فراخ‌نفسی و دراز دامنی زمستان به تنگ آمدند و برای لحظاتی زبان به شکایت گشودند و با ما کودکان هم‌دلی کردند و هم‌نوا و هم‌صدا شدند. زمستان نفس‌های آخرش را می‌کشید و دیگر برف و بوران و یخ و سرمايش نیز کاری از پیش نمی‌بردند، نه تنها ما، که بزرگترها نیز، بهار نیامده و سال تحویل نشده برای پیشواز از نوروز آماده می‌شدند. آنان دل‌شوره داشتند که به موقع و به دلخواه همه چیز آماده نشود. تهیه و تدارک به موقع لباس و کفش و جوراب برای یک خانواده پانزده نفری، برنامه‌ریزی برای تمیز کردن و رنگ کردن اطاق‌ها، گردگیری و شستن فرش‌ها، پاک کردن و برق انداختن شیشه پنجره‌ها، ساییدن ظرف‌های آشپزخانه، شستن بشقاب و قاشق و کارد و چنگال‌ها، چیدن سفره هفت‌سین، در اطاق میهمان خانه، میل و صندلی و میزها را در جای مناسب قرار دادن، گذاشتن تشک و پشتی در اطاقی دیگر، برای کسانی که با میل و صندلی، آبشان توی یک جوی نمی‌رفت و تقسیم قندان‌ها، ظرف‌های کشمش و خرما و سیگار و زیرسیگاری‌ها در اطاق‌ها و روی میزها به مدیریت مادر و به کمک خواهران و خدمه انجام می‌گرفت.

در این روزها، حاکمیت پدر رنگ می‌باخت و مادر بود که بر خانه و اهل خانه حکم می‌راند. پدر

چه دنیایی داشت، آن روزی که به خانه دوستانی می‌رفتیم که کرسی داشتند! پس از بازی و خستگی و کوفتگی زیاد، وقتی احساس سرما و یخ‌زدگی دست می‌داد، به دامن گرم و مطبوع کرسی پناه می‌بردم، چه لذتی و نعمتی! زیر کرسی لم بدهی و همه چیز نیز دم‌دست باشد و ناچار نباشی برای برداشتن هر چیزی، از جای بلند شوی. کافی بود دست را دراز کنی، تنقلات در آجیل‌خوری و نان و پنیر در سفره و چای و قندان در سینی، در دسترس بود.

بنا بر طبیعت و مهندسی ساختار کرسی، راهی جز هم‌نشینی و نزدیکی با دیگران نداری و این هم‌جواری ایجاب می‌کند که بگویی و بخندی، بنوشی و بخوری و اگر خستگی بر تو چیره شد، همان جایی که لم داده‌ای کمی کج شوی و بی‌تلاش و زحمت به پهلو دراز بکشی و بخوابی و پیش از آن که خوابت ببرد، به گفتگوی دیگران گوش دهی و با آهنگ صدای آنان، سر در دامن خواب بگذاری و یقین داشته باشی که دیگران دورت را گرفته‌اند و تنها نیستی و نباید نه از هیولا بترسی و نه از جن‌وا همه داشته باشی و مطمئن بودی که با دیدن کوچک‌ترین کابوسی، همه به کمکت می‌شتابند، آبی به لبانت نزدیک می‌کنند تا تو گلو تر کنی و جگر تر خنک بشود و دستی بر پیشانی‌ات می‌کشند تا پریشانی‌ات برطرف شود و احساس ترس و بی‌کسی نکنی و چند کلام دلگرم‌کننده می‌گویند تا دلت گرم شود و احساس دل‌تنگی نکنی.

هنگامی که با رفیقان دور کرسی گرد می‌آمدیم، برای وقت گذرانی بازی‌های گوناگونی می‌کردیم. بازی‌هایی که کم‌تحرك بود و ورچی و رچی نداشت، مانند بچه آدم می‌نشستیم و تاپ تاپ خمیر، شیشه پر پنیر، چند تا بالا و گل یا پوچ و یک قل و دو قل بازی می‌کردیم. اما زود از یک‌نواختی آن خسته می‌شدیم و پی بازی جدیدی می‌رفتیم. بزرگان نیز به هنگامی که کم می‌آوردیم به ما کمک می‌کردند و بازی‌های جدیدی را به ما پیشنهاد می‌دادند. از جمله مسابقه ساده شده مشاعره بود.

به جای یک بیت شعر، از واژگان استفاده می‌کردیم به طور مثال یکی می‌گفت آب دومی باید واژه‌ای که با حرف «ب» شروع می‌شد پاسخ دهد و بگوید، باد، و سومی بگوید دندان و چهارمی با واژه نان، جواب بدهد و هر کس در جواب درمی‌ماند، از گردونه بازی کنار می‌رفت تا به دو نفر می‌رسیدند و مسابقه میان آن دو ادامه می‌یافت تا برنده نهایی مشخص شود. جر زدن‌های حین بازی به کنار، بازی پر هیجانی بود و مدت زیادی ما را به خود مشغول می‌کرد.

در این مواقع سعی می‌کردم به ترتیبی پای دوستم رستم را به میان بکشم و او را نیز در بازی شرکت دهم، بدین منظور، قصه‌های رستم را که از پدر شنیده بودم، برای دوستانم نقل می‌کردم و آنان نیز، با دقت و علاقه گوش می‌کردند.

وقتی می‌خواستیم قصه را مانند سیابوش خوانی به نمایش در آوریم، با مشکل روبرو می‌شدیم. چون همه

بی حرف و حدیث، همه شرط‌ها را بی‌خیال، قبول می‌کردیم. از جمله این شرط‌ها، نخستین انجام تکالیف دبستانی بود. من هنوز هم پی نبرده‌ام که نظام آموزشی و آموزگاران ما، چرا پافشاری می‌کردند تا شیرینی سال نور، با مشق‌ها و سرمشق‌ها، به کام ما تلخ کنند و خودشان کم نبودند، پدر و مادرها را نیز به جان ما شاگردان بیندازند و کاری کنند که ما، برای همیشه از درس و مشق و امتحان دل‌زده و گریزان شویم.

باری، به موازات سنت دیرپا، قابل درک و دوست‌داشتنی نوروز، سنت نوپا، نامفهوم و دوست‌داشتنی انجام تکالیف را، به پا کرده بودند، تا همزمان با شادی حاصل از دید و بازدیدها و خوشحالی ناشی از گرفتن عیدی‌ها و لذت بردن از مزه شهد و شیرینی‌ها را، با زهر و تلخی تکلیف‌ها و تمرین‌ها و امتحان در پیش روی را، به کام‌مان بریزند و خواسته یا ناخواسته، یاد آوری کنند که، نیش و نوش، خنده و گریه، شب و روز و تاریکی و روشنایی باهم و در کنار هم‌اند.

البته ما هم راه‌های مقابله را یاد گرفته بودیم، شهد و انگبین و نوش و شیرینی را، با اختیار و با میل و رغبت، انتخاب می‌کردیم و می‌خوردیم و از آن لذت می‌بردیم و از نیش‌ها و تلخی‌های زورکی و فرمایشی، تا می‌توانستیم دوری می‌گزیدیم و به خوردن آن تن در نمی‌دادیم. چون باور داشتیم که در روزهای سال نو، خود بزرگترها چنان گرفتار دید و بازدید و مشغول پذیرایی و میزبانی و میهمانی‌اند که فرصت پیدا نمی‌کنند تا ببینند ماچه می‌کنیم و چه کرده‌ایم و کجای مشق و درسیم. بنابراین تا روز و ساعت‌های آخر، کتاب و امتحان و درس و مدرسه را فراموش می‌کردیم.

با این که از بازی طی روز با دوستان، شب‌ها خسته و کوفته سر به بالین می‌گذاشتیم، اما خورشید سر زنده و به هنگام خروس‌خوان، و بدون بانگ بیدار باش این و آن، چابک و خندان، از خواب بیدار می‌شدم و بی‌درنگ رختخواب را ترک می‌کردم و در چشم به هم زدن، سر و صورت را گره‌شوی می‌کردم و با شتاب، ناشتای مختصری قورت می‌دادم و آماده رفتن و پیوستن به همسالان می‌شدم.

بدین ترتیب دو هفته رؤیایی و آزاد و رها از هربند و پندی چون برق می‌گذشت.

اما در روزی که باید دوباره راهی مدرسه می‌شدم، نمی‌دانم چرا خوابم خیلی سنگین می‌شد. با صدای توپ هم بیدار نمی‌شدم و تازه هنگامی هم که به زور بیدار می‌کردند، چنان تن و جانی خسته داشتم که، تو گفתי کوه کنده‌ام، زیرا نای برخاستن و ترک رختخواب را نداشتم و نمی‌دانستم که سرحالی و فرزی دیروز چرا جایش را به تبلی و بی‌حالی امروز داده است. چرا دیروز ماندن در رختخواب را دوست نداشتم و امروز از ترک کردن آن متنفرم. چرا دیروز بالین و بستر، گرمی و کشش بیرون خانه را نداشتم و امروز از سختی و سردی بیرون خانه، بازار رختخواب گرم شده و دل‌کنند از آن

را برایم دشوار کرده است؟

مادرم سستی و کندی مرا تاب نمی‌آورد و نگران از وقت تلف کردنم و دیر رسیدن به مدرسه، وادارم می‌کند که بجنیم و دست و رویم را بشورم و لباس بپوشم، ناشتایی‌ام را صرف کنم تا به موقع سر درسم حاضر شوم. اما دست خودم نبود، حرکاتم کند شده است و به آهستگی راه می‌روم؛ به آرامی دست و رویم را می‌شورم و یواش یواش لقمه می‌گیرم و به کندی می‌جوم و در قورت دادن شتاب نمی‌کنم؛ حوصله به خرج می‌دهم تا چای سرد شود؛ با تائی ته استکان را بالا می‌آورم. مادرم بالای سرم ایستاده و حرکاتم را زیر نظر دارد و کم‌کم جوش می‌آورد و تهدیدم می‌کند، اما من هنوز از سفره دل نمی‌کنم و وانمود می‌کنم که هنوز گرسنه‌ام و می‌خواهم دوباره لقمه بگیرم که فریاد مادرم بلند می‌شود:

— درست امروز که باید به مدرسه بروی و پس از دو هفته آتش به پا کردن و خانه و کوچه را به هم ریختن، اکنون خودت را به موش مردگی زده‌ای و معلم و مدرسه و درس و مشق را به این زودی فراموش کرده‌ای. تا دیروز توی کوچه ول بودی، خواب و خوراک نداشتی، کله سحر و پیش از خروس آوازت بلند بود و دو لقمه نخورده و دو قلپ چای ننوشیده، فرز و چالاک و مانند باد، تند و با شتاب، از خانه بیرون می‌رفتی، اما امروز توی لاک رفته‌ای و ماتم گرفته‌ای و مدرسه را فراموش کرده‌ای، انگار نه انگار که تو شاگرد دبستانی و باید درس بخوانی!

نه جانم، آن ممه را لولو برد. عید و بازی، جشن و رقاصی تمام شد و تعطیلات به آخر رسید و باید از امروز به فکر امتحان باشی. اگر نجنبی، مجبورم می‌کنی، پدرت را خبر کنم تا تکلیفت را روشن سازد.

مادرم دست روی بد جایی گذاشته بود و به کسی ارجاعم می‌داد که کارش شوخی بردار نبود. چون برق‌زده‌ها از جا پریدم، کیفم را برداشتم و مانند باد به سوی مدرسه شتافتم تا به موقع سر صف صبحگاهی حاضر شوم و در نخستین روز بازگشایی مدرسه، به خاطر تأخیر تنبیه نشوم. البته تنبیه برای ننوشتن مشق‌ها، سر جایش محفوظ بود و ردخور نداشت. اما کمیت و کیفیت آن هنوز معلوم نبود. اما بشرست و امیدوار و همیشه به امید زنده است. من نیز به خود امید می‌دادم که به مناسبت سال نو شاید بخشیده شوم.

از آن روز و تا پایان سال تحصیلی، واژه امتحان شده بود سوهان جانم. همه چیز دور این کلمه زشت و بدترکیب می‌چرخید و همه جا حرف امتحان بود. می‌خواستیم بازی کنیم، حالی‌ام می‌کردند که امتحان نزدیک است و بهتر است این روزها، فکر و ذکرم به درس و مشقم باشد تا در امتحان موفق شوم. می‌خواستیم برایم قصه بگویند، گوشزد می‌کردند که تا امتحان چیزی نمانده است و خوب است به درس و مشقم فکر کنیم تا در امتحان قبول شوم. می‌خواستیم

هم‌سالانم را به خانه دعوت کنیم، به شرطی که درس بخوانیم، موافقت می‌کردند. می‌خواستیم توی کوچه بروم و بازی کنیم، می‌گفتند همیشه می‌توانی بازی کنی و وقت برای بازی زیاد است و کوچه را هم کسی از تو نگرفته است، اما اگر زمان امتحان را از دست بدهی دیگر جبران‌اش آسان نیست. می‌خواستیم همراه آنان به میهمانی بروم و یا وقتی میهمانان به خانه می‌آمدند، من نیز، در کنار آنان بنشینم و خود را سرگرم کنم، حالی‌ام می‌کردند که وقت تنگ است و بهتر است همت کنیم و زمان باقی مانده را بی‌خود تلف نکنم و درس بخوانم تا نمره‌های خوب بگیرم.

القصه از پایان نوروز و سیزده بدر به این ور، آنی از دست این امتحان لعنتی آسایش نداشتم و آب خوش از گلویم پایین نرفت. روز امتحان با ترس و لرز به مدرسه رفتم. کلاس همان کلاس، هم کلاسیان نیز همان هم کلاسیان بودند. خانم معلم نیز مانند روزهای پیش بود و تفاوتی نکرده بود. میز و صندلی‌ها و تخته سیاه سر جایشان بودند و بابای خوب مدرسه نیز مانند همیشه خنده بر لب داشت. پس این هیولای امتحان که از ترسش عرق سرد بر تن و جانم نشسته ست، کجا پنهان شده ست؟ او را نه در حیاط مدرسه و نه در راهروها و نه در کلاس، در هیچ جا ندیدم و نگران و حیران در افکارم غوطه می‌خوردم که خانم معلم صدایم کرد.

از همان کتابی که به ما درس داده بود، صفحه‌ای را انتخاب کرد و مرا به خواندن آن دعوت کرد و چند جمله از همان واژگان آشنای کتاب را خواند و از من خواست تا آن را روی تخته سیاه بنویسم. سپس به من گفت که به انتخاب خودم یکی از شعرهای کتاب را ازبر بخوانم و در پایان با گفتن چند آفرین به ترس و نگرانی‌ام خاتمه داد و به من گفت که در امتحان قبول شده‌ام و من تازه فهمیدم امتحان آن هیولایی نبود که من در به در به دنبالش بودم و مرا از آن ترسانده بودند.

دلم خوش بود که که پس از امتحان و فرارسیدن تعطیلات تابستانی نفسی براحتم خواهم کشید و حالا که امتحان گریبانم را ول کرده، بزرگترها نیز به بهانه امتحان، دیگر یخه‌ام را نمی‌گیرند و می‌گذارند با خیال راحت، با دوستانم و بچه‌های همسایه توی کوچه و بیرون از خانه، بازی کنیم. اما تازه دستگیرم شد که برای گیر دادن و بگو مگو کردن بهانه کم نیست. گرما، گرد و خاک، خواب و استراحت پس از نهار و خیلی چیزهای دیگر، تازه فهمیدم که مدرسه از نگاه پدر و مادرها تنها جایی برای درس خواندن و با سواد شدن نیست، بلکه مکانی‌ست برای نگهداری کودکان و محلی‌ست که سبب می‌شود که بچه‌ها در کوچه‌ها ویلان و سرگردان نشوند و پدر و مادرها نیز گرفتاری و دغدغه آنان را نداشته‌ و از دست‌شان راحت و آسوده باشند و نفس راحتی بکشند.

وقتی تعطیلات شروع می‌شد، پدر و مادرها عزا می‌گرفتند و نمی‌دانستند با بچه‌هایشان چه کار کنند، برای سرگرمی آنان نه جای ویژه‌ای بود و نه

